آشنايى با اديان بزرگ

نام نويسنده : حسين توفيقى

## سخن ناشران

يكى از فوايد مهم همكارى مراكز علمى و پژوهشى در تهيه متون درسى ، آن است كه با استفاده از امكانات محدود مى توان در مسير افزايش سطح كيفى و كمى متون و منابع درسى ، و جلوگيرى از دوباره كارى گام برداشت . سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانى دانشگاهها (سمت )، وظيفه تدوين كتابهاى مبنايى و درسى و در زمينه علوم انسانى را بر عهده دارد. موسسه فرهنگى طه نيز يكى از وظايفش تهيه متون آموزشى حوزه و دانشگاه در عرصه علوم اسلامى است . همچنين يكى از وظايف مركز جهانى علوم اسلامى ، كه تعليم طلاب خارجى را بر عهده دارد، تدوين كتاب درسى است . اين سه مركز اميدوارند كتاب حاضر نمونه اى نيك براى همكارى مشترك و پرهيز از دوباره كاريها و فعاليتهاى هم عرض ‍ باشد.

كتاب آشنايى با اديان بزرگ ، به منظور معرفى اديان بزرگ و زنده جهان در قالب دو واحد درسى ، براى دانشجويان الهيات و همچنين جهت استفاده طلاب علوم دينى ، تدوين يافته است . دانش پژوهان در اين كتاب ، علاوه بر شناخت اهم عقايد، شعائر، اخلاقيات و ديگر موضوعات مطرح در اديان بزرگ جهان ، با تاريخچه مختصر آنها و تاءثير آنها بر فرهنگ بشرى آشنا مى شوند.

نويسنده محترم كتاب ، كوشيده است تا در بررسى هر يك از اديان ، به تناسب اهميت آنها، نكات مهم و برجسته آن را گوشزد كند و از ذكر موارد غير مهم و غير ضرورى بپرهيزد.

اشتراك ما مسلمانان در پيشينه و زمينه هاى فرهنگى با دو دين يهود و مسيحيت ، موجب شده است تا شناخت دقيقتر آن دو دين براى ما اهميت بيشترى پيدا كند. از طرفى سيطره فرهنگ غرب مسيحى ، و ضرورت مواجهه صحيح و از سر آگاهى با آن ، اقتضاى شناخت بيشترى از مسيحيت را دارد. افزايش ارتباطات و بيشتر شدن ضرورت گفتگوى اديان ، بويژه اديان ابراهيمى ، بر اهميت آشنايى با يهوديت و مسيحيت مى افزايد. به همين دليل حجم بيشترى از كتاب به اين دو دين ، بويژه به مسيحيت ، اختصاص يافته است .

از آنجا كه اين كتاب براى كسانى نوشته مى شود كه با اسلام ، آشنا هستند و بحث كردن در اين سطح پيرامون اسلام براى آنان ضرورتى ندارد، در اين كتاب از دين مبين اسلام بحثى به ميان نيامده ، مگر در پاره اى عقايد مسيحيان و يهوديان كه اشاره اى به نگرش اسلام نيز شده است .

اميد است اين كتاب علاوه بر طلاب علوم دينى و دانشجويان ، مورد استفاده عموم دوستداران دانش و فرهنگ قرار گيرد. از استادان گرانقدرى كه كتاب را شايسته تدريس مى بينند، خواهشمنديم با تذكرات سودمند خود، ما را در افزايش غناى آن براى چاپهاى بعد يارى دهند.

## پيشگفتار

انسانها در حالى به قرن بيست و يكم گام مى نهند كه ارتباطات جهان را تسخير كرده است و كتاب ، مطبوعات ، كامپيوتر، راديو، تلويزيون ، فيلم و ماهواره ، همچنين سرعت و سهولت سير و سفر مردم را به گونه اى با يكديگر پيوند داده است كه مى توانند به خوبى از احوال يكديگر آگاه شوند و براى زيستن شيوه هاى تازه ايى برگزينند.

يكى از دستاوردهاى عصرارتباطات آگاهى يافتن مردم از باورهاى دينى ديگران است . اكنون كه سدهاى پولادين جدايى فرو ريخته است ، رهبران و مذاهب بيشتر و بهتر از گذشته با يكديگر ارتباط مى گيرند و براى تفاهم مى كوشند. اين شيوه بر رفتار پيروان اديان تاثير خواهد گذاشت و آنان نيز با يكديگر رفتارى مسالمت آميز خواهند داشت و براى يكديگر حق حيات قائل خواهند شد.

وضعيت جديد براى كسانى كه از سرچشمه زلال اسلام سيراب مى شوند، ابدا تازگى ندارد و سنت پيامبران الهى ، بويژه پيامبر بزرگوار اسلام و خاندان پاك او پيوسته همين بوده است و منابع اسلامى بر آن گواهى مى دهد.

در اين نوشته ، در باره دين مبين اسلام بحث نمى شود؛ زيرا خوانندگان گرامى با اسلام آشنا هستند و بحث كردن پيرامون اسلام در اين سطح براى ايشان مفيد نيست .

مطالب اين كتاب كلى است و اشاره به منابع آن در پاورقى ضرورت ندارد؛ از اين رو، به كتابنامه هاى آخر هر بخشى اكتفا شده است . كتابنامه ها نيز اندكى از منابع فراوان اين رشته را معرفى مى كنند و آوردن همه يا عمده آنها در اين اثر ممكن نيست .

## ١ - كليات- تعريف دين ، مذهب ، ملت و شريعت

با پيشرفت دانش ، معلوم شده است كه درباره هيچ يك از پديده هاى جهان نمى توان تعريف كاملى ارائه داد. تعريف بايد جامع و مانع باشد؛ يعنى همه موارد خودى را دربرگيرد و همه موارد بيگانه را بيرون كند. در گذشته تصور مى شد ارائه تعريف جامع و مانع امكان دارد، اما اكنون روشن شده است كه هيچ تعريفى جامع و مانع نيست و تعريفها برخى از جوانب موضوعات را نشان مى دهند.

بعضى موضوعات آسانتر و بعضى دشوارتر تعريف مى شوند. يكى از موضوعاتى كه به سختى تعريف مى شوند، دين است . علت اين امر تنوع بسيار زياد اديان در جوامع بشرى است . دانشمندان براى پيدا كردن يك يا چند وجه اشتراك در تعريف اديان كوشيده اند، ولى كارشان به جايى نرسيده است . اين امر موجب شده است كه تعريفهاى بى شمارى براى دين ارائه شود كه هيچ كدام از آنها جامع و مانع نيست . برخى گفته اند دين به معناى اعتقاد به يك امر قدسى است و برخى آن را ايمان به موجودات روحانى دانسته اند. گروهى ديگر گفته اند دين عبارت است از ايمان به يك يا چند نيروى فوق بشرى كه شايسته اطاعت و عبادت هستند.

مذهب در گذشته به مكتبهاى فكرى درون يك دين (مانند مذاهب چهارگانه يا پنجگانه فقه اسلامى ) اطلاق مى شد. در مغرب زمين ، واژه ((Religion)) به معناى مكتبهاى درون يك دين و به معناى خود دين به كار مى رود و حدود نيم قرن است كه متجددان كشور ما تحت تاءثير اين موضوع ، كلمه ((مذهب )) را به هر معنا استعمال مى كنند.

در اين نوشته واژه ((دين )) و ((اديان )) در مورد همه آيينها، اعم از صحيح ، منسوخ ، محرف و جعلى به كار مى رود، همان طور كه خداى متعال به كافران فرموده است : لكم دينكم ولى دين (كافرون : ٦).

ملت در لغت به معناى روش و آيين است و اصطلاحا به مجموعه اديان توحيدى اطلاق مى شود. در علم كلام اسلامى به پيروان اديان توحيدى مليين مى گويند و هر گاهم يكى از اهل كتاب مسلمان شود؛ سپس از اسلام برگردد، مرتد ملى ناميده مى شود. همچنين علماى اسلام واژه ((ملت )) را اختصاصا براى اسلام به كار مى برند. حدود يك قرن است كه كلمه ((ملت )) در زبان فارسى به معناى توده مردم استعمال مى شود و اين كاربرد احتمالا از كشور تركيه به ايران سرايت كرده است .

شريعت معمولا به معناى احكام و قوانين آسمانى است و گاهى به معناى دين به كار مى رود.

- دين از نظر جامعه شناسان

اگر دين را با چيزى مانند پزشكى مقايسه كنيم ، حكم خواهيم كرد كه دين يك امر اجتماعى است و پزشكى يك موضوع فردى . البته به سبب ارتباط محكم و متقابل فرد و اجتماع ، مى توان هر موضوع فردى را اجتماعى و هر موضوع اجتماعى را فردى نيز ناميد. جامعه شناسان دين را يك نهاد اجتماعى مى دانند و به همين دليل ، درباره آن بحث مى كنند، ولى پزشكى يك نهاد نيست و جامعه شناسان با آن كارى ندارند.

رويكرد جامعه شناسان به مبحث دين رويكردى علمى است . علوم در گذشته به ماوراءالطبيعه وابسته بودند و همين وابستگى موجب پديد آمدن رشته هايى مانند علوم غريبه و مانع پديد آمدن رشته هايى چون جامعه شناسى مى شد. علوم غريبه (مثلا كيمياگرى ) قابل تبيين نبود و صرفا شيوه هايى را پيشنهاد مى كرد و مدعى مى شد كه به نتيجه معينى مى انجامد. در فضاى فكرى قديم كه رازورى حاكم بود، علم جامعه شناسى كه به توضيح پديده ها مى پردازد، جايى نداشت . از اواخر قرون وسطى ، زمزمه جدايى علم از ماوراءالطبيعه پيدا شد و به تدريج اين شيوه پا گرفت و از مغرب زمين به سراسر جهان سرايت كرد.

از اين رو، دور از انتظار نيست كه جامعه شناسان هنگام سخن گفتن درباره دين ، كارى به جنبه آسمانى آن نداشته باشند و آن را ساخته ذهن بشر و تكامل يافته جادو بدانند كه براى تاءمين نيازهاى معيشتى ساخته شده است ؛ زيرا ديدگاه علمى هر چيز را از آسمان فرو مى كشد و آن را تشريح و تبيين مى كند.

به نظر جامعه شناسان ، دين ، دست كم در مراحل نخستين خود، سخت به جادوى ابتدايى مى ماند؛ به اين معنا كه جادوگر و ديندار، هر دو مى كوشند تا با تدبيرى هستى را بر سر مهر آورند و آسايش خود را تاءمين كنند. پس هر دو ندا در مى دهند و از نيروهاى مطلوب خود يارى مى جويند؛ با اين تفاوت كه اولى نيروهاى يارى رسان و راحت بخش را در طبيعت مى داند، ولى دومى آنها را در ماوراى طبيعت مى جويد. تفاوت ديگر اينكه اولى براى دست يافتن به نيروهاى دور دست غير طبيعى ، راهى جز تضرع نمى يابد. جادوگر بر نيروهاى طبيعى عمل مى كند و آنها را به همراهى مى خواند، اما ديندار از نيروهاى غيرطبيعى مى خواهد كه او را در مقابل نيروهاى طبيعى دريابند. جادوگر شى ء مورد عمل خود، آمرانه مى گويد:((يار من باش !))، ديندار صرفا استرحام مى كند.

## - مراحل دين

دين مانند هر پديده ديگر رو به تكامل بوده است و دانشمندان با پيروان اديان در اين نظر موافقند؛ جز اينكه دينداران مراحل دين را مانند كلاسهاى درس رو به تكامل مى دانند، ولى دانشمندان مى گويند دين از جادو و پرستش طبيعت و شرك به مرحله توحيد رسيده است . هم اكنون گونه هايى از اديان اوليه در نقاط دور افتاده جهان وجود دارد و پژوهشگران براى تحقيق در مراحل دين ، آنها را مورد توجه قرار مى دهند.

- فايده تاريخ اديان

نخستين انگيزه مطالعه و بررسى هر موضوعى ارضاى حس كنجكاوى است و به همين دليل ، دانشمندان هنگام تحقيق درباره پديده ها، ارزش ‍ اقتصادى يا ساير منافع مادى را در نظر نمى گيرند و تنها پس از به نتيجه رسيدن تحقيق است كه منافع اقتصادى مورد توجه قرار مى گيرد. تشويق و همكارى دولتها در چنين مواردى نيز به اميد حصول نتيجه مادى است . خود دانشمندان با شور و هيجان به تحقيق مى پردازد، در حالى كه نمى دانند موضوع مورد بحث آنان به نتيجه مى رسد يا نه .

كسانى هم كه در تاريخ اديان مطالعه مى كنند تا از آن براى رشته هاى ديگر علوم انسانى سود بجويند؛ زيرا رشته هاى علوم به يكديگر پيوند دارند و اين پيوند ميان رشته هاى مشابه بيشتر است . دين به عنوان پديده اى كه هيچ گاه از انسان جدا نشده ، براى پژوهشگران اهميت فراوانى دارد. در اين هنگام ، تاءثير شگفت آور دين در زندگى بشر و نقش آن در رشد و شكوفايى علم و هنر روشن مى شود.

فايده ديگر مطالعه تاريخ اديان ، بهره بردن از آن در برقرارى ارتباط با افراد و جوامع گوناگون است . از اين رو، دولتهاى بزرگ براى تحميل سيطره خود بر دولتهاى كوچك ، به سراغ خاور شناسان مى روند و از آگاهيهاى آنان در باب روحيات و باورهاى ملتها استفاده مى كنند.

تحقيق در تاريخ اديان براى دينداران سود معنوى دارد و به باورهاى دينى ايشان عمق مى بخشد. آنان در بحث خود، كژيها و نابه هنجاريهاى اديان رقيب را جستجو مى كنند و در صددند درستى دين موروثى و مقبول خويش را ثابت كنند.

همچنين در اين رشته ، فهم درست اعتقادات دينى ملتها ميسر گردد و تنها پس از آن مى توان راه راست را به آنان نشان داد و كاستيهاى آن اديان را تفهيم كرد.

- دسته بندى اديان

اديان را مى توان از جنبه هاى گوناگون دسته بندى كرد:

اديان ابتدايى (مانند آنچه ميان اقوام ابتدايى ديده مى شود)، اديان قديم (مانند آيينهاى منقرض شده خاورميانه ) و اديان پيشرفته (مانند اديان بزرگ كنونى ).

اديان ساده (مانند آنيميسم ، توتيسم و فتيشيسم )، اديان فلسفى (مانند هندوئيسم ، بوديسم و آيين كنفوسيوس ) و اديان وحيانى (مانند زردشتى گرى ، يهوديت ، مسيحيت و اسلام ).

اديان غير توحيدى (مانند هندوئيسم ، بوديسم و شينتو) و اديان توحيدى (مانند يهوديت ، مسيحيت و اسلام ).

اديان سامى (مانند يهوديت ، مسيحيت و اسلام )، اديان آريايى (مانند اديان ايران باستان ، هندوستان ، روم و يونان قديم ) و اديان خاور دور (مانند آيين كنفوسيوس ، تاتوئيسم و شينتو).

اديان شرقى (مانند هندوئيسم ، بوديسم و شينتو) و اديان غربى (مانند يهوديت ، مسيحيت و اسلام ).

دسته بنديهاى ديگرى نيز در منابع دين شناسى وجود دارد.

كتابنامه

١- الياده ، ميرچا، اسطوره ، رويا، راز، ترجمه رويا منجم ، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٥.

٢- الياده ، ميرچا، رساله در تاريخ اديان ، ترجمه جلال ستارى ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٢.

٣- الياده ، ميرچا (ويراستار)، فرهنگ و دين ، ترجمه هياءت مترجمان ، تهران : طرح نو، ١٣٧٤.

٤- حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٥- زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٥٧.

٦- كريشنان ، رادا، اديان شرق و فكر غرب ، ترجمه رضازاده شفق ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران : ١٣٤٤.

٧- كريشنان ، رادها، مذهب در شرق و غرب ، ترجمه فريدون گرگانى ، تهران : سازمان كتابهاى جيبى ، ١٣٤٤.

٨- گئر، جوزف ، حكمت اديان ، ترجمه و تاءليف محمد حجازى ، تهران : كتابخانه ابن سينا، ١٣٣٧.

٩- گئر، جوزف ، سرگذشت دينهاى بزرگ ، ترجمه ايرج پزشك نيا، تهران : نشر انديشه ، ١٣٥٠.

١٠- مصطفوى ، على اصغر، اسطوره قربانى ، تهران : انتشارات بامداد، ١٣٦٩.

١١- ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

١٢- sharma, arvind (ed.), our religions, new york : harpercollins publishers, ١٩٩٣

## ٢ اديان ابتدايى

- دين نزد انسان ابتدايى

از نظر پژوهشگران علوم انسانى ، نخستين نشانه هاى موجود از دين گرايش ‍ به پرستش طبيعت است . نمونه هايى از اين گرايش هم اكنون در مناطق دور افتاده جهان ، ميان انسانهاى ابتدايى مشاهده مى شود. در اين گرايش به منظور رام كردن نيروهاى طبيعت ، بايد از آن نيروها تجليل كرد و از آنها درخواست لطف و احسان داشت . انسانهاى ابتدايى عصر ما مراسمى دينى دارند كه در آن لباسهاى عجيب و غريبى مى پوشند، ماسك بر صورت مى زنند و به حركات موزونى مشغول مى شوند و ضمن آن از گونه اى مناسب و به دور از طغيان و طوفان آنان را سيراب كند و به زمين مى گويند بروياند و از مزارع و درختان مى خواهند كه محصول بهتر و بيشترى بدهند و مانند اينها.

- عناصر مشترك اديان ابتدايى

با آنكه اديان ابتدايى در بيغوله هاى جهان پراكنده شده اند و نمى توان ميان آنها هيچ ارتباطى تصور كرد، شگفت آور است كه آن اديان باورهايى مشابه يكديگر دارند. برخى از عناصر مشترك اديان ابتدايى به قرار زير است :

-٢. خدا و خدايان

بايد توجه داشت دينداران به خدايى بسيار والا و فوق تصور بشر عقيده دارند. آنان معتقدند علم و قدرت خدا بى نهايت است و هر گاه در متون دينى چيزى بر خلاف آن يافت شود، براى تاءويل آن تلاش مى كنند.

از قرآن مجيد به روشنى مى فهميم كه مشركان نيز پيوسته به چنين خدايى معتقد بوده اند. به ادعاى برخى مشركان ، خدا از بس بزرگ و پاك و منزه است ، با جهان مادى ارتباطى ندارد؛ از اين رو، بايد براى حاجت خواستن به شركاى او مراجعه كنيم . آنان اين موجودات را كارگزاران امور جهان مى دانستند و رجوع به آنها را عظيم الشاءن به مردم مى گفتند اين شريكان از جانب خداى متعال تعيين نشده اند و به همين دليل ، هيچ قدرتى ندارند و نبايد به آنها متوسل شد.

تاريخ نشان مى دهد كه شرك به خداى متعال سابقه اى ديرينه دارد و بشريت پيوسته به آن مبتلا بوده است . در عصر حاضر نيز تقريبا نيمى از جمعيت جهان در قالب هندوئيسم ، بوديسم ، شينتو و اديان ابتدايى بت مى پرستند (واژه ((بت )) در زبان فارسى نيز از نام ((بودا)) گرفته شده است ). جامعه شناسان دوران شرك را مقدم بر دوران توحيد معرفى مى كنند، ولى پيروان اديان توحيدى با اين فرضيه به شدت مخالفند و شرك را انحراف از توحيد مى دانند.

به زعم برخى اديان ، خدايان در تاريخ براى انسان جلوه گر شده اند و بتان نمادى از آنها هستند. اين سنخ اديان به فرستادگان الهى يعنى انبيا (عليه‌السلام ) عقيده ندارند.

##  -٢. نياكان پرستى

ترس از مرگ خرافاتى را در جوامع ابتدايى پديد آورد و آن اقوام درباره ارتباط مردگان با زندگان عقايدى داشتند. برخى از مردم باستان از بازگشت اموات مى ترسيدند و مردگان را كاملا با طناب مى بستند و گورها را محكم مى كردند تا از بازگشت آنان جلوگيرى كنند. اين عقايد كم كم به نياكان پرستى تبديل شد كه در دورانهاى مختلف در سراسر جهان وجود داشته است و اكنون مظاهر آن در سرزمينهايى مانند ژاپن به چشم مى خورد. بتان در مواردى مجسمه نياكان بوده اند.

## -٢- جادو

جادو در اديان با آنچه در تصور ماست تفاوت دارد. در آن اديان جادو عبارت است از مراسمى براى دلجويى و مددخواهى از نيروهاى طبيعت . در اين مراسم ، جادوگر فعاليت مى كند و رهبرى مراسم را بر عهده مى گيرد. از آنجا كه در جوامع ابتدايى علم و سواد مطرح نيست ، اين افراد نيز چيزى بيش از سايرين نمى دانند و تنها اعتقاد همگان به وجود نيروهايى در اين اشخاص آنان را از سايرين ممتاز كرده است .

جادوگران از نيروى خود براى معالجه بيماران نيز استفاده مى كنند. اين گونه جادوگران معمولا شمن (shaman) ناميده مى شوند.

جادوگران رياضتهايى نيز مى كشند و بسيار مى شود كه در بدن خود نشانه هايى پديد مى آورند و در مواردى خود را اخته مى كنند.

## - ٢- قربانى

ميان اقوام سراسر جهان قربانى براى معبود انواعى داشت و از ريختن جرعه اى آب يا شراب تا اهداى گياهان و محصولات ، ذبح حيوانات و كودكان و بزرگسالان ، همچنين به آتش افكندن كودكان را شامل مى شد. آنان برخى اوقات براى آنكه جمعيت كاهش نيابد، براى تهيه قربانى به سرزمينهاى ديگر يورش مى بردند و افرادى را اسير و سپس در راه خدايان خود قربانى مى كردند. قربانى عفت ، يعنى فحشا دادن به احترام بتان (Hierodouleia) نيز نزد اقوام مختلف رواج داشت .

اهراق جرعه به عنوان قربانى همواره يكى از رسوم ميخوارى بوده و در تورات كنونى (خروج ٢٩:٤١ و موارد ديگر) و در شعر عربى و فارسى بدان اشاره شده است :

۱

## -٤- خدايان رومى

روميان نيز خدايان بى شمارى داشتند كه نام برخى از آنها از اين قرار است : ژوپيتر، جانوس ، مارس ، وستا، نپتون ، ولكان ، ونوس ، آپولو، مينروا، هركول .

-٤- ژوپيتر

ژوپيتر معادل زئوس يونانيان و به معناى زئوس پدر است . وى خداى نور و رعد و برق و صاعقه بود. روزهايى كه ماه به شكل بدر مى شد، به پرستش او اختصاص داشت .

## -٤- مراسم دينى

مراسم دينى روميان عبارت بود از پرستش امپراطور و تقديم قربانى و برگزارى جشنهايى براى خدايان .

كتابنامه

١- مصطفوى ، على اصغر، اسطوره قربانى ، تهران : انتشارات بامداد، ١٣٦٩.

٢- زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

٣- ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

٤- حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٥- ژيران ، ف .، فرهنگ اساطير يونان ، ترجمه ابوالقاسم اسماعيل پور، تهران : ١٣٧٥.

٦- شى يرا، ادوارد، الواح بابل ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : شركت انتشارات علمى و فرهنگى ، ١٣٧٥.

٧- مك كال ، هنريتا، اسطوره هاى بين النهرينى ، ترجمه عباس مخبر، تهران : نشر مركز، ١٣٧٣.

٨- دوكولانژ، فوستل ، تمدن قديم ، ترجمه نصرالله فلسفى ، تهران : ١٣٠٩.

٩- فاطمى ، سعيد، اساطير يونان ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران : ١٣٧٥.

٤- هندوستان

حدود ٣٥٠٠ سال پيش قومى كه خود را آريا (Arya) يعنى نجيب و شريف مى خواندند، از آسياى مركزى به اطراف رود سند (در جنوب پاكستان كنونى ) مهاجرت كردند و با پيشروى به سوى مشرق ، سرزمينى را كه بعدا هندوستان ناميده شد، در معرض تاخت و تاز خود قرار دادند. در همان روزگار دسته اى ديگر از قوم آريا به سرزمينى مهاجرت كردند كه پس از آن ايران نام گرفت . دسته هاى ديگرى از قوم آريا در اروپا منتشر شدند.

اگر چه درباره زبان اصلى اقوام آريايى چيزى نمى دانيم ، اما زبانهاى پس از مهاجرت آنان كه زبانهاى هند و اروپايى ناميده مى شود، با يكديگر قرابت دارند. زبان قوم آريايى هندوستان سانسكريت (Sam-skrita) يعنى خوش ‍ تركيب خوانده مى شود كه با زبان اوستايى همچنين پارسى باستان و زبانهاى اروپايى خويشاوندى دارد و اين قرابت كمك زيادى به دانش ‍ زبان شناسى كرده است . مثلا حرف ((ه -)) در برخى از واژه هاى پارسى در برابر حرف ((س )) در سانسكريت قرار دارد: مانند واژه ((هند)) در برابر ((سند)) (Sindhu) و مانند ((هومه ))، گياه مقدس زرتشتيان كه معادل ((سوما)) (Soma)، گياه مقدس هندوان است .

- هندوئيسم

آيين هندو در قديم دين برهمايى خوانده مى شد كه به برهما، خداى هندوان اشاره مى كرد. هندوئيسم شكل تكامل يافته آنيميسم است و به همين دليل بنيانگذار آن شناخته شده نيست . اين آيين گونه اى فرهنگ ، آداب و سنن اجتماعى است كه با تهذيب نفس و رياضت همراه شده و در تمدن و حيات فردى و جمعى مردم هندوستان نقش بزرگى داشته است .

-١-مردم هند پيش از هجوم آرياييها

پيش از مهاجرت آرياييها به ايران و هند، مردم اين سرزمينها قومى كوتاه قامت و سياه چرده بودند كه فرهنگ و دين و مراسم مخصوص خود را داشتند و تمدن آنان در سطح تمدن بين النهرين بود. اين قوم در ايران تقريبا به طور كامل از ميان رفتند، ولى در هندوستان به طرف جنوب آن كشور رانده شدند و اكنون به نام قوم دراويدى (Dravidians) شناخته مى شوند و گروه بزرگى از اينها به نام نجسها(Untouchables) معروفند كه درباره ايشان سخن خواهيم گفت . حفاريهاى باستانشناسان در منطقه اى به نام موهنجودارو (Mohenjo-Daro) در كرانه رود سند (پاكستان )، آثار عظيمى از تمدن آنان را نشان داده است . از اين كشفيات بر مى آيد كه برخى از خدايان آيين هندو قبل از ورود آرياييان در هندوستان وجود داشته اند.

## -١- اصول دين هندو

اصول دين هندو عبارت است از اعتقاد و احترام به كتابهاى باستانى و سنتهاى دينى برهمنان و پرستش خدايانى كه به ظهور آنها در دوره هاى قديم عقيده دارند. اعتقاد به تناسخ و رعايت مقررات طبقات اجتماعى در معاشرت و ازدواج ، همچنين احترام به موجودات زنده ، مخصوصا گاو از اصول آن دين است .

لفظ ((ام )) (Om) به معناى آمين براى هندوان بسيار تقدس دارد و از سويى اسم اعظم الهى به شمار مى رود و از اين نظر به اسم اعظم يهوه در دين يهود شباهت دارد.

## -١- خدايان ودايى

هندوان به عده بى شمارى از خدايان آسمانى و زمينى با اسما و صفات عجيب و غريب معتقدند و به آنها كرنش مى كنند و براى هر يك بتخانه هاى با شكوهى مى سازند. اين خدايان با هم خويشاوندى سببى و نسبى دارند و ويژگيهاى جسمى و روحى هر يك به تفصيل و با ذكر جزئيات در كتب مقدس و فرهنگ دينى هندوان آمده است . اعتقاد به جلوه گرى خدايان به شكل انسان و حيوان در ادوار مختلف ، نيز بسيار جلب نظر مى كند دسته بندى خدايان در ارتباط با طبقات اجتماعى نيز معهود است . برخى از معروف ترين خدايان هندو عبارتند از:

اگنى (Agni) يعنى آتش ؛

وارونا (Varuna) يعنى آسمان ؛

ايشوار (Isvara) يعنى قادر متعال ؛

رودرا (Rurdra) يعنى وحشتناك ؛

راما (Rama) يعنى دلپذير؛

كريشنا (Krishna) يعنى آبى پر رنگ ؛

ياما (Yama) يعنى ارابه ران معادل جم در آيين زردشت ) كه خداى حاكم بر ارواح مردگان است .

اشوين (Asvin) يعنى اسب سوار عنوان دو تن از فرشتگان آيين هندو است . هندوان معتقدند كه اين پزشكان آسمانى براى انسان تندرستى ، نيكبختى و دارايى به ارمغان مى آورند.

پرستندگان بت مؤ مث زشت و بد تركيب كالى (Kali) به معناى سياه معتقدند هداياى ويژه اين بت را بايد از طريق راهزنى به دست آورد و تقديم بتخانه كرد. البته بايد توجه داشت كه معمولا بتان را بسيار زيبا مى سازند تا آنجا كه بت در شعر فارسى كنايه از محبوب زيبا است .

## ٤-١- كتابهاى مقدس

ادعيه و آيينهاى هندوان در مجموعه اى به نام وداها(Vedas)به معناى دانش ، به زبان سانسكريت گرد آمده است و به آن شروتى (Sruti)يعنى وحى و الهام و علوم مقدس موروثى لقب مى دهند. پژوهشگران تاريخ تصنيف وداها را بين ١٤٠٠ تا ١٠٠٠ ق .م .

مى دانند، و بر اين اساس سالهاى ١٥٠٠- ٨٠٠ ق .م . را دوره ودايى مى خوانند.

چهار ودا وجود دارد، به اين شرح :

١- ريگ ودا(Rig-veda)يعنى وداى ستايش ؛

٢- يجور ودا(Yajur-veda)يعنى وداى قربانى ؛

٣- سام ودا(Sama-veda)يعنى وداى سرودها؛

٤- اتهرو ودا(Atharva-veda) يعنى وداى اتهروان (نام نويسنده اين ودا).

در زمانهاى بعد برهمنان شرح و تفسيرهايى بر بوداها نوشتند؛ از اين رو هر يك از وداها داراى دو بخش است :

نخست : منتزها(Mantaras)كه عبارت است از متن اورادى در ستايش آتش ، خورشيد و ساير مظاهر طبيعت و دعاهايى براى فراخى روزى ، بارورى ، بخشايش گناهان و غيره .

دوم : براهمناها(Brahmanas)كه مناسبتهاى آن اوراد را تعيين مى كند. پژوهشگران سالهاى ٨٠٠ ق .م . تا ٥٠٠ ق .م . را دوره برهمنى مى نامند.

كتابهاى دينى ، فلسفى ، عرفانى و ادبى بى شمارى در ميراث فرهنگى هندوستان وجود دارد كه به زبانهاى مختلف ترجمه شده و از جمله آنها معروف كليله و دمنه است كه در سانسكريت پنچاتنتر(Panca-tantra) يعنى پنج بخش خوانده مى شود.

كتابهاى مهابهاراتا(Maha-bharata) و رامايانا(Ramayana) با محتواى اساطيرى رزمى و بزمى از احترام ويژه اى برخوردارند. كتب دينى و ادبى ياد شده به همه زبانهاى زنده جهان (و از جمله فارسى ) ترجمه شده اند.

كتاب بسيار معروف و جذاب بهگودگيتا (Bhagavad-gita) يعنى سرود (خداى ) مجيد در بخشى از مهابهاراتاست كه مستقلا مورد توجه قرار گرفته است . اين كتاب گاهى به تخفيف گيتا ناميده مى شود، در باب اخلاص ‍ (Bhakti) سخن مى گويد و در اهميت كتاب ياد شده همين بس كه به طور مكرر به هر يك از زبانهاى زنده جهان ترجمه شده و دست كم شش ترجمه فارسى از آن موجود است .

است . اين كتاب گاهى به تخفيف گيتا ناميده مى شود، در باب اخلاص ‍ (Bhakti) سخن مى گويد و در اهميت كتاب ياد شده همين بس كه به طور مكرر به هر يك از زبانهاى زنده جهان ترجمه شده و دست كم شش ترجمه فارسى از آن موجود است .

اين رساله مكالمات كريشنا با شاهزاده اى به نام آرجونا (Arjuna) يعنى روشن را در بر دارد. رساله ياد شده ظاهرا در قرن اول ميلادى در روزنامه بزرگ مهابهاراتا گنجانيده شده است و نزد هندوان از هر كتاب دينى و عقلى ديگر محبوبتر و محترمتر به شمار مى رود. نظم آن كتاب يك دست نيست ، ولى نيروى ذوق و شوقى كه در طى كلمات آن نوشته اعجاب انگيز وجود دارد، هزاران تن را دلباخته و فريفته خود ساخته است .

راز موفقيت گيتا در اين است كه مى كوشد اثبات كند راه حقيقى نجات و رستگارى در طريقه اخلاص قرار دارد و براى بيان اين امر از داستانى كمك مى گيرد. آرجونا سوار بر ارابه سلطنتى براى جنگيدن با عموزادگان خود به سوى ميدان مى رود و راننده ارابه كه خداى پهلوانى يعنى كريشنا است و در كنار او نشسته است ، وى را به رزم و نبرد تشويق مى كند. شاهزاده دل به جنگ با خويشاوندان خود نمى دهد. در حالى كه سرداران سپاه خصم يعنى عموزادگان او در شيپور جنگ مى دمند، به راننده فرمان مى دهد كه ارابه او را در وسط رزمگاه در محلى قرار دهد كه بتواند كوشش و رزم آورى هر دو سپاه را به درستى مشاهده كند، ولى همين كه خويشان و عموزادگان و بزرگان قوم را در حال پيكار و خونريزى مى بيند، دل او از پشيمانى و اندوه لبريز مى گردد.

وى درد و رنج خود را با كريشنا راننده ارابه در ميان مى گذارد و از گرانى اندوه ، تير و كمان را از دست بر زمين مى افكند.

كريشنا او را بر اين كم دلى سرزنش مى كند و دوباره وى را بر جنگ و نبرد برمى انگيزاند. در اين هنگام بين آن دو يك سلسله مكالمات رد و بدل مى شود. در مرحله اول كريشنا او را به انجام وظايفى كه در برابر صنف و طبقه خود دارد متوجه مى سازد و به او خاطر نشان مى كند كه انجام فرائض ‍ اجتماعى بر هر كارى مقدم است و نتايج و عواقب آن هر چه باشد، بايد آنها را به عمل آورد و نبايد پاداش و سزايى توقع داشت . ارجونا وظيفه خود را به ياد مى آورد كه بايد به عنوان يك شاهزاده از افراد طبقه كشاتريا جنگجويى و رزم آورى پيشه كند. آنگاه وى پاى به ميدان نبرد مى گذارد و اعتراف مى كند كه تهاون و سستى در انجام اين واجب صنفى و فريضه مذهبى گناهى بزرگ است . از سوى ديگر اگر به جنگ بپردازد و كشته شود روان او رستگارى يافته ، به آسمان صعود خواهد كرد، و اگر پيروز گردد، بر تخت پادشاهى خواهد نشست . علاوه بر اين ميدان جنگ جاى تاءسف و غم خوردن براى كشتگان و قربانيان نبرد نيست ، زيرا اگر چه جسم آنان هلاك مى شود، ولى روحشان جاويدان ؛ باقى و برقرار است .

در يكى از قطعات گيتا سخنان زير آمده كه تعاليم اوپانيشادها را در مساءله وحدت الوهيت بيان مى كند و از اين نظر قابل توجه است . كريشنا مى گويد:

من برهما هستم ، همان خداى واحد ازلى ...

قربانى منم ، دعا و نماز منم .

طعام خيرات مردگان منم .

اين جهان بى پايان منم .

پدر و مادر و نياكان و نگاهبانان و منتهاى معرفت همه منم .

آنچه در زلالى آب و روشنايى آفتاب تصفيه مى شود،

آن كلمه ((ام )) منم .

و منم كتابهاى ريگ ودا، سام ودا، يجور ودا،

طريقت ، شريعت ، مربى ، خداوندگار و قاضى ، شاهد، صومعه و پناهگاه ،

دوست و دشمن ، سرچشمه حيات و درياى زندگانى .

هر آنچه بر مى آيد و هر آنچه فرو مى رود،

بذر و برزگر و فصول و درو همه منم .

مرگ منم و زندگانى منم .

اى ارجونا، حيات اين جهان كه مى بينى ،

و حيات آن جهان كه نمى بينى ، همه منم و بس ...

## -١- فرهنگ و تربيت ودايى

حدود قرن ٦ ق .م . در اوج اقتدار روحانيان هندو، كه برهمن (Brahmana) ناميده مى شوند، نظام طبقاتى شديدى پذيرفته شد كه مدت ٢٥٠٠ سال سايه سهمگين خود را بر كشور پهناور هندوستان افكنده بود و هنوز هم بقاياى آن وجود دارد. پژوهشگران طبقات اجتماعى را كاشت (Caste) مى خوانند كه واژه اى پرتغالى و به معناى نژاد است . در اين نظام چهار كاشت اصلى وجود داشت :

١- برهمان (Brahmanas)، طبقه روحانيون ؛

٢- كشاترياها (Kshatrias)، طبقه شاهان ، شاهزادگان و جنگاوران ؛

٣- ويشياها (Vaisyas)، طبقه بازرگان و دهقانان ؛

٤- شودراها (Sudras)، طبقه كارگران .

معاشرت افراد يك طبقه ديگر شرعا و عرفا ممنوع بود، به خصوص طبقه اخير كه هر گونه تماس ، حتى نگاه كردن افراد طبقات بالا به اين گروه ، گناه كبيره شمرده مى شد.

فروتر از اين چهار طبقه ، گروهى از بوميان غيرآريايى هندوستان بودند كه نجسها (Untouchables) ناميده مى شدند. افراد اين طبقه به هيچ وجه حق نداشتند در محله هاى آن طبقات چهارگانه تردد كنند و هر گاه از باب ضرورت براى حمل زباله و كناسى به اماكن آنان مى رفتند، موظف بودند با صداى بلند حضور خود را اعلام كنند كه مبادا نگاه افراد طبقات بالا به اين گروه بيفتد. در اين صورت ، بيننده بايد با غسل خود را طاهر كند داد و ستد نيز از راه دور، با گذاشتن پول در مكانى و تقاضاى متاع با فرياد و اختفاى كامل انجام مى گرفت ...

گوش دادن به تلاوت كتابهاى مقدس نيز بر آنان حرام بود و اگر فردى از ايشان در اين مورد استراق سمع مى كرد، براى مجازات ، سرب مذاب در گوش او مى ريختند.

عجيب تر اينكه افراد طبقه نجسها به اين وضع خو گرفته ، آن را حق مى پنداشتند و باور داشتند كه اين تيره بختى زاييده بدكردارى آنان در زندگانى پيشين است كه از طريق تناسخ آن را دريافت كرده اند. هر گونه اقدامى براى كم كردن فاصله طبقات چهارگانه (و حدود ٢٠٠٠ طبقه فرعى كه به تدريج در ضمن آن چهار طبقه پديد آمده ) و دفاع از نجسها، خلاف شرع و غيرمقبول بود. البته اين سنت اجتماعى در سال ١٩٥٥ رسما لغو شد و تنها جلوه هايى از آن باقى است .

رود خروشان و پر بركت گنگ (Ganga) به معناى تندرو كه در بخش بزرگى از هندوستان جريان دارد، از تقدس بالايى برخوردار است و غسل كردن در آن ، به خصوص درشهر بنارس (Benares)، عبادتى مهم شمرده مى شود. نيلوفر (Padma) نيز بسيار مقدس است .

قربانى و بويژه قربانى اسب (Asva - medha) كه قبلا به عنوان يك عمل عبادى ميان آنان معمول بود، بعدا به منظور برآورده شدن حاجات انجام مى گرفت .

اهيمسا (A- hinsa) به معناى پرهيز از آزار جانداران اصل مهمى است كه در زمانهاى بعد، تحت تعاليم مهاويرا مورد توجه قرار گرفت و تاكنون به شدت رعايت مى شود. اين آموزه خوردن گوشت حيوانات را عملى غير اخلاقى مى داند و اين مساءله اثر عجيبى بر شيوه زندگى هندوان باقى گذاشته است .

هندوان جسد مردگان خود را مى سوزاند و خاكستر آن را بر روى گنگ بر باد مى دهند. قبلا سنت مذهبى اين بود، كه هنگام سوزاندن جسد مرد متوفى ، همسر وى نيز به نشانه وفادارى ميان توده هاى هيزم مى خوابيد و همراه شوهر مى سوخت و براى تشويق زنان به اين امر به وى لقب ستى (Sati) به معناى بانوى وفادار و بافضيلت عطا مى شد. (اين واژه سانسكريت در فارسى و عربى براى تجليل از بانوان بسيار برجسته به كار مى رود.) اگر احيانا زنى تاب و تحمل اين فداكارى را در خود نمى يافت پس از مرگ شوهر موى سر خود را مى تراشيد و جلاى وطن مى كرد. زنده سوزاندن زوجه را انگليسيها پس از استعمار هندوستان در سال ١٨٢٩ م . ممنوع كردند و از اين منع كمتر تخلف شده است . صائب تبريزى در اشاره به اين سنت مى گويد:

راهبان از اين جراءت بسيار شگفت زده شدند و از بودا پرسيدند: ((تو مى گويى برهما هنگام آفريدن جهان مردم را به طبقات گوناگون تقسيم نكرده است ؟)) پاسخ داد: ((اصلا من باور ندارم برهما چيزى را آفريده باشد تا جهان آفريده او باشد.))

آنان پرسيدند: ((پس جهان ساخته كيست ؟)) بودا پاسخ داد: ((به نظر من جهان ابدى است و آغاز و انجامى ندارد. دو چيز است كه بايستى از آن پرهيز كرد: يكى زندگانى پر از لذت كه زاييده خودخواهى و فرومايگى است و ديگر زندگى پر از رنج و خود آزارى كه آن نيز سودى ندارد و هيچ يك از اين دو به نيكبختى منجر نمى شود.))

## -٣- اخلاقيات

سرانجام راهبان از بودا پرسيدند: ((پس راه درست كدام است ؟)) پاسخ داد: ((راه ميانه ، ميان لذت و رنج است كه از راه هشتگانه به دست مى آيد. راه هشتگانه هشت قانون بزرگ زندگى را مى آموزد:

١- پرهيز از آزار جانداران ؛

٢- پرهيز از دزدى ؛

٣- پرهيز از بى عفتى ؛

٤- پرهيز از دروغ ؛

٥- پرهيز از مستى ؛

٦ پرهيز از بدگويى ؛

٧- پرهيز از خودخواهى ؛

٨- پرهيز از نادانى ؛

٩- پرهيز از دشمنى .

## -٣- فرقه هاى بودايى

آيين بودا سه فرقه دارد:

١- مهايانا (Maha-yana) يعنى چرخ بزرگ ، آيين شمالى كه در چين رواج دارد. اين شعبه اى آيين بودا با طيفهايى از اعتقادات و سنن كنفوسيوس و لائوتسه در چين و شينتو در ژاپن در آميخته است . يكى از آداب آن كه به سانسكريت دهيانا (Dhyana) يعنى تاءمل ، به چينى (Chang) و به ژاپنى زن (Zen) خوانده مى شود، شهرت جهانى دارد.

٢- هينايانا (Hina-yana) يعنى چرخ كوچك ، آيين جنوبى كه در سرى لانكا (سيلان ) و كشورهاى جنوب شرق آسيا مشاهده مى شود. پيروان چرخ كوچك آيين خود را تراوادا (Theravada) يعنى آيين نياكان و بزرگان مى خوانند و كتب دينى آنان به زبان پالى است .

٣- وجريانا (Vajra-yana) يعنى چرخ الماس . اين فرقه در تبت وجود دارد و آيين بودا را با سحر و كهانت و توتم پرستى در آميخته و تشكيلاتى نيرومند براى خود پديد آورده است . آيين مذكور لامائيسم (Lamaism) نيز خوانده مى شود و عنوان رهبر مذهبى مقتدر آن دالائى لاما (Lama Dalai) به معناى رئيس درياگونه است . از چيزهاى جالب توجه اين فرقه آن است كه هنگامى كه رهبر مذهبى آن وفات يابد، راهبان براى پيدا كردن جانشين وى به جستجوى كودكى مى پردازد كه در لحظه درگذشت رهبر به دنيا آمده باشد. سپس اين كودك را با توجهات ويژه پرورش مى دهند. وى پس از فراگيرى دانش و گذراندن مراحل مختلف به مقام مورد نظر نائل مى آيد. دالائى لاماى عصر ما پس از سرايت كمونيسم چينى به تبت رهسپار هندوستان شده و در آنجا به ارشاد و رهبرى مشغول است . اخيرا وى ، برخلاف سنت ، پسر بچه اى را براى جانشينى خود تعيين كرد و به خاطر اين مساءله مورد انتقاد قرار گرفت .

## -٣- كتب بودايى

قديمى ترين كتاب مقدس بوداييان ترى پيتاكايعنى سه زنبيل ناميده مى شود كه داراى سه بخش است :

١- قواعد رهبانيت ؛

٢- وسيله رستگارى ؛

٣- مفهوم فلسفى و روانشناسى .

فرقه هاى مختلف بودايى نيز كتابهاى مخصوص به خود دارند.

## ٤- آيين سيك

انشعابات تازه ترى نيز در آيين هندو وجود دارد كه آيين سيك (Sikh) يعنى شاگرد، معروفترين آنها است . برخورد اسلام و هندوئيسم در هندوستان در دورانهاى گوناگون مذاهب التقاطى چندى را پديد آورده است . يكى از عرفاى بزرگ مسلمان به نام كبير (١٥١٨-١٤٤٠) توحيد اسلامى را با برخى عقايد هندويى در آميخت و مريدان بى شمارى گردآورد. يكى از شاگردان وى نانك (Nanak) بود كه پايه گذار بود كه پايه گذار آيين سيك و نخستين گورو (Guru) يعنى معلم است . پس از وى نه گوروى ديگر، يكى پس از ديگرى ، آمده اند. اين فرقه اندك اندك قوت گرفت و به گروهى سياسى مذهبى تبديل شد.(١٠)

سيكها به تجارت گرايش دارند و افرادى از آنان به سراسر جهان مهاجرت كرده و به بازرگانى مشغولند. همچنين افرادى از ايشان به زاهدان و تهران آمده اند و در اين دو شهر معبد (گورودواره ) دارند.

## -٤- سرگذشت نانك

بنيانگذار آيين سيك به نام گورو نانك به سال ١٤٦٩ در خانواده اى از طبقه كشاترياها در يكى از روستاهاى لاهور به دنيا آمد. او از عرفاى مسلمان و هندو استفاده كرد. سپس به كشورهاى اسلامى و زيارت مكه معظمه رفت و سرانجام آيين سيك را كه آميزه اى از هندوئيسم و اسلام است ، تاءسيس كرد و در سال ١٥٣٩ در گذشت .

پس از گورو نانك ٩ گوروى ديگر يكى پس از ديگرى برخاستند و اينك فهرست اسامى ١٠ گوروى سيكان و تاريخ تولد و وفات ايشان :

١- گورو نانك (١٤٦٩-١٥٣٩)؛

٢- گورو انگد (١٥٠٤-١٥٥٢)؛

٣- گورو امر داس (١٤٧٩-١٥٧٤)؛

٤- گورو رام داس (١٥٣٤-١٥٨١)؛

٥- گورو ارجن (١٥٦٣-١٦٠٦)؛

٦- گورو هر گوبيند (١٥٩٥-١٦٤٤)؛

٧- گورو هرراى (١٦٣٠-١٦٦١)؛

٨- گورو هرى كريشن (١٦٥٦-١٦٦٨)؛

٩- گورو تيغ بهادر (١٦٢١-١٦٧٥)؛

١٠- گورو گوبيند سينگ (١٦٦٦-١٧٠٨).

## -٤- تعاليم

نانك خداى يكتاى جهان را حق ناميد. وى مى گفت خدا به هر نامى كه خوانده شود فقط او قادر متعال و حق است . سعادت و وصول به نيروانا همان استغراق در ذكر حق است . وى مايا يا صورت وهمى جهان را كه در دين هندو آمده است ، پذيرفت و گردونه تناسخ و قانون عمل و عكس ‍ العمل را تا حدودى قبول كرد. نانك خوردن گوشت را براى پيروانش مباح دانست ، رياضت و بت پرستى را ممنوع كرد، نظام طبقاتى و تعدد زوجات را هم حرام شمرد.

## -٤- آثار مذهبى

پنجمين رهبر سيكان كه گورو ارجن خوانده مى شود، معبدى از طلا در شهر امريتسار هندوستان بنا كرد و كتابى به نام گرانت صاحب (Sahib Granth) نوشت كه مهمترين كتاب مقدس آيين سيك است .

## -٤- تاريخچه سياسى سيكها

سيكها در زمان دهمين رهبر خود به نام گورو گوبيند سينگ بيعتهايى را براى امور سياسى مرسوم كردند و افرادى جنگجو شدند و از آن هنگام نام خالصه يعنى بى آلايش ، بر خود نهادند. آنان براى خود پنج شعار قرار دادند كه هر يك در زبان پنجابى با حرف ((ك )) شروع مى شود:

١- كس : باقى گذاشتن موى سر و صورت ؛

٢- كونكا: همراه داشتن شانه ؛

٣- كاچك : پوشيدن زير شلوارى كوتاه ؛

٤- كارا: داشتن دستبند (النگوى ) آهنين ؛

٥- كاندا: حمل شمشير يا خنجر فولادين .

سيكها با يكديگر بسيار متحدند و براى تشكيل كشور مستقل به شدت مبارزه مى كنند. ترور خانم گاندى نمونه اى از فعاليتهاى سياسى اين قوم است . آنان تبليغات مذهبى نيز دارند و كتبى هم در اين باب به زيانهاى ديگر و از جمله فارسى منتشر كرده اند.

كتابنامه

١- الدنبرگ ، هرمان ، فروغ خاور، ترجمه بدر الدين كتابى ، تهران : انتشارات اقبال ، ١٣٧٣.

٢- اوپانيشادها.

٣- بهار، مهرداد، اديان آسيايى ، تهران : نشر چشمه ، ١٣٧٥.

٤- بهگود گيتا.

٥- پاشايى ، ع .، بودا، تهران : كتابخانه طهورى ، ١٣٤٧.

٦- حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٧- زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

٨- شايگان ، داريوش ، كتاب اديان و مكتبهاى فلسفى هند، تهران : انتشارات دانشگاه تهران : ١٣٤٦.

٩- گرانت صاحب .

١٠- ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

١١- وداها.

١٢- هيوم ، رابرت اى .، اديان زنده جهان ، ترجمه عبدالرحيم گواهى ، تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، ١٣٧٣.

١٣- Conze, Edward, Buddhism: Its Essence and Developement, New York: Harper & Brothers,١٩٥٩

١٤- Dubois, Abbe, Hindu Manners, Customs and Ceremonies, Oxford: Oxford University Press, ١٩٠٦

## ٥ : چين و ژاپن

## - كنفوسيانيسم

كنفوسيوس (Confucius) حكيم و سياستمدار چينى آيين تازه اى براى مردم چين آورد كه با وجود مقبوليت عامه ، پس از چندى از رونق افتاد و جاى خود را به آيين بودا داد.

## -١- سرگذشت كنفوسيوس

در حدود سال ٥٥١ ق .م . در ايالت لو (Lu) در چين ، در خاندان كونگ (Kung) فرمانرواى تسو (Tsow) كودكى به دنيا آمد كه او را چيو (Chiu) ناميدند. وى در سه سالگى پدر خود را از دست داد و اين در حالى بود كه آن فرمانروا هيچ ميراثى براى زن و يگانه فرزند خود باقى نگذاشته بود. كودك نزد مادر رشد كرد و آموزگارانش هوش او را مى ستودند و آينده درخشانى را براى او پيش بينى مى كردند. نوزده ساله بود كه وزير اعظم آن منطقه سرپرستى مزرعه ها را به او سپرد. وى در كنار اين منصب دولتى به مطالعات و تحصيل هنر ادامه داد و دانشمندان براى كسب علم و كمال نزد او حاضر مى شدند. مردم او را كونگ فوتسه (Kung-futze) يعنى كونگ فيلسوف مى ناميدند كه ما آن را كنفوسيوس تلفظ مى كنيم .

كنفوسيوس زندگى پر ماجرايى داشت و علاوه بر تعليم شاگردان ، به كارهاى حكومتى نيز مى پرداخت و در پنجاه سالگى به وزارت دست يافت و مقام او در زمانى كوتاه بالا رفت و وزير اعظم شد. توانايى وى در مديريت كشور حسادت رقيبان را برانگيخت . از اين رو، پس از چندى از مناصب حكومتى كناره گيرى كرد و تنها به تربيت شاگردان پرداخت .

سرانجام هنگامى كه به سال ٤٧٩ ق .م . مرگ به سراغ وى آمد، از عدم موفقيت كامل خويش اندوهگين بود، ولى شاگردان و يارانى از خود باقى گذاشت كه پيام او را به همه رساندند.

## -١- آثار

كنفوسيوس در سالهاى آخر عمر خود كتابهايى نوشت كه جزء ادبيات كلاسيك چين شد. كتابهاى وى عبارتند از:

١- شوچينگ (كتاب تاريخ )؛

٢- شى چينگ (كتاب شعر)؛

٣- لى چى (كتاب شعائر)؛

٤- اى چينگ (كتاب تبديلات )؛

٥- چون چيو (سالنامه بهار و پاييز).

چهار كتاب نخست گزيده اى از سخنان پيشينيان را نيز در بردارد، ولى سراسر كتاب پنجم از خود اوست .

## -١- تعاليم

تعاليم كنفوسيوس تركيبى بود از اصول اخلاقى ، سياست مدرن و مقدارى مسائل دينى . وى معتقد بود كه اجداد مردم طبق قاعده لى (Li) زندگى مى كردند و از اين رو، از انواع نيكيها و بركات برخوردار بودند، ولى مردم زمان وى بر اثر رها كردن آن شيوه ، از آن امور محروم مانده اند. لى از ديدگاه كنفوسيوس معانى مختلفى داشت و براى پاكى ، ادب ، تشريفات و عبادت به كار مى رفت . وى معتقد بود با پيروى از لى هر چيزى بسامان مى آيد و جامعه آرمانى تشكيل مى شود.

## -١- اصول اخلاقى

وى پنج رابطه را مطرح كرد كه هرگاه درست باشند، همه چيز درست مى شود:

١- مهربانى در رابطه ميان پدر و پسر؛

٢- لطف برادر بزرگتر به برادر كوچكتر و تواضع برادر كوچكتر در مقابل برادر بزرگتر؛

٣- عدالت شوهر با زن و اطاعت زن از شوهر؛

٤- علاقه مندى زبردستان به زيردستان و اطاعت زيردستان از زبردستان ؛

٥- مهربانى فرمانروايان به رعايا و وفادارى رعايا به فرمانروايان .

كنفوسيوس در مورد آرمانشهر و رابطه شهريار با رعايا تعليم مى داد كه هرگاه كشور نيز مطيع قانون مى شوند. وى درباره انسان كامل نيز سخن گفت و صفات پنجگانه وى را چنين نشان داد: عزت نفس ، علو همت ، خلوص ‍ نيت ، شوق به عمل و خوش رفتارى .

## - ١- مناسك

گر چه كنفوسيوس قبل از هر چيز يك معلم اخلاق بود و بيش از اين ادعايى نداشت ، مردم در تعاليم او روح معنويتى مشاهده كردند كه وى را مثل اعلاى ديندارى به حساب آوردند. دينى كه او مطرح مى كرد بسيار ساده و به دور از مسائل ماوراءالطبيعه بود و بيشترين سعى وى در آن بود كه خود را با عبادات و مناسك موجود زمان خويش وفق دهد. او مى گفت خاقانهاى اعصار گذشته مردمى سعيد و نيكبخت بوده اند؛ زيرا اولاد و اعقابى چند از ايشان بر جاى مانده بودند كه مراسم قربانى و عبادت و احترام را درباره آنها بعد از وفات به دقت انجام مى دادند.

## - ١- پيروان و رقيبان

شاگردان كنفوسيوس كه گفته مى شود هفتاد تن بودند، به سراسر كشور چين رفتند و به تعليم حاكمان و صاحب منصبان مشغول شدند و گروهى از آنان نيز گوشه گيرى را برگزيدند. تعاليم اين حكيم به وسيله شاگردانش تا يكى دو نسل پس از وى گسترش يافت . با ضعيف شدن نظام سلطنتى فئودال و پديد آمدن مكاتب فلسفى رقيب ، نشر انديشه هاى وى با مشكل روبرو شد. هر يك از اين مكاتب به گونه اى انديشه هاى حكيم را مورد حمله قرار مى داد. در اين گير و دار، پيروزى گاهى از آن مكتب كنفوسيوس و گاهى از آن مكاتب رقيب بود تا اينكه با ورود آيين بودا به چين ، نزاع به نفع اين آيين پايان يافت و انديشه هاى كنفوسيوس تا اندازه اى در حاشيه قرار گرفت . با اين وصف ، شهرت و عظمت وى پيوسته در چين حضور داشته است .

## ٦ - ١- دين رسمى

فرمانروايان چين در دورانهاى مختلف همواره كنفنوسيوس را حرمت مى نهادند و رسما او را بزرگترين حكيم مى شناختند و به روان او اداى احترام مى كردند. قربانى كردن نزد آرامگاه او از زمان شاگردانش معمول بود، ولى نخستين پادشاهى كه به اين كار اقدام كرد كائوتسو ناميده مى شد كه در سال ١٩٥ ق .م . پس از زيارت آرامگاه وى ، قربانى گذارند.پس از وى ، پادشاهان ديگر اين رسم را ادامه دادند و قربانيها و هدايايى تقديم روح حكيم كردند. از سال ١٩١١ اداى احترام رسمى و دولتى به روح كنفوسيوس به تدريج ترك شد. پس از چندى ، دولت چين براى احياى افكار وى به عنوان يك متفكر در رديف نيوتون و پاستور اقدام كرد، ولى پس از انقلاب كمونيستى چين به سال ١٩٤٥، مبارزه شديدى با انديشه هاى وى آغاز شد و كمونيستها او را كسى معرفى كردند كه در مقابل توده هاى زحمتكش ، از طبقه اشراف حمايت كرده است .

## - تائوئيسم

مكتب تائو / دائو (Taoism)به لائوتسه (tse\_lao) حكيم (متوفاى ٥١٧ ق .م ) منسوب است . در اينكه آيا وى وجود خارجى داشته است يا صرفا يك شخص افسانه اى است ، ميان دانشمندان اختلاف وجود دارد. به گونه اى كه از سنت به دست مى آيد وى در سال ٦٠٤ ق .م . در چين به دنيا آمد و مدتى در دربار پادشاه سمت بايگان داشت . وى پس از چندى شغل خود را رها كرد و براى پرداختن به صفاى روح از همه امور حتى كسب علم دست كشيد و در خانه خود ماند. مردم درباره او كنجكاو شدند و براى آگاهى از انديشه هاى وى به ديدار او شتافتند. گفته مى شود كنفوسيوس نيز به ديدار وى رفت . وى از مراجعات مردم خسته شد و بدين جهت از سرزمين خود مهاجرت كرد. يكى از دروازه بانان شهر او را در حال عزيمت ديد و از او خواهش كرد كه به وى چيزى بياموزد. لائوتسه در كنارى ايستاد و رساله اى را به او املا كرد كه تاكنون باقى است و نام آن تائوته چينگ يعنى رساله تائو و خاصيت آن ، است . اين رساله شامل سخنان كوتاهى است كه معناى بعضى از آنها روشن نيست . رساله را به دروازه بان داد و از آنجا عبور كرد و ديگر خبرى از او باز نيامد. برخى گفته اند وى در سال ٥١٧ ق .م . درگذشت .

كسانى كه لائوتسه را شخصى افسانه اى مى دانند، مى گويند فلسفه منسوب به وى از زمان كنفوسيوس قديمتر است و رساله ياد شده نيز قبلا وجود داشته است .

## - ٢- لائوتسه و فلسفه تائوته چينگ

رساله منسوب به لائوتسه محصول انديشه يك تن نيست ، بلكه در طول قرون حك و اصلاحاتى در آن صورت گرفته است ، اما بيشتر محتويات آن از قرن چهارم قبل از ميلاد است .

از ديدگاه فيلسوفان قديم چين هر گونه فعل و انفعالات جهان تحت تاءثير نظامى است كه تائو ناميده مى شود. تائو در زبان چينى به معناى راه است و در اصل به بستر رودخانه اطلاق مى شده است .. پيروان اين فلسفه براى تحولات جهان قانونى ثابت مانند بستر رودخانه قائل بودند و مى گفتند تائو آغاز و انجامى ندارد و پس از پديد آمدن جهان مادى ، تائو نيز براى ايجاد تناسب ، در آن جريان يافته است . از اين رو، واژه تائو به كاسموس (cosmos) يونانى كه به معناى تناسب است ، نزديك مى شود. يونانيان جهان را كاسموس مى ناميدند.

در رساله تائوته چينگ آمده است كه هر گاه اشياء در بستر طبيعى خود سير كنند با كمال تناسب حركت خواهند كرد؛ زيرا اين حركت با تائو هماهنگ است ، ولى هر گاه چيزى از بستر طبيعى منحرف شود تناسب خود را از دست مى دهد. هدف نهايى انسان بايد آن باشد كه خود را با تائو هماهنگ كند.

- ٢- چوانگ تسه و مقالات او

چوانگ تسه پس از لائوتسه ، معروفترين فيلسوف تائوئيسم است و گفته مى شود وى در قرن چهارم قبل از ميلاد تعاليم استاد فرضى خود، لائوتسه را نشر داده است . به اين حكيم سى و سه مقاله نسبت داده اند كه بسيارى از آنها قطعا از اوست . وى تحولات جهان را به شكل دورانى ترسيم مى كرد و معتقد بود كه اضداد بر يكديگر تاءثير مى گذارند و از ميان مى روند. او معتقد به نيست خير و شر بود و براى بيان انديشه هاى خود از تمثيلهاى بسيارى استفاده مى كرد.

## - ٢- دين رسمى

براى نخستين بار در سال ١٦٥ م . يكى از پادشاهان چين معبدى به نام لائوتسه بنا كرد و هداياى تقديم داشت ، ولى تائوئيسم پيشرفت چندانى نكرد تا آنكه در قرن هفتم ميلادى اين آيين در چين رسميت يافت . در آن زمان آيين بودا و مكتب كنفوسيوس در چين پيشرفت كرده بودند. افرادى به اين عنوان كه آيين بودا از كشور هندوستان به چين سرايت كرده و يك آيين بومى نيست ، به ترويج تائوئيسم پرداختند. آنان آداب و رسومى را بنا نهادند و براى چيزهاى مختلف خدايانى را مطرح كردند. با اين حال ، اين آيين در چين پيروان اندكى داشت و كم كم از صحنه بيرون شد. با آنكه دولت كمونيستى چين با افكار مذهبى شديدا مبارزه مى كند، هنوز هم افرادى به جنبه هاى جادويى اين آيين علاقه دارند.

## -شينتو

شينتو(Shinto)يعنى طريقه خدايان ، آيين باستانى ژاپن است . اين آيين الهه خورشيد به نام اماتراسو(Amaterasu) را نگهبان سرزمين اجدادى مى داند و خاندان سلطنتى را از نسل اين خدا و تجسم وى مى شمارد.

## - ٣- سابقه اجتماعى

آيين مهاياناى بودايى در حدود سال ٥٥٢ م . به ژاپن وارد شد و پس از برخورد با شينتو، سرانجام بسيارى از عناصر بودايى را به مذهب شينتو منتقل كرد. پرستش خدايان ملى و امپراطور، كرنش و قربانى براى مردگان و وطن پرستى از آداب اين آيين است . نوعى فتوت به نام بوشيدو(Bushido)يعنى طريقه دلاوران كه تا اندازه اى از آيين زن الهام مى گرفت ، جوانمردى و مقاومت براى شرف را الزام مى كرد. بر اين اساس ‍ سربازان هنگام شكست ، طى مراسمى با يك خنجر مخصوص كه در سراسر عمر آن را همراه داشتند، شكم خود را پاره مى كردند و شهيد راه وطن شدند. آيين شينتو نيز بارها نوسازى شده است و پرستش امپراطور از سال ١٩٤٦ توسط خود وى منسوخ گرديده است . اكنون در ژاپن اين آيين در كنار آيين بودا به حيات خود ادامه مى دهد.

## -٣- كتابهاى شينتو

در آيين شينتو كتابهايى يافت مى شود كه آداب و سنن گذشتگان را در بر دارد. اين كتابها در زمانهاى مختلف تهيه شده و يكى از آنها كه در سال ٨٠٦ م . نوشته شده ، داستانهاى كهن را در دفاع از طبقه روحانيون نقل مى كند. كتاب ديگرى از قرن دهم است كه فهرستى از عبادات و مناسك و رسوم شينتو، بويژه آداب پرستش امپراطور را شرح مى دهد.

## -٣- ريوبو

سرانجام ، آيين بودا در ژاپن در قرن هشتم ميلادى كاملا رواج يافت و مقامات كشور آن را پذيرفتند. در آن زمان لازم شد كه ميان آيين بومى و قديم شينتو از يك سو و آيين بيگانه و نورسيده بودايى از سوى ديگر تلفيقى صورت گيرد. در آن هنگام برخى از روحانيون بودايى اعلام كردند در مكاشفات خود دانسته اند كه خدايان باستانى ژاپن در حقيقت هر كدام بودى ستو بوده اند و آنجا ظهور كرده اند. همچنين گفتند اماتراسو يعنى خداى خورشيد همان ظهور كامل بودا در كشور ژاپن بوده است . اين مكتب را ريوبو، يعنى شينتوى تركيبى ناميدند و به تبليغ آن پرداختند. بدين شيوه آيين شينتو نوسازى شد و احيا گرديد.

## -٣- دين رسمى

حدود نه قرن بعد، در قرن هفدهم برخى از رهبران دينى گفتند خوب است آيين شينتوى قديم احيا گردد و سرانجام در سال ١٨٦٨ تحول تازه اى در حيات اجتماعى مردم ژاپن پيش آمد و با تردد مسافرانى از آمريكا به ژاپن ، در اين كشور به روى جهانگردان باز شد. چندى بعد امپراطور ژاپن شينتو را دين رسمى اعلام كرد و دستور داد نشانه هاى آيين بودا را از آن آيين بزدايند. اين كار در آغاز با فشار انجام گرفت ؛ زيرا مردم هنوز هم به آيين بودا علاقه مند بودند. سرانجام در قانون اساسى سال ١٨٨٩ حق آزادى مطلق دين براى تمام مردم ژاپن به رسميت شناخته شد، ولى دولت جانب آيين شينتو را مى گرفت .

آيين دولتى شينتو تا سال ١٩٤٥ كه آمريكا ژاپن را بمباران اتمى كرد و اين كشور به اشغال آمريكا در آمد، ادامه داشت و تعاليم آن به گونه اى بود كه جوانان را در مقابل نفوذ تمدن غربى مقاوم مى ساخت . از سال ١٩٤٥ به بعد، انجام دادن مراسم اين آيين اختيارى شده است .

كتابنامه

١- بهار، مهرداد، اديان آسيايى ، تهران : ١٣٧١.

٢- حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٣- زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

٤- كنفوسيوس ، مكالمات ، ترجمه كاظم زاده ايرانشهر، تهران : بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ١٣٤٠.

٥- ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

٦- هيوم ، رابرت اى .، اديان زنده جهان ، ترجمه عبدالرحيم گواهى ، تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، ١٣٧٣.

## ٦ : ايران باستان

## - آيين مغان

قبل از ظهور زردشت ، يعنى پيش از پادشاهى مادها، بوميان غير آريايى ايران يعنى داشتند كه آيين مغان ناميده مى شود. كلمه مغ (مگوش ) در زبان قديم ايران به معناى خادم بوده است . به نظر مى رسد مغان سكنه بومى ايران بوده اند و مانند دراويديان هندوستان ، پس از ورود آرياييان سرزمين خود را تسليم آنان كرده اند. واژه المجوس كه در زبان عربى به زردشتيان اطلاق مى شود، از همين كلمه مگوش مى آيد.

برخى از پژوهشگران معتقدند كه دوگانه پرستى يعنى ايمان به خداى خير و خداى شر در دين زردشتى از مغان قديم ايران آمده است ؛ زيرا در كتاب گاتها كه قديمترين بخش اوستا و داراى صبغه ايرانى است ، چيزى در مورد دو گانگى يافت نمى شود، ولى از كتابهاى تاريخى بر مى آيد كه مغان قديم دو گانه پرست بوده اند. مغان به رستاخيز نيز ايمان داشتند.

## - مهرپرستى

به عقيده مهرپرستان ، خداى مهر روزى به صورت انسانى در يك غار ظهور كرد و شبانانى كه در آن مكان به چرانيدن گوسفند مشغول بودند، به وى ايمان آوردند. آنگاه خداى مهر، گاو نرى را كشت و خون او را بر روى زمين افشاند. هر جا كه قطره اى از خون او افتاد، سرسبز و بارور شد. وى پس از چند سال به آسمان رفت و روان او پيوسته براى كمك به بندگان خود در زمين آماده است .

از آنجا كه به عقيده مهرپرستان ، خداى مهر در آغاز در غارى ظاهر شد، آنان معابد خود را در غارها مى ساختند و درون آن به پرستش مهر مى پرداختند. برخى از آن معابد متروكه اكنون در بخشهايى از اروپا يافت مى شود.

## - ٢- مبادى ، رسوم و عبادات

كسانى كه به دين مهرپرستى روى مى آوردند، لازم بود از هفت مرحله بگذرند و در هر مرحله به وى نامى مى دادند. مثلا در مرحله پنجم او را پارسى و در مرحله ششم آفتاب و در مرحله هفتم پدر مى ناميدند، سپس ‍ مراسم نان و عسل كه يادآور مراسم نان و شراب مسيحيت است ، انجام مى شد و سرانجام وى را با خون گاو تعميد مى دادند.

گفته مى شود بسيارى از اعتقادات و آيينهاى مسيحيت از مهرپرستى گرفته شده است .

## - دين زردشت

هنگامى كه چند قرن بر ورود آرياييان به ايران گذشت اين قوم اندك اندك به شهر نشينى روى آوردند و اين مساءله در جهان بينى ايشان تاءثير گذاشت .

در آن روزگار انسان اصلاح گرى بر خاست و آرياييان را كه خواستار ترك خرافات قديم بودند، به آيين تازه اى دعوت كرد و آيين مغان را برانداخت . اين پيامبر مصلح كه خود را فرستاده خداى خوبى و روشنايى معرفى مى كرد، زردشت نام داشت . وى مدعى بود آيين خود را از آهورمزدا دريافت كرده تا جهان را از تيرگيها پاك كند و آن را به سوى نيكى و روشنايى رهنمون شود.

زردشتيان به نامهايى چون گبر و مجوسى و پارسى خوانده مى شوند. كلمه ((گبر)) در زبان سريانى به معناى كافر از از جانب ديگران به آنان اطلاق گرديده و واژه ((المجوس )) در دستور زبان عربى ، اسم جنس جمعى و مفرد آن مجوسى است . ((المجوس )) در قرآن كريم (حج :١٧) در كنار پيروان اديان ديگر يافت مى شود. اكثر علماى اسلام زردشتيان را اهل كتاب دانسته اند. احاديثى نيز در اين باب موجود است . آيين زردشت حدود يك قرن قبل از ميلاد تحول يافت و آن صورت تحول يافته را آيين مزديسنى مى نامند. مزديسنا در لغت به معناى ستايش مزداست .

## - ٣- سرگذشت زردشت

دانشمندان در مورد وجود تاريخى پيامبر ايران باستان شك دارند، اما بيشتر آنان وجود وى را نفى نمى كنند. زردشت ، زرتشت ، زرادشت ، زراتشت ، زردهشت و كلماتى از اين قبيل از واژه ((زرثوشتر))(Zarathushtra) در گاتها (بخشى از كتاب آسمانى زردشت ) مى آيد كه طبق نظريه صحيحتر معادل زرد اشتر يعنى دارنده شتر زرد است .

نام پدرش پوروشسب يعنى دارنده اسب پير، نام مادرش دغدو يعنى دوشنده گاو ماده و نام خاندان وى سپيتمه يعنى سپيد نژاد بود.

طبرى مورخ مشهور اسلام و پيروان او زردشت را از فلسطين مى دانند و مى گويند وى از آنجا به ايران آمده است ، اما قول صحيح و معروف آن است كه وى ايرانى و اهل آذربايجان بوده است و محل برانگيختگى او را كوهى نزديك درياچه اروميه مى دانند.(١١)

درباره زمان زردشت نيز اختلاف است و زمان وى حتى به ٦٠٠٠ سال قبل از ميلاد نيز برده شده است . اما بر اساس نظريه مشهور، وى در سال ٦٦٠ قبل از ميلاد به دنيا آمد و در ٦٣٠ قبل از ميلاد (در سن ٣٠ سالگى ) به پيامبرى مبعوث شد. وى در سال ٥٨٣ ق .م . در سنن ٧٧ سالگى در آتشكده اى در بلخ (افغانستان ) توسط لشكر قومى مهاجم به شهادت رسيد.

گر چه بعثت زردشت در شاهنامه فردوسى آمده است ، اما متاءسفانه آن حادثه در قسمت افسانه اى آن كتاب مذكور است ، به طورى كه درباره گشتاسب (پادشاهى كه زردشت او را دعوت مى كند و به آيين خود در مى آورد) اختلاف است . برخى او را با ويشتاسب پدر داريوش هخامنشى برابر دانسته اند. از سوى ديگر از نظر تاريخى مسلم است كه ويشتاسب نه يك پادشاه ، بلكه استاندارى بوده است .

## -٣- تعاليم زردشت

در آيين زردشت سه اصل عملى گفتار نيك ، پندار نيك ، كردار نيك وجود دارد كه مانند آن را در اديان مختلف مى يابيم . از جمله در اسلام آمده است : ((الايمان قول باللسان و اقرار بالجنان و عمل بالاركان .))

احترام به آتش به عنوان يكى از مظاهر خداى روشنايى و افروخته نگه داشتن آن و انجام مراسمى خاص در اطراف آن در معابدى به نام آتشكده مشخصترين ويژگى اين آيين است . همچنين آبادانى ، كشاورزى دامدارى و شهرنشينى مورد ستايش قرار گرفته است . احترام به حيوانات ، مخصوصا سگ و گاو، همچنين خوشرفتارى با مردم نيز جايگاهى به حيوانات ، مخصوصا سگ و گاو، همچنين خوشرفتارى با مردم نيز جايگاهى ويژه دارد. برخى از آداب و رسوم سرزمين ما از قبيل مراسم چهارشنبه سورى و سوگند خوردن به روشنايى چراغ و چيزهاى ديگر با تعاليم زردشتى ارتباط دارد.

همچنين برخى زنديقان قرون نخست اسلام گرايشهاى زردشتى داشتند.

## -٣- اوستا

كتاب آسمانى زردشتيان اوستا نام دارد كه به معناى اساس و بنيان و متن است . اين كتاب به خط و زبان اوستايى نوشته شده است كه به ايران باستان تعلق دارد و با زبان پهلوى و سانسكريت همريشه است . به عقيده بسيارى از محققان ، خط اوستايى در دوره ساسانيان (٢٢٦ - ٦٤١ م .) پديد آمد و اوستا كه قبلا در سينه ها بود، به آن خط كتابت شد و به قولى اين كار پس از ظهور اسلام صورت گرفته است .

زردشتيان و پژوهشگران بر اين مساءله اتفاق دارند كه اوستا در اصل بسيار بزرگتر بوده است كه به عقيده برخى روى ١٢٠٠٠ پوست گاو نوشته بود. اوستاى كنونى داراى ٨٣٠٠٠ كلمه است و احتمالا اصل آن داراى ٣٤٥٧٠٠ كلمه (يعنى چهار برابر) بوده است . اوستاى اصلى به ٢١ نسك (كتاب يا بخش ) تقسيم مى شد و اوستاى كنونى نيز ٢١ نسك است .

اوستا ٥ بخش دارد:

١- يسنا (= جشن و پرستش )؛ قسمتى از اين بخش گاتها ناميده مى شود (به معناى سرود). اين بخش كه مشتمل بر ادعيه و معارف دينى و معروفترين قسمت اوستاست ، به خود زردشت نسبت داده مى شود، در حالى كه ساير قسمتهاى اوستا را به پيشوايان دين زردشت نسبت مى دهند؛

٢- ويسپرد (= همه سروران ) مشتمل بر نيايش ؛

٣- ونديداد (= قانون ضد ديو) درباره حلال و حرام و نجس و پاك ؛

٤- يشتها (= نيايش سرود و تسبيح )؛

٥- خرده اوستا (= اوستاى كوچك ) درباره اعياد و مراسم مذهبى و تعيين سرودهاى آنها زردشتيان ، علاوه بر اوستا، تفسيرى به نام زنداوستا و كتب مقدس ديگرى به زبان پهلوى دارند.

## -٣- داستان خلقت و دو گانه پرستى

كسى نمى داند گرايش زردشتيان به خدايان دو گانه (خداى نيكى و خداى بدى يا خداى روشنايى و خداى تاريكى ) در چه عصرى آغاز شده است . در قسمت گاتها (از يسناى اوستا) كه به خود زردشت نسبت داده مى شود، اهريمن در برابر خرد مقدس صف آرايى مى كند و نه در برابر اهورمزدا كه خداى واحد و فوق پروردگاران روشنايى و تاريكى است . همچنين گروهى از زردشتيان به نام زروانيان در عصر ساسانى پديد آمدند كه معتقد به خداى يكتا به نام زروان بودند و او را از خداى روشنايى و تاريكى برتر مى شمردند. اين فرقه پيروان بسيارى در ايران آن روز داشته است .(١٢)

## - ٣- خدايان

با مطالعه در آيين زردشت معلوم مى شود كه وى در ميان ايرانيان به اصلاح دينى قيام كرده و خرافات مذهب باستانى آرياييان را مورد حمله قرار مى داده است . از جمله آنكه وى از آهور مزدا تبليغ مى كرده و خدايان قوم خود را كه دئوه (= ديو) خوانده مى شده اند، باطل مى دانسته و آنها را خداى دروغ دوستان مى ناميده است .

در آيين زردشت ، آهور مزدا ٦ دستيار دارد كه به منزله فرشتگان اديان ابراهيمى هستند. آن دستياران را امشاسپندان يعنى جاويدان مقدس ‍ مى نامند. آنها رهبرى دارند به نام سپنتامئنيو يعنى خرد مقدس و نامهاى خودشان از اين قرار است :

١- وهومن (Vohuman)؛

٢- اشه وهيشته (Asha-vahishta)؛

٣- خشتره وائيريه (Xshathra-vairya)؛

٤- سپنته ارمئيتى (Spenta-armaiti)؛

٥- هئورتات (Haurvartat)؛

٦- امرتات (Ameretat).

پس از آنها يزتها قرار دارند كه ٣٠ عدد از آنها معروفند. اينها تشكيلات خرد مقدس هستند. در مقابل ، اهريمن هم تشكيلاتى دارد.(١٣)

طبق آيين زردشت دوره كهن كنونى جهان ١٢٠٠٠ سال است . خداى نيكى مدت ٣٠٠٠ سال بر جهان حكمرانى مى كرد و در اين مدت خداى بدى در تاريكى به سر مى برد. پس از اين مدت خداى بدى از تاريكى بيرون آمد و با خداى نيكى روبرو شد. خداى نيكى به وى ٩٠٠٠سال مهلت داد كه با او مقابله كند. وى اطمينان داشت كه سرانجام خود او به پيروزى خواهد رسيد. در اين زمان هر دو به آفريدن نيك و بد آغاز كردند و بدين گونه با يكديگر به مبارزه برخاستند. پس از ٣٠٠٠ سال زردشت آفريده شد و از اين زمان به بعد توازن قوا به نفع خداى نيكى گراييد و به سير صعودى خود ادامه داد.

## - ٣- آخر الزمان

در هزاره گرايى زردشتى (Millennialism Zoroastrean)انتظار ظهور سه منجى از نسل زردشت مطرح است . اين منجيان يكى پس از ديگرى جهان را پر از عدل و داد خواهند كرد.

١- هوشيدر، ١٠٠٠ سال پيش از زردشت ؛

٢- هوشيدرماه ، ٢٠٠٠ سال پس از زردشت ؛

٣- سوشيانس (يا سوشيانت )، ٣٠٠٠ سال پس از زردشت كه با ظهور او جهان پايان مى يابد.

## - ٣- بقاى روح

زردشتيان به جاودانگى روح عقيده دارند. آنان مى گويند روان پس از ترك جسم تا روز رستاخيز در عالم برزخ مى ماند. همچنين آنان به صراط، ميزان اعمال ، بهشت و دوزخ معتقدند. بهشت آيين زردشت چيزى مانند بهشت اسلام است ، ولى به خاطر مقدس بودن آتش ، دوزخ زردشتى جايى بسيار سرد و كثيف است كه انواع جانوران در آن ، گناهكاران را آزار مى دهند.

## - ٣- وضع كنونى

بيش از هزار سال است كه زردشتيان ايران به بمبئى هندوستان كوچيده اند و اكنون حدود صد و پنجاه هزار نفر از آنان در آن سامان زندگى خوبى دارند و پارسى ناميده مى شوند حدود پنجاه هزار نفر از ايشان نيز در يزد، كرمان و تهران سكونت دارند.

افراد برجسته اى در گذشته از اين اقليت كوچك برخاسته اند، مانند ارباب كيخسرو شاهرخ نماينده زردشتيان در مجلس شوراى ملى در عصر شهيد مدرس (ره ). وى كه كه صندوقدار مجلس بود به درستكارى و بى آلايش ‍ شهرت داشت . شهيد مدرس (ره ) يك بار در مجلس گفته بود: ((در اين مجلس فقط يك مسلمان وجود دارد و آن هم ارباب كيخسرو است !.))(١٤)

زردشتيان قومى تحصيل كرده و با فرهنگ هستند و همواره رفتارشان با ديگران خوب بوده است .

## - مانويت

مانويت در فاصله ميان ظهور مسيحيت و اسلام پديد آمد و در مدت كوتاهى فراگير شد و پيروانى پرشور و با اخلاق گرد آورد. اين تركيبى است از اعتقادات صابيان ، بوداييان ، زردشتيان و مسيحيان . اصول عرفانى و انسانى اين آيين به گسترش آن شتاب داد و آن را در شرق تا چين و در غرب تا مركز اروپا پيش برد. حاكمان ايران و روم و سرزمينهاى ديگر با مانويان از در خصومت در آمدند و دسته دسته آنها را كشتند و سرانجام ، محكمه تفتيش اروپا آخرين گروه مانويان را در سيزدهم ميلادى نابود كرد.

## - ٤- سر گذشت مانى

مانى در يك خانواده ايرانى در شهر بابل به سال ٢١٦ م . متولد شد. پدرش ‍ پاتك ناميده مى شد كه از همدان به بابل رفته و آيين صابيان را پذيرفته بود.

مانى در سال ٢٢٨ م . ادعاى رسالت كرد و براى تبليغ آيين خود به سرزمينهاى مختلف رفت . وى به سال ٢٤٣ م . هنگام تاجگذارى شاپور اول نزد او آمد و وى را به دين خود دعوت كرد. شاه از او استقبال كرد او نيز كتابى به پهلوى ساسانى نوشت و آن را شاپورگان ناميد. وى براى تبليغ دين خود به آسياى ميانه نيز سفر كرد و پس از بيست سال در زمان بهرام اول به ايران بازگشت . اين پادشاه با مانى دشمنى كرد و او را در سال ٢٧٤ م . كشت .

پيروان مانى پس از او مانويت را تبليغ كردند و حتى آن را به قسمتهايى از اروپا و چين گسترش دادند. بيشتر مانويان در آسياى ميانه بودند. اين آيين بر اثر فشار زردشتيان و مسيحيان ضعيف شد و پس از چندى با گسترش اسلام تقريبا از ميان رفت . اقليتهايى از مانويان در مناطقى مانند بوسنى هرزگوين تا قرنها باقى ماندند و سرانجام نابود شدند.

برخى از نهضتهاى ملى ايرانيان در قرون نخست اسلام از مانويت الهام مى گرفت همچنين برخى زنديقان قرون نخست اسلام گرايشهاى مانوى داشتند.

## - ٤- منابع مانوى

بسيارى از منابع مانوى قرنها پس از ظهور اسلام وجود داشته و مطالبى از آنها در كتب تاريخى قديم نقل شده است . اين كتابها اندك اندك از ميان رفت تا اينكه اخيرا مقدار زيادى از آثار مانوى در شهر تورفان در تركستان چين از خاك بيرون آمد و بر اطلاعات ما در باب مانويت افزود.

۳

يكى از نوآوريهاى مانى اين بود كه با در نظر گرفتن بيسوادى عموم مردم ، از نقاشى استفاده مى كرد و علاوه بر نوشتن مطالب دينى ، آنها را نقاشى مى كرد و مجموعه اى به نام ارژنگ پديد آورده بود كه بقاياى آن اخيرا كشف شد. برخى از كتابهاى ديگر او و پيروانش نيز مصور بودند. شش كتاب زير قطعا توسط مانى نوشته شده است :

١- شاپورگان كه به زبان پهلوى بوده و قطعاتى از آن در تورفان كشف شده است ؛

٢- انگليون (انجيل ) اين كتاب مصور بوده و احتمالا ارژنگ همان است ؛

٣- گنجيه زندگان شامل احكام ؛

٤- پراگماتيا (كتاب جامع )؛

٥- كتاب رازها؛

٦- كتاب ديوها؛

## - ٤- تعاليم و مبانى

مانى مى گفت : ((حكمت و حقيقت الهى را پيامبران در زمانهاى مختلف و سرزمينهاى گوناگون نشر دادند. روزگارى بودا در هندوستان ، زمانى زردشت در ايران ، هنگامى عيسى در فلسطين و اكنون من ، مانى پيغمبر خدا هستم و براى نشر حقايق در سرزمين بابل ماءموريت دارم .)) بيشتر تعاليم مانى بر مسيحيت و زردشتى گرى استوار است و در اين آيين جنگ نور و ظلمت نقش مهمى بر عهده دارد.

مانويان جامعه را به پنج طبقه دينى تقسيم مى كردند:

١- فريستگان يا فريشتگان كه دوازده تن بودند و جانشينان مانى شمرده مى شدند؛

٢- ايسپاساگان يا اسقفان كه هفتاد و دوتن بودند؛

٣- مهيشتگان يا كشيشان كه سيصد و شصت نفر بودند؛

٤- ويزيدگان يا گزيدگان كه شمارشان بسيار بود و دين مانى را تبليغ كردند؛

٥- نغوشاكان يا نيوشندگان كه عامه پيروان مانى بودند و شمارشان از همه بيشتر بود.

مانويان ، تحت تاءثير آيين زردشت ، سه اصل اخلاقى را رعايت مى كردند و آنها را سه مهر مى ناميدند؛

١- مهر دهان (پرهيز از گفتار زشت )؛

٢- مهر دست (پرهيز از كردار زشت )؛

٣- مهر دل (پرهيز از پندار زشت ).

پيروان مانى گياهخوار بودند و طبقات اول تا چهارم حق ازدواج و مال اندوزى نداشتند. مانويان نماز و روزه داشتند و معبد خود را خانگاه مى ناميدند كه همان خانقاه صوفيان دوران اسلام است .(١٥)

##  - مزدك

بحرانهاى اجتماعى در پديد آمدن باورهاى دينى نقش مهمى دارند و دينهايى كه در زمان و مكانى بحرانى تاءسيس مى شوند، گسترشى عمومى مى يابند. آيين به شدت اجتماعى مزدك يكى از شواهد اين مدعاست . فردوسى در شاهنامه هنگام سخن گفتن از پادشاهى قباد، شرح مفصلى از ظهور مزدك مى دهد. وى مى گويد مزدك حكيمى بود كه مردم را در زمان تنگى برانگيخت تا به انبار غله هجوم برند و از اين راه شهرت وى بالا گرفت .

## - ٥- سرگذشت مزدك

مزدك پسر بامداد در زمان قباد (٤٨٨-٥٣١ م .) از ميان دانايان و دانشمندان از شهر مازيارا در كنار دجله كه اكنون كوت العماره خوانده مى شود، برخاست . تاريخ نگاران ، حتى آنان كه با وى مخالف بوده اند، به خرد و منطق و صفات برجسته او اشاره كرده اند. مى گويند او مردى پرهيزكار بود و لباس ساده اى بر تن مى كرد.

مزدك هيچ گاه ادعاى پيامبرى نداشت و خود را پيرو شخصى به نام بوندوس مى دانست كه در حدود سال ٣٠٠ م . اصلاحاتى در مانويت پديد آورده بود و در ايران و روم پيروانى داشت .

## -٥- قيام مزدك

در شاهنامه فردوسى مى خوانيم كه مزدك مردى خردمند و سخنور بود. روزى ديد مردم گرسنه و بينواى كشور در اطراف كاخ پادشاه آمده اند و از او نان مى خواهند. مزدك كه در دربار منصبى داشت ، از پادشاه پرسيد: ((اگر كسى را مار گزيده و در حال مردن باشد، ولى دوست يا همسايه او نوش دارويى داشته باشد و از دادن آن مضايقه كند، با اين شخص چه بايد كرد؟)) قباد پاسخ داد: ((سزاى او مرگ است .)) مزدك پرسيد: ((اگر مردم نيازمند نان باشند و كسى كه نان دارد، به ايشان ندهد، سزاى او چيست ؟)) قباد پاسخ داد: ((سزاى او مرگ است .))

## -٥. ديدگاهها

انديشه هاى مزدك در كتابى به نام مزدك نامه گرد آمده بود كه پس از ظهور اسلام ابن المقفع به عربى ترجمه شد و قرنها وجود داشت ، ولى اكنون يافت نمى شود. مزدك از جهاتى با كنفوسيوس و افلاطون قابل مقايسه است ؛ زيرا مكتب وى كاملا سياسى و اجتماعى است . مزدك گونه اى اسبراك در اموال را تبليغ مى كرد و براى برانداختن اختلاف طبقات مى كوشيد. ازدواج ميان اشراف و غيراشراف را جايز مى دانست و آنچه معروف است كه وى معتقد به اشتراك جنسى بود، صحت ندارد.

كتابنامه

١- اوستا.

٢- آلبرى ، سى . آر. سى .، زبور مانوى ، ترجمه ابوالقاسم اسماعيل پور، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٥.

٣- آموزگار، ژاله و تفضلى ، احمد، اسطوره زندگى زردشت ، تهران : نشر چشمه و آويشن ، ١٣٧٥.

٤- الياده ، ميرچا، آيين گنوسى و مانوى ، ترجمه ابوالقاسم اسماعيل پور، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٣.

٥- اوشيدرى ، جهانگير، دانشنامه مزديسنا، تهران : شركت نشر مركز، ١٣٧١.

٦- بويس ، مرى ، تاريخ كيش زرتشت ، ترجمه همايون صنعتى زاده ، تهران : انتشارات توس ، ١٣٧٤.

٧- تقى زاده ، سيد حسن ، مانى و دين او، (با ضمائم )، تهران : انجمن ايران شناسى ، ١٣٤٧.

٨- حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٩- خسروى ، خسرو، مزدك ، تهران : ١٣٥٩.

١٠- رئيس نيا، رحيم ، از مزدك تا بعد، تهران : انتشارات پيام ، ١٣٥٨.

١١- زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

١٢- زنر، آر. سى .، زروان ، ترجمه تيمور قادرى ، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٤.

١٣- زنر، آر. سى .، طلوع و غروب زردشتى گرى ، ترجمه تيمور قادرى ، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٥.

١٤- طاهر رضوى ، س . م .، پارسيان اهل كتابند، ترجمه م . ع . مازندى ، بمبئى ، انجمن ايران ليك ، ١٩٣٦.

١٥- كريستنسن ، آرتور امانوئل ، سلطنت قباد و ظهور مزدك ، ترجمه احمد بيرشك ، تهران : كتابخانه طهورى ، ١٣٧٤.

١٦- گيمن ، دوشن ، دين ايران باستان ، ترجمه رؤ يا منجم ، تهران : انتشارات فكر روز، ١٣٧٥.

١٧- ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

١٨- ورمازرن ، مارتن ، آيين ميترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران : نشر چشمه ، ١٣٧٢.

١٩- ويدن گرن ، گئو، دينهاى ايرانى ، ترجمه منوچهر فرهنگ ، تهران : انتشارات آگاهان ايده ، ١٣٧٧.

٢٠- هيوم ، رابرت اى .، اديان زنده جهان ، ترجمه عبدالرحيم گواهى ، تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، ١٣٧٢.

## ٧ : يهوديت

## - عبرانيان

يهوديان مانند اعراب و آشوريان ، از نژاد سامى هستند. زبان ، ادبيات ، فرهنگ ، آداب ، رسوم و اعتقادات اين اقوام چنان به يكديگر نزديك است كه دانشمندان معتقد شده اند اصل آنها به يك جا مى رسد و براى بررسى و تحقيق در زمينه فرهنگ ساير اقوام سامى انداخت . مثلا اگر به بررسى ادبيات عرب مشغول باشيم ، با مطالعه و تحقيق در زبانهاى عبرى ، سريانى و حبشى در كار خود موفقيت بيشترى كسب خواهيم كرد.

از سابقه تاريخى قوم عبرانى اطلاع دقيقى در دست نيست . برخى دانشمندان معتقدند كه نام ((عبرانى )) را كه كنعانيان پس از ورود حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) به سرزمين كنعان به او داده اند و وى را عبرانى خوانده اند كه بعدها جزو القاب او شد و لقب مذكور در خاندان وى باقى ماند؛ زيرا عبرانى از ماده ((ع ب ر)) به معنا گذر كردن از نهر مى آيد، به اعتبار اين كه حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) از رود فرات عبور كرد و وارد كنعان شد.

برخى نيز معتقدند كه عبرانى منسوب به عابر نياى حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) است . همچنين كسانى با توجه به نام آزر پدر (يا عموى ) آن حضرت ، گفته اند اصل خاندان وى آريايى است . اما دانشمندان اين نظريه را تاءييد نمى كنند؛ زيرا از معناى لغوى واژه آزر در قرآن كريم و متون اسلامى اطلاع درستى نداريم . نام پدر ابراهيم (عليه‌السلام ) در تورات تارح است .

## - حضرت ابراهيم (عليه‌السلام )

عظمت حضرت ابراهيم خليل (عليه‌السلام ) به حدى است كه وى همواره موجب نزاع يهودى و مسيحيت و اسلام بوده است و هر يك ، آن حضرت را از خود مى داند. از اين رو، خداى متعال فرموده است : ما كان ابراهيم يهوديا و لا نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين (آل عمران : ٦٧). وى حتى ميان مشركان مكانى بلند داشت و آثار وى در مكه مكرمه مورد زيارت و تقديس آنان قرار مى گرفت .

نسب حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) تا حضرت آدم (عليه‌السلام ) در تورات آمده است . نسب نامه هاى تورات به كتب اسلامى نيز راه يافته و بدون دقت در اصل و منشاء آن پذيرفته شده است .

به عقيده اهل كتاب (در نتيجه جمع بندى حوادث كتاب مقدس ) حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) حدود ٢٠٠٠ سال قبل از ميلاد، يعنى حدود ٤٠٠٠ سال پيش در شهر اور به دنيا آمد و به گفته تورات در آغاز ابرام (يعنى پدر بلند مرتبه ) ناميده مى شد. خداى متعال نام وى را در سن نود و نه سالگى به ابراهيم (يعنى پدر اقوام ) تبديل كرد. شهر اور نزديك يك قرن پيش در عراق در ساحل فرات از زير خاك بيرون آمد و آثار باستانى بسيارى در آنجا يافت شد.

به گفته تورات پدر حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) كه تارح ناميده مى شد، پسر خود ابراهيم (عليه‌السلام ) و همسر وى ساره و نوه خويش حضرت لوط (عليه‌السلام ) را برداشت و به سرزمين كنعان در غرب فلسطين عزيمت كرد. آنان در بين راه از ادامه سفر منصرف شدند و در شهر حران سكونت گزيدند. اين شهر در جنوب تركيه فعلى و در مرز سوريه قرار دارد.

پدر حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) در تورات تارح خوانده مى شود، ولى قرآن مجيد وى را آزر بت پرستى معرفى كرده است (انعام : ٧٤). پدر حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) در سلسله اجداد حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار مى گيرد. علماى شيعه معتقدند همه پدران آن حضرت تا حضرت آدم (عليه‌السلام ) يكتا پرست بوده اند، و به همين دليل گفته اند آزر عموى آن حضرت بوده و استعمال ((اب )) به جاى ((عم )) در زبان عربى صحيح است ، از آن جمله در قرآن كريم (بقره : ١٣٣) چنين چيزى ديده مى شود.

تورات مى گويد حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) در ٧٥ سالگى به امر خدا از شهر حران عازم كنعان شد. وى همسر خود ساره و برادر زاده اش حضرت لوط (عليه‌السلام ) و چند نفر از مردم حران را برداشت و همگى به كنعان رفتند و در آنجا روى كوهى در شرق بيت ايل خيمه زدند. حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) پس از چندى در حبرون (الخليل ) ساكن شد و تا آخر عمر در آنجا بود و اكنون مقبره خانوادگى وى در آن مكان است . حضرت لوط (عليه‌السلام ) به شهر سدوم و شهرهاى مجاور آن رفت . مردم آن شهرها به سبب نافرمانى و بى اعتنايى به پيام وى به امر خداوند نابود شدند. اين حادثه در قرآن مجيد نيز آمده است .

دو موضوع بسيار مهم در تاريخ حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) وجود دارد كه در تورات كنونى اشاره اى به آنها نشده است : يكى جريان بت شكنى و به آتش افكندن وى و ديگرى داستان بناى كعبه .

قرآن مجيد (در سوره هاى انبيا و صافات ) داستان بت شكنى و به آتش ‍ افكندن او را آورده است .

همچنين قرآن كريم از بناى كعبه به دست آن حضرت و به كمك حضرت اسماعيل (عليه‌السلام ) سخن مى گويد (بقره : ١٢٧). از آنجا كه اين فرزند در پيرى به او عطا شد (ابراهيم : ٣٩)، بناى كعبه در اواخر عمر شريف وى صورت گرفته باشد.

تورات داستان ذبح فرزند را مى آورد و مى گويد حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) ماءموريت يافت حضرت اسحاق (عليه‌السلام ) را قربانى كند، ولى اين مساءله را با وى در ميان نگذاشت و به او گفت : ((مى خواهم گوسفندى قربانى كنم و آن گوسفند را خداوند برايم خواهد فرستاد.))... اما در قرآن مجيد آمده است : فلما بلغ معه السعى قال يا بنى انى ارى فى المنام انى اذبحك فانظر ماذا ترى قال يا ابت افعل ما تؤ مر ستجدنى ان شاء الله من الصابرين (صافات : ١٠٢). همان طور كه مى دانيم فرزند از مرگ نجات يافت و خداوند قوچى را فديه او قرار داد...

## - اسماعيل (عليه‌السلام ) و اسحاق (عليه‌السلام )

درباره حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) در تورات مى خوانيم :

(١) بعد از اين وقايع ، كلام خداوند در رؤ يا به ابرام رسيده ، گفت : ((اى ابرام مترس من سپر تو هستم و اجر بسيار عظيم تو.)) (٢) ابرام گفت : ((اى خداوند يهوه مرا چه خواهى داد و من بى اولاد مى روم و مختار خانه ام اين العاذار دمشقى است .)) (٣) و ابرام گفت : ((اينك مرا نسلى ندادى و خانه زادام وارث من است .)) (٤) در ساعت كلام خداوند به وى رسيده ، گفت : ((اين وارث تو نخواهم بود بلكه كسى كه از صلب تو درآيد وارث تو خواهد بود.)) (٥) و او را بيرون آورده ، گفت : ((اكنون به سوى آسمان بنگر و ستارگان را بشمار هر گاه آنها را توانى شمرد.)) پس به وى گفت : ((ذريت تو چنين خواهد بود.))... (١٨) در آن روز خداوند به ابرام عهد بست و گفت : ((اين زمين را از نهر مصر تا به نهر عظيم يعنى نهر فرات به نسل تو بخشيده ام .)) (پيدايش ١٥: ١ - ١٨).

سپس تورات عهد ياد شده را به حضرت اسحاق (عليه‌السلام )، نياى بنى اسرائيل اختصاص مى دهد و در همان سفر پيدايش مى گويد:

(١٨) و ابراهيم به خدا گفت : ((كاش كه اسماعيل در حضور تو زيست كند.)) (١٩) خدا گفت : ((به تحقيق زوجه ات ساره براى تو پسرى خواهد زاييد و او را اسحاق نام بنه و عهد خود را با وى استوار خواهم داشت تا با ذريت او بعد از عهد ابدى باشد (٢٠) و اما در خصوص اسماعيل تو را اجابت فرمودم اينك او را بركت داده بارور گردانم و او را بسيار كثير گردانم . دوازده رييس از وى پديد آيند و امتى عظيم از وى به وجود آورم (٢١) ليكن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت كه ساره او را بدين وقت در سال آينده براى تو خواهد زاييد.)) (پيدايش ١٧: ١٨-٢١).

به گفته تورات ، خداوند بارها به حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) وعده نسل فراوان داده بود. كنيز آن حضرت به نام هاجر پسرى را به دنيا آورد كه اسماعيل (يعنى خدا مى شنود) ناميده شد. پس از چهارده سال ساره فرزندى به دنيا آورد كه او را اسحاق (يعنى مى خندد) ناميدند.

كتاب تورات در اين قسمت به كوتاهى سخن مى گويد و فقط اشاره اى مى كند كه حضرت اسماعيل (عليه‌السلام ) در فاران ساكن شد و مادرش ‍ براى او زنى از مصر گرفت . ساير مسائل مربوط به وى در تورات به فراموشى سپرده شده است و حتى يك جمله درباره بناى كعبه در اين كتاب ديده نمى شود. پيدا شدن آب براى اسماعيل (عليه‌السلام ) نيز كه طبق احاديث اسلامى در مكه بوده و اكنون هم به نام زمزم باقى است ، به گفته تورات در مكانى به نام بئرشبع بوده است !

از نظر تورات ، حضرت اسحاق (عليه‌السلام ) جانشين حضرت ابراهيم خليل (عليه‌السلام ) گرديد و دو فرزند تواءم براى او به دنيا آمد. آنكه نخست ديده به جهان گشود، عيسو ناميده شد. اين كلمه در لغت به معناى پرمو است . به گفته تورات اين كودك در هنگام تولد موهاى بسيارى بر تن داشت . تواءم ديگر يعقوب (يعنى تعقيب مى كند) خوانده شد؛ زيرا هنگام تولد، كودك قبلى را تعقيب كرد و پس از او به دنيا آمد.

## - اسرائيل

حضرت يعقوب (عليه‌السلام ) دوازده پسر داشت و به اسرائيل ملقب بود. اهل كتاب اين اسم مركب را چنين معنا مى كنند: كسى كه بر خدا مظفر شد، ولى اصل معناى آن در عبرى چنين است : كسى كه بر قهرمان پيروز شد. به گفته تورات ، كشتى گرفتن حضرت يعقوب (عليه‌السلام ) با خدا كه به پيروزى او بر خدا انجاميد، علت ملقب شدن وى به اسرائيل است (پيدايش ٣٢: ٢٤-٣٢). اهل كتاب از زمانهاى قديم گفته اند كه مقصود از خدا در اين داستان ، يكى از فرشتگان خداست (رك .: هوشع ١٢:٣-٤).

پس از چندى حادثه مفقود شدن حضرت يوسف (عليه‌السلام ) پيش آمد و سرانجام اين موضوع موجب شده كه بنى اسرائيل در مصر اقامت كنند. مطالب سفر پيدايش تورات به اينجا خاتمه مى يابد.

در آغاز سفر خروج تورات مى خوانيم كه دوازده پسر حضرت يعقوب (عليه‌السلام ) در مصر زندگانى خوبى داشتند و نسل ايشان در آن سرزمين منتشر شد. مدت توقف آنان در مصر چهارصد و سى سال بود (خروج ١٢: ٤٠). دوازده قبيله بنى اسرائيل كه در اصطلاح بسيط ناميده مى شوند، در علوم و فنون پيشرفت كردند و همين امر موجب حسادت مصريان شد. علاوه بر اين ، مصريان مى ترسيدند بنى اسرائيل با نيروى خود زمام امور را به دست گيرند؛ از اين رو، به استضعاف آنان اقدام كردند و كارهايى دشوار و جانكاه به عهده ايشان گذاشتند. همچنين مقرر شد كه قابله هاى مصرى نوزادان پسر بنى اسرائيل را براى كشتن معرفى كنند و فقط داشتن دختر براى آنان مجاز باشد.

## - دين مردم صحرانشين

عبرانيان در آغاز قومى صحرانشين بودند و نخستين اقامت آنان در شهرها در زمان حضرت يوسف (عليه‌السلام ) بود.(١٦) صحرانشينى در اعتقادات و مراسم دينى آن تاءثير فراوانى داشت . هنگامى كه حضرت موسى (عليه‌السلام ) آنان را از دست فرعون نجات داد، مجبور شدند مدت چهل سال در صحراى سينا بمانند، ولى پس از آن پيوسته در شهرها به سر مى بردند و تمدنى را پايه گذارى كردند كه ميراث گرانبهاى قوم يهود شد. مسيحيت نيز زاييده همين تمدن است .

## - تحول افكار در اقوام بنى اسرائيل

تحت افكار ملتها امرى عادى و طبيعى است و عبرانيان در خلال كوچ و جابه جايى تحت تاءثير انديشه هاى ملل گوناگون قرار مى گرفتند. در سوره اعراف ، آيه ١٣٨ آمده است كه بنى اسرائيل هنگام خروج از دريا و نجات از دست فرعون ، به گروهى بت پرست برخوردند. آنان از حضرت موسى (عليه‌السلام ) تقاضا كردند براى ايشان نيز بتى قرار دهد و اين خواسته به شدت رد شد. همچنين هنگامى كه در مصر مستقر بودند، باورهاى مصريان در آنان تاءثير گذاشته بود، به گونه اى كه پس از ترك آن سرزمين ، به تقليد مصريان كه گاو را مقدس مى دانستند، آنان نيز گوساله اى ساختند و به عبادت آن مشغول شدند.

## - حضرت موسى (عليه‌السلام )

در باب دوم سفر خروج تورات مى خوانيم كه يك تن از بنى اسرائيل (١٧) با يكى از دختران قبيله خود ازدواج كرد و داراى پسرى شد. مادر نوزاد به منظور نجات وى از چنگال ماءموران فرعون او را مدت سه ماه پنهان كرد. از آنجا كه مخفى نگه داشتن كودك براى هميشه ممكن نبود، مادرش صندوقى تهيه كرد و منافذ آن را با قير اندود و كودك را در آن نهاد و در ميان نيزارهاى رود نيل رها كرد. خواهر وى در آن حوالى ايستاد تا ببيند چه بر سر او خواهد آمد.

اندكى پس از آن ، دختر فرعون كه براى شستشو به سوى نيل آمده بود، صندوق را مشاهده كرد و يك تن از كنيزان خود را به دنبال صندوق فرستاد. هنگامى كه صندوق را براى وى آوردند، آن را گشود و ديد كودكى در آن گريه مى كند. دل او بر آن كودك سوخت و گفت معلوم مى شود اين كودك از بنى اسرائيل است . در آن حال خواهر كودك جلو آمد و پيشنهاد كرد زنى را براى شير دادن وى بياورد. دختر فرعون پذيرفت و خواهر كودك مادر خود را نزد آنان آورد. دختر فرعون به او گفت اين كودك را با خود ببر و شير بده ، من نيز مزد تو را خواهم داد. پس از چند سال وقتى كودك بزرگ شد مادرش ‍ او را نزد دختر فرعون برد. دختر فرعون او را به پسرى پذيرفت و نام موسى (موشه در عبرى يعنى : از آب كشيده شده ) را بر او نهاد. اين داستان با آنچه خداوند متعال در سوره قصص فرموده است ، بسيار نزديك است . بر اساس ‍ برخى محاسبات تاريخى ، اين حادثه در حدود ١٢٥٠ ق .م . رخ داده است .

به هر حال حضرت موسى (عليه‌السلام ) امور قوم خود را سامان داد و آنان را براى مبارزه با كافران آماده كرد و احكام خدا را به آنان تعليم داد. وى قوم بنى اسرائيل را بركت داد و در صد و بيست سالگى در مكانى به نام موآب ، حوالى درياى ميت ، درگذشت و بنى اسرائيل براى او سى روز عزادارى كردند. اين جريان در آخر سفر تثنيه يافت مى شود و تورات بدان پايان مى يابد:

(٥) پس موسى بنده خداوند در آنجا به زمين موآب برحسب قول خداوند مرد (٦) و او را در زمين موآب در مقابل بيت فعور در دره دفن كرد (١٨) و احدى قبر او را تا امروز ندانسته است (٧) و موسى چون وفات يافت ، صد و بيست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش كم شده بود (٨) و بنى اسرائيل براى موسى در عربات موآب سى روز ماتم گرفتند. پس روزهاى ماتم و نوحه گرى براى موسى سپرى گشت (٩) و يوشع بن نون از روح حكمت مملو بود، چون كه موسى دستهاى خود را بر او نهاده بود و بنى اسرائيل او را اطاعت نمودند و بر حسب آنچه خداوند به موسى امر فرموده بود عمل كردند (١٠) و نبيى مثل موسى تا به حال در اسرائيل برنخاسته است كه خداوند او را روبرو شناخته باشد (١١) در جميع آيات و معجزاتى كه خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمين مصر به فرعون و جميع بندگانش و تمامى زمينش بنمايد (١٢) و در تمامى دست قوى و جميع آن هيبت عظيم كه موسى در نظر همه اسرائيل نمود (تثنيه ٣٤: ٥ - ١٢).

## - تاءسيس يهوديت

در باب سوم سفر خروج مى خوانيم كه حضرت موسى (عليه‌السلام ) در بيابان حوريب در دامنه كوه ، صداى خداى متعال را از ميان آتشى از بوته خار شنيد كه با او سخن مى گويد.

در قرآن مجيد نخستين سخن خداوند از درختى در بيابان طوى چنين آمده است :

فلما اءتاها نودى يا موسى . انى اءنا ربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس ‍ طوى . و اءنا اخترتك فاستمع لما يوحى . اننى اءنا الله لا اله الا اءنا فاعبدنى و اءقم الصلوة لذكرى . ان الساعة آتيه اءكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى . فلا يصدنك عنها من لا يومن بها و اتبع هواه فتردى (طه : ١١ - ١٦).

تورات مى گويد خداوند به حضرت موسى (عليه‌السلام ) وعده داد بنى اسرائيل را از دست مصريان نجات دهد و سرزمين كنعان و حدود آن را كه اماكن پر بركتى بودند، به ايشان عطا كند. از اين رو، حضرت موسى (عليه‌السلام ) رسالت يافت نزد فرعون برود و از او بخواهد كه بنى اسرائيل را رها كند. وى با معجزاتى عازم مصر شد و مقرر گرديد حضرت هارون (عليه‌السلام ) به وى كمك كند.

به گفته تورات ، خداى متعال به حضرت موسى (عليه‌السلام ) قدرت داد تا به اعجاز، عصاى خود و برادرش را به اژدها تبديل كند و نيز از دست خود نور سفيدى ساطع نمايد. فرعون جمعى از جادوگران را گرد آورد تا با حضرت موسى (عليه‌السلام ) مسابقه بدهند. اژدهاى مزبور تمامى آلات و ادوات آنان را بلعيد و آنان دانستند كه كار آن حضرت جادو نيست . به فرموده قرآن مجيد آنان بدون ترسى از فرعون به حضرت موسى (عليه‌السلام ) ايمان آوردند. پس از اين معجزات چند عذاب بر مصريان فرود آمد و هر بار فرعون قول مى داد بنى اسرائيل را مرخص كند، اما به قول خود عمل نمى كرد. تورات ده نوع عذاب را برشمارد:

١- تبديل شدن آبهاى مصريان به خون ؛

٢- زياد شدن قورباغه ميان آنها؛

٣- زياد شدن پشه ؛

٤- زياد شدن مگس ؛

٥- مرگ حيوانات مصريان بر اثر وبا؛

٦- مبتلا شدن مصريان و چارپايان آنان به دمل ؛

٧- فرود آمدن تگرگ بر آنان و تلف شدن مقدار زيادى از حيوانات و مزارع ؛

٨- زياد شدن ملخ ؛

٩- تاريك شدن مساكن مصريان تا سه روز؛

١٠- هلاك شدن نخست زادگان انسان و حيوان همه مصريان حتى نخست زاده خود فرعون .

قرآن مجيد نشانه هاى حضرت موسى (عليه‌السلام ) را نه عدد مى داند (اسراء: ١٠١) و ظاهرا مقصود تنها نشانه هايى است كه براى فرعون آورده بوده وگرنه به صريح قرآن كريم و تورات معجزات آن حضرت بيش از اين عدد بوده است . برخى از اين عذابها در قرآن مجيد به گونه اى مذكور است (اعراف : ١٣٠ و ١٣٣).

به گفته تورات ، فرعون سرانجام تسليم شد و حضرت موسى (عليه‌السلام ) و هارون (عليه‌السلام ) را شبانه طلبيد و به آنان گفت با بنى اسرائيل به هر جا كه مى خواهيد برويد. پس آنان به سوى درياى سرخ در شرق مصر كوچ كردند و آنجا اردو زدند. قوم موسى از دور آمدن فرعونيان را مشاهده كردند. در آن هنگام حضرت موسى (عليه‌السلام ) دست خود را به طرف دريا دراز كرد و دريا شكافته شد و خشك گرديد و بنى اسرائيل به آسانى از آن عبور كردند.(١٩) آنگاه لشكريان فرعون وارد شدند و حضرت موسى (عليه‌السلام ) به امر خداوند با اشاره دست ، آنان را غرق كرد. تورات درباره غرق شدن شخص فرعون چيزى نگفته است .

از قرآن مجيد و احاديث اسلامى بر مى آيد كه بنى اسرائيل به امر خدا از مصر خارج شدند، نه به اذن فرعون (شعراء:٥٢). همچنين به صريح قرآن كريم ، حضرت موسى (عليه‌السلام ) به فرمان الهى عصاى خود را به دريا زد، نه اينكه دستش را به سوى دريا دراز كند.

بنى اسرائيل در حوالى شبه جزيره سينا توقف كردند و در آنجا براى آنان از آسمان چيزى مانند شبنم و نيز مرغ بلدرچين كه به عربى سلوى ناميده مى شود، فرود مى آمد و آنان آنها را مى خوردند. اين جريان تا چهل سال يعنى در تمام مدت سرگردانى بنى اسرائيل در بيابان ادامه داشت . تورات مى گويد آن غذاى شبنم گونه من ناميده شد؛ زيرا بنى اسرائيل با ديدن آن به زبان عبرى پرسيدند: ((مان هوء)) يعنى آن چيست ؟

## - الواح و ده فرمان

هنگامى كه سه ماه از خروج بنى اسرائيل از مصر گذشته بود، حضرت موسى (عليه‌السلام ) ماءموريت يافت براى گفتگو با خداوند به بالاى طور سينا (=كوه سينا) برود. وى در آنجا دو لوح دريافت كرد كه فرمانهاى خداوند بر آنها نقش بسته بود. قرآن كريم از ((ابواح )) به صيغه جمع نام مى برد، (اعراف : ١٤٥). از جمله آن فرمانها ده حكم بسيار مهم است كه به ده فرمان معروف شده است :

١- براى خود خدايى جز من نگيرد؛

٢- به بت سجده نكنيد؛

٣- نام خدا را به باطل نبريد؛

٤- شنبه را گرامى بداريد؛

٥- پدر و مادر را احترام كنيد؛

٦- كسى را به قتل نرسانيد؛

٧-زنانكنيد؛

٨- دزدى نكنيد؛

٩- بر همسايه شهادت دروغ ندهيد؛

١٠- به اموال و ناموس همسايه طمع نورزيد.

پس از آن ، تفصيلاتى درباره اين احكام در باب ٢١ به بعد سفر خروج آمده است .

## ١٠- گوساله پرستى

تورات مى گويد وقتى بنى اسرائيل مشاهده كردند حضرت موسى (عليه‌السلام ) در مراجعت از طور سينا تاءخير كرد، نزد حضرت هارون (عليه‌السلام ) رفتند و از او درخواست كردند تا براى آنان خدايانى بسازد و آن حضرت موضوع را به حضرت موسى (عليه‌السلام ) اطلاع داد و خواست آنان را هلاك كند، اما بر اثر شفاعت وى از آن صرف نظر كرد. حضرت موسى (عليه‌السلام ) آن دو لوح را برداشت و به سوى بنى اسرائيل آمد. هنگامى كه وى كار زشت آنان را مشاهده كرد، لوحها را بر زمين زد و به مؤ اخذه برادرش پرداخت و گوساله را سوزاند و خرد كرد و آن را در آب ريخت و به بنى اسرائيل نوشاند. سپس امر كرد شمشيرهاى خود را بردارند و به مدت نصف روز يكديگر را بكشند.

قرآن مجيد داستان مذكور را تقريبا به همين وضع در موارد مختلف نقل كرده است ، جز اينكه ساحت مقدس حضرت هارون (عليه‌السلام ) را از چنين كار ناروايى پاك دانسته است (طه : ٩٠). سازنده گوساله در قرآن كريم فردى به نام سامرى است .

اهل كتاب به كلمه ((سامرى )) در قرآن كريم اعتراض كرده و گفته اند چنين كسى وجود نداشته است ؛ زيرا سامرى به شهر سامره در فلسطين منسوب است و آن شهر را پادشاهى به نام عمرى كه سالها پس از حضرت موسى (عليه‌السلام ) مى زيسته ، ساخته است (كتاب اول پادشاهان ١٦:٢٤).

مرحوم علامه بلاغى پاسخ داده است كه در بنى اسرائيل فردى به نام شمرون بن يساكار بن يعقوب وجود داشته كه خاندان وى شمرونى ناميده مى شود (پيدايش ٤٦:١٣ و ٢٦:٢٤). شمرونى در تلفظ عربى سامرى شده است .(٢٠)

تورات مى گويد خداوند به حضرت موسى (عليه‌السلام ) دستور داد وى دو لوح سنگى مانند لوحهاى خرد شده بتراشد تا خداوند وصاياى مذكور را بر آنها بنويسد. قرآن كريم نيز به اين مطلب اشاره كرده است (اعراف : ١٥٤).

## ١١- تورات با تاريخ يهود

تورات واژه اى عبرى و به معناى قانون است ؛ زيرا در كتاب تورات احكام و قوانين زيادى وجود دارد. نام ديگر تورات شريعت است .

متخصصين كتاب مقدس تورات چهار منبع اساسى براى تورات قائلند:

١- منبع الوهيمى E ؛

٢- منبع يهوهى J ؛

٣- منبع كاهنى P ؛

٤- منبع سفر تثنيه D (كه منبعى ويژه است ).

يكى از قديمى ترين و معروفترين نقدهاى تورات و كتاب مقدس را دانشمند و فيلسوف هلندى باروخ (بنديكت ) اسپينوزا ٨ (spinoza (benedict)baruch)(١٦٣٢-١٦٧٧) در كتابى به نام رساله اى در الهيات و سياست (به زبان لاتينى ) انجام داده است .

اسپينوزا در كتاب خود با ذكر دليلهايى اثبات مى كند كه براى بررسى اعتبار كتاب مقدس بايد به شواهد تاريخى و انتقادى آن پرداخت و متاءسف است كه پيشينيان اين شناخت را متروك داشته اند و يا اگر چيزى در باب آن نگاشته اند از دسترس ما به دور مانده است . وى مى افزايد اكنون ما در شرايطى زيست مى كنيم كه مسائلى تعصب آميز به نام دين معروف شده است و مردم براى عقل در اعتقادات خود سهمى قائل نيستند. از اين رو من با نوميدى نسبى پاى در اين راه مى نهم و در نخستين گام به بررسى نويسندگان كتاب مقدس (و قبل از همه به مؤ لف اسفار پنجگانه تورات ) مى پردازم :

تقريبا همه (اهل كتاب ) معتقدند كه موسى تورات را تاءليف كرده است ، به گونه اى كه فرقه فريسيان از يهود در تاءكيد بر اين عقيده ، مخالف آن را مرتد دانسته اند. به همين دليل ابن عزرا كه دانشمندى نسبتا آزاد انديش بود، براى اظهار نظر خويش در اين باب جراءت نكرد و تنها با اشاراتى مبهم ، اشتباه بودن اين اعتقاد عمومى را متذكر شد. اما من بدون ترس و واهمه پرده ابهام را از روى سخنان ابن عزرا برخواهم داشت و حقيقت را براى همه آفتابى خواهم كرد.(٢١)

## ١٢- عهد عتيق

عهد عتيق نامى است كه مسيحيان در مقابل عهد جديد به كتاب يهوديان داده اند. مسيحيان به هر دو عهد عقيده دارند. عهد عتيق به زبان عبرى و اندكى از آن به زبان كلدانى نوشته شده است . اين دو زبان مانند عربى از زبانهاى سامى هستند. كتاب تورات در آغاز عهد عتيق قرار دارد.

همچنين نسخه اى از عهد عتيق به زبان يونانى وجود دارد كه از روى نسخه عبرى ترجمه شده و آن را ترجمه سبعينيه (يا ترجمه هفتاد) مى نامند. گفته مى شود اين ترجمه حدود سال ٢٥٨ ق .م . به امر بطلميوس فيلادلفوس ‍ پادشاه مصر، توسط ٧٢ تن انجام گرفته است . اين نسخه تفاوتهايى با اصل عبرى دارد و از همه مهمتر آنكه بخشها اپوكريفا ٨ يعنى پوشيده ، نام دارد و از قديم الايام مورد شك بوده است ، اما مسيحيان معمولا آن را مى پذيرفته اند. حدود پنج قرن پيش ، در جريان نهضت اصلاح دين ، اعتبار اين قسمتها مورد سوءظن جدى مسيحيان پروتستان واقع شد. پس از مدتى ، به سال ١٨٢٦ جمعيت بريتانيايى و جمعيت آمريكايى طبع و نشر كتاب مقدس به طور رسمى آنها را از كتاب مقدس كردند. كليساهاى كاتوليك و ارتدوكس با اين عمل مخالفند و قسمتهاى مذكور را بخشى از عهد عتيق مى شمارند.

اينك سخنى پيرامون ارجاع به كتاب مقدس : همه ما با شيوه ارجاع به قرآن كريم آشنا هستيم و مى دانيم به جاى ذكر صفحه از نام سوره و شماره آيه استفاده مى شود. پرهيز از ذكر صفحه در صدها كتاب باستانى و مشهور معمول است ، مانند آثار افلاطون ، ارسطو، هومر، هرودت ، شكسپير و غيره . براى ارجاع به اين آثار تمهيدهايى انديشيده اند و ابواب و فصول و شماره هايى ساخته اند تا ارجاع به چاپهاى خاصى محدود نشود و براى همه كارساز باشد.

هنگام ارجاع به كتاب مقدس ، نخست نام كتاب ، آنگاه شماره باب و سرانجام شماره فقرات ذكر مى شوند؛ مثلا ((پيدايش ١:٢٧)) يعنى سفر پيدايش ، باب ١، بند ٢٧.

عهد عتيق ٣٩ كتاب دارد كه از نظر موضوع به سه بخش تقسيم مى شوند:

١. تورات و بخش تاريخى عهد عتيق ؛

٢. حكمت ، مناجات و شعر؛

٣. پيشگوييهاى انبيا.

## -١٢- بخش تاريخى عهد عتيق

بخش تاريخى عهد عتيق با تورات و تورات با سفر پيدايش آغاز مى شود. آفرينش جهان ، آدم و حوا و خوردن معرفت نيك و بد همچنين اخراج آنان از باغ عدن ، داستان فرزندان آدم ، طوفان نوح ، حوادث مربوط به حضرت ابراهيم ، اسماعيل ، اسحاق ، يعقوب و يوسف در اين سفر آمده است . چهار سفر بعدى سيره حضرت موسى (عليه‌السلام ) و تاريخ بنى اسرائيل را شرح مى دهد. اين سيره تولد، بعثت ، هجرت (خروج از مصر در حدود ١٢٩٠ ق .م .)، تشكيل حكومت و رحلت آن حضرت را در بردارد. مقدار زيادى از احكام و قوانين ، ضمن عباراتى منسوب به وحى ، در اين چهار سفر وجود دارد. به عقيده يهوديان و مسيحيان ، مؤ لف اسفار پنجگانه تورات حضرت موسى (عليه‌السلام ) است . تاريخ بنى اسرائيل از زمان حضرت يوشع (عليه‌السلام ) به بعد در دوازده كتاب بعدى ادامه مى يابد.

اين بخش مشتمل بر ١٧ كتاب است :

١- سفر پيدايش (آفرينش جهان ، داستانهاى حضرت آدم ، نوح ، ابراهيم ، اسماعيل ، اسحاق ، يعقوب و يوسف )؛

٢- سفر خروج (تولد و بعثت حضرت موسى ، خروج بنى اسرائيل از مصر به سينا و احكام )؛

٣- سفر لاويان (احكام كاهنان يعنى روحانيون يهودى كه از نسل هارون و از خاندان لاوى هستند)؛

٤- سفر اعداد (آمار بنى اسرائيل در عصر حضرت موسى ، شريعت و تاريخ ايشان )؛

٥- سفر تثنيه (تكرار احكامى كه در اسفار پيشين آمده است و تاريخ بنى اسرائيل تا رحلت حضرت موسى )؛

مجموع اين پنج سفر تورات خوانده مى شود.

٦- صحيفه يوشع (تاريخ و سيره يوشع بن نوح جانشين حضرت موسى )؛

٧- سفر داوران (تاريخ قاضيان بنى اسرائيل ، قبل از نصب پادشاهان )؛

٨- كتاب روت (شرح حال زنى به نام روت ، از جدات حضرت داوود)؛

٩- كتاب اول سموئيل (تاريخ سموئيل نبى و تعيين شائول - يعنى طالوت - به سلطنت )؛

١٠- كتاب دوم سموئيل (پادشاهى حضرت داوود)؛

١١- كتاب اول پادشاهان (ادامه پادشاهى داوود و پادشاهى حضرت سليمان و جانشينان او)؛

١٢- كتاب دوم پادشاهان (ادامه تاريخ پادشاهان بنى اسرائيل تا حمله بخت نصر و جلاى بابل )؛

١٣- كتاب اول تواريخ ايام (نسب نامه بنى اسرائيل و تكرار تاريخ ايشان تا وفات داوود)؛

١٤- كتاب دوم تواريخ ايام (تاريخ پادشاهى حضرت سليمان و ملوك بعدى تا جلاى بابل )؛

١٥- كتاب عزرا (نوسازى اورشليم يعنى بيت المقدس )) آزادى يهوديان همراه عزير)؛

١٦- كتاب نحميا (نوسازى اورشليم و بازگشت يهوديان از زبان نحميا اردشير اول پادشاه هخامنشى )؛

١٧- كتاب استر (رفع خطر نابودى از يهود با وساطت استر، همسر يهودى خشايارشا، مدفون در همدان ).

##  -١٢- حكمت ، مناجات و شعر

اين بخش مشتمل بر ٥ كتاب است :

١- كتاب ايوب (ابتلا، بى صبرى و صبر آن حضرت !)؛

٢- كتاب مزامير يعنى زبور داوود (مجموعه ١٥٠ قطعه مناجات )؛

٣- كتاب امثال سليمان نبى (كلمات حكمت آميز)؛

٤- كتاب جامعه (اسم مستعار حضرت سليمان ، مشتمل بر نگرش بدبينانه به جهان )؛

٥- كتاب غزل غزلهاى سليمان (اشعار عاشقانه ).

## -١٢- پيشگوييهاى انبيا

بخش پيشگوييهاى انبيا مشتمل بر هشدارها و تهديداتى پيرامون سرنوشت بنى اسرائيل است . براى فهميدن اين پيشگوييها خواننده بايد از جريانات آن زمان كاملا آگاه باشد.

اين بخش مشتمل بر ١٧ كتاب است :

١- كتاب اشعيا (طولانى ترين و معروفترين كتاب پيشگويى در عهد عتيق )؛

٢- كتاب ارميا (پيشگويى )؛

٣- كتاب مراثى ارميا (نوحه سرايى آن حضرت بر خرابى اورشليم )؛

٤- كتاب حزقيال (پيشگويى )؛

٥- كتاب دانيال (پيشگويى و شرح مجاهدات حضرت دانيال نبى مدفون در شوش )؛

٦- كتاب هوشع (پيشگويى )؛

٧- كتاب يوئيل (پيشگويى )؛

٨- كتاب عاموس (پيشگويى )؛

٩- كتاب عوبديا(پيشگويى )؛

١٠- كتاب يونس (پيشگويى و داستان رفتن وى در شكم ماهى )؛

١١- كتاب ميكاه (پيشگويى )؛

١٢- كتاب ناحوم (پيشگويى )؛

١٣- كتاب حبقوق (پيشگويى حضرت حبقوق نبى مدفون در تويسركان )؛

١٤- كتاب صفنيا (پيشگويى )؛

١٥- كتاب حجى (پيشگويى )؛

١٦- كتاب زكريا (پيشگويى )؛

١٧- كتاب ملاكى (پيشگويى ).

## -١٢- اپوكريفاى عهد عتيق

اينك براى آشنايى با اپوكريفاى عهد عتيق نامهاى آن كتب را مى آوريم . لازم است اشاره كنيم كه نسخه هايى از كتاب مقدس كه داراى اپوكريفاست ، هم از نظر تعداد كتب اپوكريفا و هم از نظر ترتيب ، با يكديگر اختلاف دارند. منبع بيشتر اين كتابها ترجمه سبعينه است . تاكنون اپوكريفا به زبان فارسى ديده نشده است ، اما نسخه هايى از آن به عربى و انگليسى و زبانهاى ديگر وجود دارد. يك مجموعه اپوكريفا در ٢٤١ صفحه به زبان عربى ، مشتمل بر ١٠ كتاب زير است :

طوبيا، يهوديت ، استر (يونانى )، حكمت ، يشوع بن سيراخ ، باروك ، نامه ارميا، دانيال (يونانى )، مكابيان اول و مكابيان دوم .

## ١٣- عقايد و احكام مذهبى

علام دينى ، پزشك و فيلسوف يهودى ، موسى بن ميمون (١١٣٥ - ١٢٠٤ م .) به آيين يهود لباسى نو پوشاند و سيزده اصل براى آن ترتيب داد، به اين شرح :

١- وجود خدا؛

٢- يگانگى او؛

٣- مجرد بودن او؛

٤- نداشتن زمان ؛

٥- حكمت او در امور؛

٦- عدالت ؛

٧- قابل تقرب بودن از راه عبادت .

اينها مربوط به خدا بود، اما ساير امور:

٨- اعتقاد به نبوت ؛

٩-برتر بودن حضرت موسى (عليه‌السلام )؛

١٠- اعتقاد به آسمانى بودن تورات ؛

١١- عدم جواز نسخ احكام ؛

١٢- آمدن مسيحاى موعود؛

١٣- قيامت و جاودانگى نفس آدمى .

## - ١٣- خدا در يهوديت

يهوديت (مانند اسلام و مسيحيت ) از آغاز بر توحيد استوار شده است و همه انبياى يهود، از حضرت موسى (عليه‌السلام ) تا انبياى پرشمار بعدى ، با شرك مبارزه كرده اند. بديهى است كه پيروان اديان توحيدى نيز در مواردى از دين خود غافل مى شوند و به گونه هايى از شرك روى مى آورند. اين مساءله هيچ گاه نظر پژوهشگران را نسبت به اصل اين اديان تغيير نداده است . آنان با قطع نظر از لغزشهاى پيروان يك دين ، از تحقيقات خود دانسته اند كه اديان دو گونه اند:

الف ) اديانى كه مردم را از شرك بر حذر مى دارند، مانند اديان ابراهيمى ؛

ب ) اديانى كه شرك را به مردم تعليم مى دهند، مانند اديان شرقى .

نام خاص خدا در دين يهود يهوه يعنى باشنده (موجود) است . اين نام بسيار احترام دارد و بر زبان آوردن آن حتى از طريق قرائت تورات حرام است . بر اثر اين تحريم ، كسى تلفظ حقيقى آن را نمى داند و گاهى در كتابهاى علمى مغرب زمين ، از باب احتياط آن را بدون حركت (YHWH)ثبت مى كنند. اما گروهى از محققان برآنند كه تلفظ حقيقى آن يهوه است . هنگامى كه معبد سليمان بر پا بود، بالاترين مقام مذهبى يهود حق داشت سالى يك بار در روز عاشوراى تقويم يهودى (دهم ماه تشرى ، در اوايل پاييز)، در قدس ‍ الاقداس آن معبد، نام يهوه را بر زبان آورد و دعا كند. هنگام تلاوت تورات نام مزبور به ادوناى به معناى آقاى من تبديل مى شود و حركات همين كلمه را روى آن مى گذارند؛ از اين رو، گاهى آن را يهوه ضبط كرده اند.(٢٢)

يكى ديگر از نامهاى خدا اهيه اشر اهيه است به معناى هستم آنچه هستم . اين نام در سفر خروج ٣:١٤ و در برخى ادعيه اسلامى (مانند دعاى شب عرفه ) آمده است و بر اثر نسخه بردارى افراد كم اطلاع ، به آهيا شراهيا تبديل گرديده است .

## ١٤- ظهور انبيا

يهوديان به نبوت معتقدند و در مورد آن بحثهاى كلامى گسترده اى دارند. همچنين براى نبوت معناى ويژه اى قائلند كه پيشگويى است و پيامبران بزرگى همچون اشعيا، ارميا، حزقيال و هوشع به عنوان نبى يعنى پيشگو شهرت دارند.

پيامبران بسيارى در كتاب عهد عتيق مطرح شده اند.(٢٣) اشعيا، ارميا، عاموس با بيانات شيواى خود به بنى اسرائيل هشدار مى دادند و آنان را از عاقبت كارهاى زشت و ناروايشان بر حذر مى داشتند و متذكر مى شدند كه اسارت ذلت بارى در پيش دارند. اما آنان به اين گفتارها كمترين توجهى نمى كردند و از سوى ديگر به قتل و حبس و آزار پيامبران خود كمر مى بستند (قرآن مجيد از اين امور بسيار سخن گفته است ). هفده كتاب پايان عهد عتيق كه كتابهاى نبوت نام دارد، مشتمل بر اين پيشگوييهاست .

از ٢٦ پيامبر مذكور در قرآن كريم ٢٠ تن به اهل كتاب مربوط مى شوند: آدم ، نوح ، ابراهيم ، لوط، اسماعيل ، اسحاق ، يعقوب ، يوسف ، موسى ، هارون ، داوود، سليمان ، الياس ، اليسع ، عزيز (عزرا)، ايوب ، يونس ، زكريا، يحيى و عيسى .

از آن انبيا ٦ تن به اهل كتاب ربطى ندارند: ادريس (مگر به نام اخنوخ در سفر پيدايش ٥:٢٤)، شعيب (مگر به نام رعوئيل در سفر خروج ٢:١٨ يا به نام يترون در سفر خروج ٣:١)، ذوالكفل ، هود، صالح و محمد.

## ١٥- حكومت بنى اسرائيل

پس از حضرت موسى (عليه‌السلام )، حضرت يوشع بن نون (عليه‌السلام ) به امر خدا به رهبرى قوم برخاست . وى از رود اردن كه از شمال به جنوب فلسطين كشيده شده است ، گذشت و بلاد كنعان و حدود آن را فتح كرد. به ادعاى عهد عتيق سكنه بومى آن مناطق قتل عام شدند و آن سرزمين به بنى اسرائيل اختصاص يافت . جريان اين جنگها در ششمين كتاب عهد عتيق ، به نام صحيفه يوشع موجود است . پس از حضرت يوشع (عليه‌السلام ) مردان بزرگى در بنى اسرائيل به رهبرى مردم اشتغال داشتند كه داوران بنى اسرائيل ناميده مى شوند. آنان عموما سمت پيامبرى يا پادشاهى نداشتند. تاريخ اين رهبران در سفر داوران آمده است .

آخرين داور بنى اسرائيل حضرت سموئيل (عليه‌السلام ) دو پسر داشت كه شايستگى رهبرى قوم را نداشتند. از اين رو، مردم از آن حضرت درخواست كردند كه پادشاهى براى آنان برگزيند. در واقع بنى اسرائيل در آن زمان پادشاهى نداشتند. سموئيل پس از اصرار زياد مردم ، از طرف خدا جوانى را به پادشاهى آنان نصب كرد.

نخستين پادشاه بنى اسرائيل حدود ١٠٣٠ سال قبل از ميلاد انتخاب شد. نام اين پادشاه در عهد عتيق (كتاب اول سموئيل ، باب ٩به بعد) شائول و در قرآن كريم طالوت است (بقره : ٢٤٧).

پس از انتخاب نخستين پادشاه ، جنگ مهمى ميان بنى اسرائيل و فلسطينيان آن زمان رخ داد و پيروزى نصيب بنى اسرائيل گرديد. مهمترين قهرمان اين قوم جليات بود كه در قرآن كريم جالوت ناميده شده است . وى به دست حضرت داوود (عليه‌السلام ) كشته شد و لشكر وى گريخت .

حضرت داوود (عليه‌السلام ) جانشين حضرت طالوت شد (حدود ١٠١٥ سال قبل از ميلاد) و حضرت سليمان (عليه‌السلام ) به جاى پدرش حضرت داوود (عليه‌السلام ) نشست و مهمترين و با شكوهترين دوران بنى اسرائيل را به وجود آورد. وى معبد بسيار بزرگى در شهر اورشليم (يعنى شهر سلامت ) ساخت كه به نام هيكل سليمان معروف شد. (هيكل در زبان عبرى به معناى ساختمان بلند است ). اين معبد بعدا يك بار حدود ٥٨٧ ق .م . به دست بختنصر چو بار ديگر در سال ٧٠ م . به دست شاهزاده رومى ، تيتوس (Titus) خراب شد.

اهل كتاب بر مبناى محتويات دروغين عهد عتيق (كتاب اول پادشاهان ، باب ١١) معتقدند كه حضرت سليمان (عليه‌السلام ) بر اثر وسوسه همسران بت پرست خويش ، در آخر عمر بت پرست و خطاكار شد! قرآن كريم با تمجيد فراوان از آن حضرت ، ساحت قدس وى را پاك كرده است .

پس از رحلت حضرت سليمان (عليه‌السلام )، فرزندش رحبعام زمام امور مملكت بنى اسرائيل را در كف گرفت و چون وى به ستمكارى پرداخت گروهى از مردم از فرمان او بيرون رفتند و تنها دو سبط يهودا و بنيامين در سرزمين يهودا (به نام يكى از فرزندان حضرت يعقوب ) كه بخش نسبتا كوچكترى بود، براى او باقى ماند. اين قسمت كه شامل شهر اورشليم (قدس ) نيز مى شد، اهميت بسيارى داشت و نام ((يهودى )) از اينجا مى آيد. ده سبط ديگر حكومت مستقلى به نام اسرائيل به رهبرى فردى به نام يربعام بن ناباط در شمال فلسطين تشكيل دادند. يربعام يكى از استانداران حضرت سليمان (عليه‌السلام ) بود.

تجزيه كشور مبداء ضعف و بدبختى آنان بود. پادشاهان يهودا و اسرائيل نيز عموما گنهكار بودند و مردم را به گناه و بت پرستى دعوت مى كردند.

## ١٦- اسارت بابل

به هر حال پيشگوييهاى انبياى بنى اسرائيل تحقق يافت (٢٤) و پس از چندى آشوريها كه در شمال بابل در عراق و سوريه كنونى حكمرانى داشتند و پايتخت آنان شهر نينوا بود به اسرائيل تاختند و عده كثيرى را به اسيرى بردند. چند سال بعد، پادشاه بابل بخت النصر كه در عهد عتيق نبوكدنصر (يعنى بت ((نبو)) تاج را نگهدارى مى كند) ناميده مى شود، به اورشليم حمله كرد و مردم يهودا را كشت و عده اى را به اسارت به بابل برد كه تا مدتى طولانى در آنجا بودند. اسير شدن مردم اسرائيل و يهودا موجب پراكندگى آنان در خاورميانه و سرزمينهاى ديگر شد. اين اسارت اهميت ويژه اى داشت ؛ زيرا گروهى از مردم اسرائيل نيز كه در حمله پيشين توسط آشوريها از اسارت معاف شده بودند، در اين يورش همراه با ساكنان يهودا به بابل كوچ داده شدند. اين موضوع جلاى بابل ناميده مى شود.

يهوديان در زمان اسارت ، برخى آداب و اخلاق مشركان را پذيرفتند و كمتر كسى در بين آنان از جلاى وطن و اسيرى و دشوارى پرستش خدا رنج مى برد.

بايد توجه داشت كه انحصار طلبى و خود بزرگ بينى خوى و خصلت جدانشدنى قوم كوچك يهود است و ساير اقوام جهان در واكنش به اين صفات ، با يهوديان از در دشمنى و ستيز در آمده و به تحقير آنان پرداخته اند. شايد نخستين ويرانى شهر قدس و گرفتار شدن بنى اسرائيل به دست بابليان در حدود شش قرن قبل از ميلاد نيز به همين علت بوده است . ارمياى نبى از جانب خداى متعال پيام آورده بود كه بنى اسرائيل نبايد در برابر آن دشمن مقاومت كنند. ايشان اين پيام را به چيزى نگرفتند و آن پيامبر را زندانى كردند. پس از سقوط شهر قدس ، ارميا آزاد شد (ارميا ٣٩:١٤).

## ١٧- تجديد معبد

هنگامى كه كورش (يعنى خورشيد) بنيانگذار سلسله هخامنشى بابل را فتح كرد، يهوديان آزاد شدند و اجازه بازگشت به سرزمين خود را يافتند. اما بسيارى از آنان حاضر نبودند بابل را ترك كنند و در بابل و اطراف آن پراكنده شدند. اعلاميه كورش در مورد آزادى يهود حدود سال ٥٣٨ ق .م . صادر شد. كورش با اين كار در ميان يهود محبوبيت زيادى به دست آورد.

گروهى از يهوديان نيز به فلسطين بازگشتند و به بازسازى شهر قدس آغاز كردند. در آن دوران همسايگان آن سرزمين احساس خطر كردند و مانع بر پايى يك حكومت مقتدر يهودى بر خاك فلسطين شدند. پس از آن حكومتهاى ناتوانى در مناطق مختلف فلسطين بر پا شد و پس از چند قرن آشفتگى ، شهر قدس براى بار دوم به دست روميان ويران شد و اين ويرانى يهوديان را در جهان پراكنده ساخت . از آن پس ، يهوديان در كشورهاى بيگانه زندگى سختى را مى گذراندند و انواع خوارى و سركوفتگى را در جسم و جان خود مى چشيدند.

## ١٨- پيدايش كنيسه

پس از بازگشت يهود از بابل ، جامعه دينى نظام تازه اى يافت و معابدى ساخته شد كه بعدا كنيسه (synagogue) ناميده شد.اين معابد مانند ساير معبدها معمارى خاصى داشتند و در آنها قربانگاه و اماكن ويژه ديگرى وجود داشت . هم اكنون نيز معبد يهوديان كنيسه ناميده مى شود.

قبله يهود معبد سليمان (مسجد اقصى ) است . فقط سامريان قبله را كوه جرزيم در نزديكى شهر نابلس مى دانند. آنان روزى سه بار نماز مى خوانند: نماز صبح ، نماز عصر و نماز مغرب . در صورتى كه دست كم ده مرد در كنيسه وجود داشته باشد نماز برگزار مى شود و در اين حال يك نفر كه معمولا پيرتر از سايرين است و عبرى را خوب مى داند، جلو مى ايستد و قسمتهايى از تورات يا دعاهايى به عبرى مى خواند و در مواردى ركوع مى كنند. معروفترين عبارتى كه خوانده مى شود، شمع (يعنى بشنو) نام دارد كه از تورات گرفته شده است :

(٤)اى اسرائيل بشنو يهوه خداى ما يهوه واحد است (٥) پس يهوه خداى خود را به تمامى جان و تمامى قوت خود محبت نما(تثنيه ٦:٤-٥).

## ١٩- تاءثير عقايد مزديسنى و فرهنگ پارسى

يهوديان نيز مانند ساير اقوام تحت تاءثير محيط قرار داشتند و پس از تماس با برخى تمدنهاى باستانى ، خواسته يا ناخواسته ، بسيارى از مفاهيم و اعمال آنها را وام گرفتند، ولى بايد توجه داشت كه آنان پيوسته و در تمام موارد، مسائل ياد شده را به رنگ اخلاقيات توحيدى خاص خويش در مى آوردند. مثلا داستان طوفان نوح ، خواه از بابليها اقتباس شده باشد يا نه ، آن گونه كه در سفر پيدايش آمده است ، از خداى واحد، مهربان و درستكار سخن مى گويد. اين داستان به داستان پر- نپيشتيم (Per-napishtim) كه روى الواح ميخى حك شده است و علاوه بر شرك صريح ، خدايانى خودخواه ، ستيزه جو، احساساتى و حسود را مطرح مى كند، چندان شباهتى ندارد. اين تمايز در ساير داستانها و قوانين و باورهايى كه گفته مى شود يهود از اقوام ديگر اقتباس كرده اند، نيز مشهود است .

در تورات تقريبا ذكرى از قيامت نيست (مگر يكى دو اشاره مبهم ، مثلا تثنيه ٨:١٦). از نظرات تورات (لاويان باب ٢٦ و تثنيه باب ٢٨) ديندارى و بى دينى در جلب نعمتهاى اين جهان و سلب آنها تاءثير مستقيم و قطعى دارند. از سوى ديگر، كتاب تلمود از قيامت بسيار سخن گفته است .

يكى از باورهاى اصيل يهوديت كه به تصور پژوهشگران ، از بيگانگان گرفته شده ، اعتقاد به رستاخيز مردگان است . اين اعتقاد با آرمان مسيحايى گره خورده و چيزى مانند اعتقاد به رجعت را پديد آورده است . ايرانيان باستان مى گفتند در زمان آينده ، پس از آنكه آهورمزدا بر هماورد خود انگرو مئنيو پيروز شود و او را نابود كند، مردگان برخواهند خاست ، ولى شكل عالى و معنوى اين آموزه دستاورد اصيل الهامات يهود است و با اعتقاد خشك و بى روح مغان ايران زمين شباهتى ندارد. به گفته پژوهشگران ، اعتقاد به جاودانگى روح از قديم ميان بنى اسرائيل وجود داشته و در چندين مورد از كتاب مقدس بدان اشاره شده است ، ولى آن باور پس از بازگشت از بابل ، با عقيده به جاودانگى قوم و قيام مسيحا پيوند خورد و اعتقاد به رستاخيز مردگان را پديد آورد. اين نظريه با قرآن مجيد تعارض دارد؛ زيرا از داستان برانگيخته شدن حضرت موسى (عليه‌السلام ) در اوايل سوره طه به روشنى مى فهميم كه اعتقاد به رستاخيز در نخستين پيام او وجود داشته است .(٢٥)

## ٢٠- اعياد يهود

يهود عيدهايى دارند از اين قرار:

١- روز شنبه : در اين روز افراد خانواده دسته جمعى غذا مى خورند و طى آن ، بزرگ خانواده جام شرابى بر دست مى گيرد و با خواندن دعا، آن را تبرك مى كند و افراد خانواده از آن شراب مى خورند. تعطيل شنبه يكى از ده فرمان است (خروج ٢٠:٨-١١).(٢٦)

٢- عيد اول ماه : به عبرى به آن روش خودش مى گويند كه به معناى آغاز ماه است .

٣- سال هفتم يا سال انفكاك : طبق تورات هر هفت سال يك بار بايد وامها را بخشيد و كارهايى انسانى از قبيل آزاد كردن بردگان اسرائيلى و مانند آن انجام داد (تثنيه ١٥). نام عبرى اين سال شميطا به معناى رها كردن است .

٤- سال يوبيل :اين عيد هر پنجاه سال يك بار مى آيد كه اعمال انسانى و اخلاقى بسيارى در آن انجام مى شود (لاويان باب ٢٥).

٥- عيد فصح : در لغت به معناى چشم پوشى كردن است كه به مناسبت چشم پوشى خداوند از قتل نخست زادگان بنى اسرائيل در حين نزول اين بلا به فرعونيان چنين نامى به آن داده شده است ). اين عيد هفت روز طول مى كشد و آغاز آن چهاردهم ماه نيسان در فصل بهار است و مراسم آن در تورات (خروج باب ١٢) آمده است . اين عيد مهمترين عيد است و مسيحيان نيز به خاطر تقارن آن با خاك سپارى حضرت عيسى (عليه‌السلام ) آن را گرامى مى دارند. از دو سه قرن پيش تاكنون گاهى يهوديان متهم شده اند كه يك كودك يا بزرگسال مسيحى را كشته و از خون آنان در مراسم عيد فصح استفاده كرده اند. كتابهايى نيز در اين باب نوشته شده است .

٦- عيد هفته ها: اين عيد پنجاه روز پس از عيد فصح به مناسبت گذشتن هفت هفته و آماده شدن محصول برگزار مى شود. نام عبرى آن شاووعوت يعنى هفته هاست .

٧- عيد اول سال : اين عيد كه به عبرى روش هشانا (راءس السنة ) ناميده مى شود در اوايل مهر (اعتدال خريفى ) قرار دارد. در آن روز به نشانه آمادگى براى ده روز ايام توبه بوق مى نواختند. روز دهم اهميت خاصى داشت و به آن يوم هاكيپور مى گفتند.

٨- يوم كيپور: يعنى روز كفاره ؛ اين عيد مهم در دهمين روز ماه تشرى واقع است و آن را ((عاسور)) يعنى عاشورا مى نامند. يهوديان از غروب روز قبل تا شبانگاه اين روز، به منظور كفاره گناهان ، روزه مى گيرند و از خوردن ، آشاميدن ، استحمام و كار پرهيز مى كنند و در كنيسه ها به عبادت و استغفار مشغول مى شوند. در آن روز، يهوديان بنيادگرا لباس ويژه اى بر تن مى كنند و از پوشيدن كفش چرمى خوددارى مى كنند.

٩- عيد سايبانها: در روز بيست و دوم ماه تشرى به نشانه زندگى كردن بنى اسرائيل در خيمه هاى تيه در عصر حضرت موسى (عليه‌السلام ) مدت يك هفته در خيمه زندگى مى كنند نام اين عيد به زبان عبرى سكوت يعنى سايبانهاست .

١٠- عيد گشايش : در عبرى حنوكا ناميده مى شود؛ يادبود پيروزى يهود بر استعمارگران يونانى در سال ١٦٨ ق .م . است . در اين روز معبد سليمان به دست يهود از پليديها و خرابيهاى دشمن تطهير شد.اين عيد يك هفته پس ‍ از عيد سايبانهاست .

١١- عيد قرعه ها: در عبرى پوريم نام دارد. اين روز به مناسبت رفع خطر قتل عام يهوديان به توطئه هامان وزير خشايارشا عيد قرار داده شده است . شرح مفصل اين ماجرا در كتاب استر در عهد عتيق آمده است . وجه تسميه اين روز آن است كه هامان براى تعيين روز اعلام تصميم خود به پادشاه قرعه كشيده بود. مزبور در ماه اسفند قرار دارد.

## ٢١- فرقه هاى يهودى

همه دينها پس از اندك زمانى فرقه هاى متعدد پيدا مى كنند. مسائل اجتماعى و تنوع مشربها، فرقه ها را پديد مى آورد. برخى از اين فرقه ها نيرومند و برخى ناتوانند، همچنين فرقه هايى پرجمعيت و فرقه هايى كم جمعيت هستند.

فرقه هاى شناخته شده يهود پس از بازگشت از بابل پديد آمده اند و درباره فرقه هاى قديمتر اطلاع چندانى در دست نيست .

## -٢١-فريسيان

كلمه فريسى در عبرى به معناى عزلت طلب است . اين لقب بر جدايى و امتياز آنان دلالت دارد. اين فرقه دو قرن قبل از ميلاد پديد آمد و تاكنون هم اكثريت يهود از آن هستند. اصل اين فرقه به فرقه حسيديم (به معناى پارسايان ) بر مى گردد. فرقه حسيديم سه يا چهار قرن قبل از ميلاد براى زدودن آثار بت پرستى و انحراف ميان يهوديان پديد آمد. آنان در جنگهاى مكابيان شركت داشتند و در راه دين جانبازى كردند و شهيد شدند.

در قرن هجدهم نيز موج تازه اى به نام حسيديم ميان يهوديان شرق اروپا پيدا شد كه از اين حركت الهام مى گرفت .

فريسيان يك قرن قبل از ميلاد از ميان حسيديم برخاستند. آنان از نظر فكرى با صدوقيان تضاد و مخالفت روشنى داشتند. اين فرقه خدا را از جسم و صفات جسمانى منزه مى دانست . همچنين در مسائل مربوط به اراده آدمى راه ميانه اى را پذيرفته بود و نيز رستاخيز مردگان و دادگاه عدل الهى را مى پذيرفت و به عبادات از قبيل نماز و غيره اهميت مى داد. فريسيان در جامعه يهود موقعيت خوبى به دست آوردند و اكثريت تابع آنان شدند.

فريسيان علاوه بر عهد عتيق كه تورات مكتوب ناميده مى شد، به تورات شفاهى نيز معتقد شدند. تورات شفاهى گفته هاى حكيمانه دانشمندان يهود است كه به عقيده آنان نسل به نسل از زمان حضرت موسى (عليه‌السلام ) براى قوم يهود باقى مانده است . اين گفته ها در فاصله قرن دوم تا پنجم ميلادى ، در كتابى بسيار بزرگ به نام تلمود جمع آورى شده و زيربناى فكر و اعتقاد بنى اسرائيل قرار گرفته است . پس از اين ، در باب آن سخن خواهيم گفت .

فريسيان دارالعلمهاى مختلفى تشكيل دادند و اوقات خود را صرف مطالعه در دقايق تورات كردند و نكته هاى تازه اى به دست آوردند. به عقيده آنان در تورات حتى يك حرف كم يا زياد يا بى مورد و فاقد معنا و مقصود نيست ، بلكه درون هر حرف و كلمه اى اسرارى نهفته و رموزى خفته است .

امور داخلى يهود در فاصله بازگشت از بابل تا خرابى دوم شهر قدس در دست حاخامهاى فريسى و گاهى صدوقى بود. همچنين آنان با حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) بسيار مخالف بودند و براى تصليب او تلاش ‍ كردند. نام فريسيان به تكرار، در اناجيل چهارگانه آمده است .

## - ٢١- صدوقيان

نام اين فرقه به صادوق بن اخيطوب كه از طرف حضرت داوود (عليه‌السلام ) به كهانت منصوب شده بود، مربوط مى شود (كتاب دوم سموئيل ٨:١٧ و ١٥:٢٤). اين منصب در عصر حضرت سليمان (عليه‌السلام ) نيز براى صادوق باقى ماند(كتاب اول پادشاهان ٢:٣٤). كاهنان بنى صادوق در كتاب حزقيال مورد تعريف و تمجيد قرار گرفته اند و امانت دارى آنان ستوده شده است (حزقيال ٤٤:١٥).

صدوقيان به جاى نماز، براى قربانى اهميت ويژه اى قائل بودند. بسيارى از كاهنان هيكل سليمان و حاخامهاى سنهدرين از اين فرقه برخاستند. روابط آنان با واليان رومى نيز خوب بود.

صدوقيان بر خود لازم مى ديدند سنتهاى گذشته را حفظ كنند و با تجديد نظر و تفسير به راءى فريسيان و آداب و عادات آنان مخالفت مى ورزيدند. آنان قائل به جسمانيت خدا بودند و مى گفتند قربانى و هدايايى كه در راه خدا مى دهيم ، مانند چيزهايى است كه به يك پادشاه يا حاكم بشرى داده مى شود. صدوقيان جاودانگى نفس و قيامت را انكار مى كردند و مى پنداشتند سزاى نيكى و بدى در همين دنيا داده مى شود و در مورد اراده انسانى به اختيار مطلق معتقد بودند.

صدوقيان مانند فريسيان با حضرت مسيح (عليه‌السلام ) مخالفت بودند و نام آنان به تكرار در اناجيل چهارگانه آمده است . پس از خرابى اورشليم در سال ٧٠ م . ديگر اثرى از اين فرقه باقى نماند.

## -٢١- سامريان

نام سامريان از منطقه اى به نام سامره مى آيد كه در زمان تجزيه سرزمين فلسطين پس از حضرت سليمان (عليه‌السلام ) ، مركز كشور اسرائيل بود. اين فرقه پس از بازگشت از اسيرى بابل پديد آمد و برخى معتقدند كه نژاد آنان اسرائيلى نيست و احتمالا مخلوطى از اسرائيلى و آشورى است .

اين فرقه بسيار كوچك تنها پنج سفر تورات و كتاب يوشع را مى پذيرد و ٣٣ كتاب ديگر عهد عتيق را رد مى كند. همچنين تورات اين فرقه با تورات رايج اندكى اختلاف دارد و زبان سامرى نيز با زبان عبرى متفاوت است كه البته اين تفاوت اندك آن را از عبرى بودن خارج نمى كند.

سامريها به قداست كوه جرزيم در نزديكى شهر نابلس اعتقاد دارند و آن را قبله خود مى دانند و مى گويند قبله حضرت موسى (عليه‌السلام ) نيز همان بوده است ، ولى حضرت داوود (عليه‌السلام ) از پيش خود، مكان معبد سليمان (مسجد اقصى ) را قبله معرفى كرده است .

اين فرقه به مسائل مذهبى توجه مخصوصى دارد و مراسم ويژه اى انجام مى دهد.

## - ٢١- اسنيان

ريشه كلمه اسنى احتمالا به معناى شفا دهنده است ،به اين معنا كه آنان در انديشه شفاى روان خود بوده اند. در وجه تسميه اين كلمه ،احتمالا ديگرى (مانند تعميد دهنده ) نيز وجود دارد.

اين گروه حدود دو قرن پيش از ميلاد به وجود آمدند و با خراب شدن اورشليم ، آنان نيز مانند صدوقيان و بعضى فرقه هاى ديگر از بين رفتند و جز نامى از ايشان باقى نماند،تا اينكه نيم قرن پيش به سال ١٩٤٧ ،برخى آثار مكتوب آنان همراه با نسخه هايى از عهد عتيق كه تحرير كرده بودند، در غارهاى فلسطين در كرانه بحرالميت به دست آمد و مقدارى از نقاط ابهام مربوط به اعتقادات و جامعه آنان حل شد.

اسنيان مالكيت فردى را قبول نداشتند و به ازدواج روى خوشى نشان نمى دادند. در روز چندين بار غسل مى كردند و به اين منظور حوضهاى بزرگى ساخته بودند كه در اكتشافات اخير آنها را از زير خاك بيرون آورده اند. هنگام طلوع فجر از خواب بر مى خاستند و پس از عبادت تا ظهر به كار مشغول مى شدند،سپس دست از كار مى كشيدند و به طور دسته جمعى ناهار مى خورند و همين طور شام آنان دسته جمعى بود.

روز شنبه به طور كلى از كار دست مى كشيدند و عبارت و تفكر و مطالعه تورات مى پرداختند.

گفته مى شود قبله آنان خورشيد بود، نه معبد سليمان و ظاهرا آن را از ميتراپرستان گرفته بودند.

سطح معلومات آنان در زمينه تفسير و عرفان بالا بود و افرادشان نيز در حدود قرن اول ميلادى ٤٠٠٠ نفر گزارش شده است كه با در نظر گرفتن محدوديتهاى عضوگيرى در آن جامعه ، عددى بزرگ به نظر مى آيد.

به عقيده برخى دانشمندان ، افكار اين فرقه زير بناى مسيحيت فعلى گرديد. حتى ممكن است اعضاى اين فرقه همگى مسيحى شده باشند. گفته مى شود يحيى بن زكريا (تعميد دهنده ) نيز از آنان بوده است . بيابان گردى آن حضرت به قول اناجيل (و نيز احاديث اسلامى ) مى تواند شاهدى بر اين موضوع باشد.

## -٢١- قانويان

كلمه قانونى كه در لغت به معناى غيور و متعصب است ، بر گروهى اطلاق مى شد كه با شدت تمام با استيلاى روميها بر فلسطين مخالفت مى كردند. آنان معمولا خنجرى در زير لباس خود مخفى مى كردند و در فرصت مناسب هواخواهان روميان را از پاى در مى آوردند. بيگانگان آنان را از فرقه هاى ديگر مشخص مى كردند و خطر آنان را جدى مى گرفتند. چنين به نظر مى رسد كه اين عده از نظر ساير اعتقادات خود با فريسيان تفاوتى نداشتند.

## - ٢١- قارئون

قارئون از كلمه ((قراء)) در عربى و عبرى مى آيد كه در مقابل تفسيرهاى تكلف آميز فريسيان ، به قرائت كتب آسمانى اشاره دارد.

اين فرقه كه پس از ظهور اسلام پديد آمده است ، با تلمود (تورات شفاهى ) مخالفت مى كند و بر معناى ظاهرى تورات تعصب مى ورزد و همواره با فريسيان درگيرى داشته است . رهبر آنان در ابتدا يك ربانى يهودى به نام عنان بود كه با ابوحنيفه معاشرت داشت و اصطلاحات فقه اسلامى را از وى آموخت . وى در عصر منصور دوانيقى در بغداد اين فرقه را بنياد نهاد. سپس فردى به نام بنيامين نهاوندى آن مكتب را در ايران آن روز ترويج كرد و تغييراتى در آن داد و نام قارئون (در عبرى قرائيم يعنى قرائت كنندگان ) را به جاى عنانيه بر آن نهاد.

در قرون گذشته اكثر قارئون در جهان اسلام زندگى مى كردند. اكنون آنان در اسرائيل ، روسيه ، اوكراين و كشورهاى ديگر به سر مى برند. نام شبه جزيره كريمه (Crimea) در اوكراين از عنوان فرقه قرائيم گرفته شده است . دانشمندان بزرگى از قارئون برخاسته اند كه مباحث آنان در الهيات يهودى توجه محققان را به خود جلب كرده است . آنان در مباحث خود از اصطلاحات اصول فقه حنفى بهره مى گيرند.

## - ٢١- دونمه

نام فرقه دونمه به تركى استانبولى به معناى مبدل شده است و در بعضى اوقات به آنان شبتين مى گويند كه به شبتاى صبى مؤ سس گروهشان نسبت داده مى شود.

نامبرده به سال ١٦٢٦ در شهر ازمير (غرب تركيه ) به دنيا آمد و پس از مطالعه و بررسى الهيات و عرفان يهودى كم كم مدعى شد كه مسيحاى يهود است و براى نجات آنان آمده است . برخى يهوديان اروپا و تركيه و خاورميانه دعوتش را پذيرفتند و گروه بى شمارى نزد او گرد آمدند.

وى كه خود را نخستين فرزند خدا مى ناميد، گفت در سال ١٦٦٦ قيام خواهد كرد. وى قبل از رسيدن موعد مذكور به اورشليم و قاهره رفت . در آن ايام يهوديان از خوشحالى به جشن و شادى پرداختند و شعار مى دادند: ((زنده باد مسيح پادشاه )) و ((زنده باد سلطان صبى .))

شبتاى صبى در سال ١٦٦٦ به جاى آنكه به اورشليم مسافرت كند، به استانبول رفت و بلافاصله از طرف پادشاه عثمانى دستگير شد و در روز ١٦ سپتامبر ١٦٦٦ او را به حضور پادشاه آوردند و از او خواستند مسلمان شود. وى پس از پذيرفتن اسلام ، نام خود را به محمد افندى تغيير داد و با يك بانوى مسلمان ازدواج كرد.

وى همچنين بسيارى از پيروان خود را به پذيرش اسلام ترغيب نمود، ولى باز هم بسيارى از يهوديان او را مسيحا مى دانستند. آنان در توجيه اين مساءله مى گفتند كه تنها شبحى از شبتاى مسلمان شده و خود او براى يافتن ده قبيله گم شده بنى اسرائيل به آسمان رفته است و به زودى ظهور خواهد كرد. يكى از فعالان اين مرام مى گفت : همان گونه كه موسى در كاخ فرعون پرورش يافت ، لازم بود كه مسيحا در كاخ سلطان عثمان بماند تا بتواند نفوس گم گشته اسلام را نيز نجات دهد.

شبتاى صفت مسيحايى خويش را نگه داشت و مجاز بود به عنوان تبليغ اسلام ميان يهوديان ، با آنان تماس بگيرد. وى فرقه اى پديد آورد كه اعضاى آن بى درنگ به رسم مسلمانان عمامه بر سر گذاشته ، پيرو آداب اسلامى شدند و به بازگشت سريع شبتاى به عنوان منجى حقيقى بنى اسرائيل اميدوار ماندند.

مرگ وى به سال ١٦٧٦ اتفاق افتاد و برادرش اتباع او را دور خود جمع كرد. پس از آن ، اتباع اين فرقه در ظاهر به سنن اسلامى و در باطن به سنن يهودى عمل مى كردند.

اكنون چند هزار نفر از آنان در تركيه يافت مى شوند.

## ٢٢- انتظار ظهور مسيحا

انديشه انتظار مسيحا ماهيتا يهودى است . اقوام عصر قديم ، بر اثر نوميدى از وضع موجود و بى توجهى به آينده ، به گذشته خويش مى باليدند و كمال شادكامى اجتماعى و ملى را در آن مى ديدند. گونه اى از اين گذشته گرايى را چكامه سرايان يونانى و رومى ، هزيود (Hesiod) و اويد (Ovid) ماهرانه ترسيم و توصيف كرده اند. اين دو تن براى جهان پنج دوره و پنج نژاد پياپى قائل شدند و گفتند: انسانها در نخستين دوره كه عصر زرين ناميده مى شود، شادمان و به دور از درد و رنج ، بى كشت و كار از محصولات زمين بهره مى بردند. مردن ايشان نيز به شكل خواب بى رؤ يايى بود كه طى آن به بزم فرشتگان نگهبان جهان پر مى كشيدند. در سوى ديگر اين طيف ، واپسين دوره يا عصر آهنين وجود داشت كه از همه آشفته تر بود و آن دو چكامه سرا در آن دوره روزگار مى گذراندند.

يهوديان نيز به عنوان قومى ديندار و معتقد به اينكه جهان را موجودى خوب و كامل آفريده است ، كمال را در آغاز آفرينش قرار مى دادند و مى گفتند نخستين انسان كه مستقيما به دست خدا آفريده شده است ، لزوما بايد كامل و كامروا باشد. با اين وصف ، يهوديان كاميابى و فضيلت را نه در دوران طلايى گذشته ، بلكه در آينده و واپسين روز مى جويند. اين عبارت كتاب مقدس ميان يهوديان رايج بود: ((اگر چه ابتدايت صغير بود، عاقبت تو بسيار رفيع مى گردد))(ايوب ٨:٧).

يهوديان پس از نخستين ويرانى شهر قدس ، همواره در انتظار يك رهبر الهى فاتح بوده اند كه اقتدار و شكوه قوم خدا را به عصر درخشان داوود و سليمان برگرداند.

شخصيت مورد انتظار ماشيح (مسح شده ) خوانده مى شد. ماشيح لقب پادشاهان بنى اسرائيل بود؛ زيرا بر اساس يك سنت ، پيامبران در حضور جمع ، اندكى روغن بر سر آنان مى ماليدند و بدين شیوه نوعى قداست براى ايشان پديد مى آمد. اين لقب در زمانهاى بعد به پادشاه آرمانى يهود اطلاق شد.

دلهاى بنى اسرائيل از عشق به مسيحاى موعود لبريز بود و در مقابل ، حاكمان ستمگر همواره در كمين چنين رهبر رهايى بخشى بودند. در باب دوم انجيل متى مى خوانيم كه هيروديس كبير، پادشاه فلسطين پس از زاده شدن حضرت عيسى در صدد قتل او بر آمد، اما چون وى را به فرمان الهى به مصر بردند خطر را از سر گذراند.

واژه فارسى ((مسيحا)) از روى كلمه عبرى ((ماشيح )) با توجه به تلفظ لاتينى آن (Messiah) ساخته شده است .

مهمترين مژده مسيحايى در كتاب اشعياى نبى آمده است :

(١) نهالى از تنه يسّى (پدر داوود) بيرون آمده ، شاخه اى از ريشه هايش ‍ خواهد شكفت (٢) و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت ، يعنى روح حكمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس از خداوند (٣) خوشى او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤ يت چشم خود داورى نخواهد كرد و بر وفق سمع گوشهاى خويش تنبيه نخواهد نمود (٤) بلكه مسكينان را به عدالت داورى خواهد كرد و به جهت مظلومان زمين به راستى حكم خواهد نمود. جهان را به عصاى دهان خويش زده ، شريران را به نفخه لبهاى خود خواهد كشت (٥) كمربند كمرش عدالت خواهد بود و كمربند ميانش امانت (٦) گرگ با بره سكونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابيد و گوساله و شير و پروارى با هم و طفل كوچك آنها را خواهد راند (٧) گاو با خرس خواهد چريد و بچه هاى آنها با هم خواهند خوابيد و شير مثل گاو كاه خواهد خورد (٨) و طفل شيرخواره بر سوراخ مار بازى خواهد كرد و طفل از شير باز داشته شده دست خود را بر خانه افعى خواهد گذاشت (٩) و در تمامى كوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند كرد؛ زيرا كه جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آبهايى كه دريا را مى پوشاند (اشعيا ١١:١-٩).

شور و التهاب انتظار موعود در تاريخ پر نشيب و فراز يهوديت و مسيحيت موج مى زند. يهوديان در سراسر تاريخ محنت بار خود هر گونه خوارى و شكنجه را به اين اميد بر خود هموار كرده اند كه روزى مسيحا بيايد و آنان را از گرداب ذلت و درد و رنج رهاند و فرمانرواى جهان گرداند.

در سراسر تاريخ بنى اسرائيل كسانى به عنوان موعود يهود برخاستند و با گرد آوردن برخى افراد ساده لوح بر مشكلات آنان افزودند. در اين ميان حضرت عيسى بن مريم (عليه‌السلام ) ظهور كرد و با داشتن شخصيتى بس ‍ والا و روحى الهى ، دين بزرگى را بنياد نهاد و گروه بى شمارى را به ملكوت آسمان رهنمون شد، ولى بيشتر يهوديان او را رد كردند.

در عصر ما نيز كه يهوديان صهيونيست بر پاى خواسته و با اشغال فلسطين ، در صدد بر آمده اند حقارت هميشگى قوم يهود را بر افكنند، چيزى از تب و تاب انتظار موعود كاسته نشده است . درست است كه اقليتى ناچيز از يهوديان بر اثر دلبستگى شديد به اميدهاى قديم ، تشكيل دولت صهيونيستى را مخالف آرمان مسيحايى شمرده و پيوسته با آن مخالفت كرده اند، ولى سواد اعظم يهوديت آن را از جان و دل پذيرفته و آن را رهگشاى عصر مسيحا دانسته اند. هم اكنون صهيونيستهاى اشغالگر فلسطين ، علاوه بر دعاهاى مسيحايى روزانه ، در پايان مراسم سالگرد بنيانگذارى رژيم اسرائيل غاصب (پنجم ماه ايّار عبرى )، پس از دميدن در شيپور عبادت ، اين گونه دعا مى كنند:

اراده خداوند، خداى ما چنين باد كه به لطف او شاهد سپيده دم آزادى باشيم و نفخ صور مسيحا گوش ما را نوازش دهد.

## ٢٣-غلبه روميان و انقراض يهود

پس از نوسازى اورشليم مستقر شدن يهوديان در آن مشكلاتى پديد آمد و مبارزه با پادشاهان ستمگر و بت پرست سوريه آغاز شد جنگهاى مكابيان با استعمارگران سوريه به پيروزى يهود انجاميد كه در كتابهاى اپوكريفا شرح داده شده است .

در اين دوران غالبا بنى اسرائيل زير فرمان مشركان بودند و ظهور حضرت مسيح (عليه‌السلام ) نيز در همين دوران بود كه شرح آن به طور مفصل خواهد آمد. همچنين در اين عصر احكام و قوانينى از طرف علماى يهود صادر مى شد و نمايندگان دول استعمارگر فرمان مى راندند. علماى يهود در مجمعى به نام سنهدرين اجتماع مى كردند و درباره امور مذهبى تصميم مى گرفتند.(٢٧)

۵

## ٢٤- ويرانى اورشليم و آوارگى يهود

در سال ٧٠ م . تيتوس ، پسر امپراطور روم ، اورشليم را محاصره و ويران كرد و مردم بى شمارى را از دم شمشير گذراند. وى سنهدرين را نيز از بين برد.

پس از اين حادثه ، يهوديان در كشورهاى مجاور در اروپا و آفريقاى شمالى پراكنده شدند و با گذشت زمان عده اى به مدينه منوره كه يثرب ناميده مى شد، رفتند و در آنجا سكنى گزيدند. به گفته منابع اسلامى ، انگيزه اين گروه از يهوديان در انتخاب مدينه براى سكونت ، انتظار مقدم مبارك حضرت رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

بعدها، در عصر خليفه دوم ، مسلمانان شهر قدس را با مذاكره از مسيحيان تحويل گرفتند. به نوشته طبرى (در حوادث سال ١٥ هجرى ) مسلمانان هنگام تحويل گرفتن قدس ، در صلح نامه خود در برابر مسيحيان متعهد شدند كه هيچ گاه به يهوديان اجازه سكونت در آن شهر را ندهند.(٢٨)

## ٢٥- تلمود

كلمه ((تلمود)) به معناى آموزش از فعل ثلاثى عبرى ((لمد)) (يعنى ياد داد) مى آيد و با واژه ((تلميذ)) و مشتقات آن كه در زبان عربى رباعى هستند ارتباط دارد. تلمود به كتابى بسيار بزرگ كه احاديث و احكام يهود را در بر دارد اطلاق مى شود.

زمانى كه يهوديان به بابل تبعيد شدند گروهى به نام سوفريم (يعنى كاتبان ) ميان آنان پديد آمد. كاتبان كسانى بودند كه به كتابت تورات و مضامين مذهبى اهتمام داشتند. مهمترين سوفر عزرا (عزير) بود كه در قرن پنجم قبل از ميلاد مى زيست و شايد پس از موسى (عليه‌السلام ) بزرگترين شخصيت يهود باشد. عزرا تصميم گرفت شريعت موسى (عليه‌السلام ) را بارور سازد و از عبارات كتاب عهد عتيق نيازهاى جامعه يهود را بر آورد. اقدام وى سرآغاز سنت شفاهى يهود بود.

پس از عزرا روشى در تفسير و تاءويل متون مذهبى رايج شد كه ميدراش ‍ ناميده مى شود و اختراع آن را به وى نسبت مى دهند. واژه ((ميدراش )) به معناى جستجو است ؛ زيرا دانشمندان از خلال ميدراش به جستجوى معانى نهفته مى پرداختند و مى خواستند همه مسائل روزانه زندگى را از تورات استخراج كنند. پس از تاءسيس مجمع كبير براى رسيدگى به امور مذهبى ، كم كم اين فكر رواج يافت كه تفسير تورات پس از حضرت موسى (عليه‌السلام ) نسل به نسل به دست اعضاى آن مجمع رسيده است . سپس ‍ پنج زوج دانشمند به توالى به تفسير و وضع قوانين جديد پرداختند كه دو زوج آخر آنان به نام هيلل و شمعى (شماى ) بسيار معروف شدند. اين دو تن در حدود سال ١٠ م . در گذشتند. در اين دوره ، يكى از دو زوج ناسى يعنى رئيس و ديگرى آوبت دين يعنى رئيس دادگاه ناميده مى شد. تمام اين قضايا ميان فريسيان جريان داشت و صدوقيان با آن مخالف بودند و تنها به ظاهر تورات اهتمام مى ورزيدند.

هيلل و شمعى هر كدام مكتبى را بنياد نهادند و شاگردان آنان در هفتاد سال اول تاريخ ميلادى به نشر افكار و انديشه هاى ايشان پرداختند و سرانجام ، موفقيت نصيب هيلل شد. گفته مى شود اختلافات اين دو رهبر از ٣٠٠ مورد تجاوز مى كرد و شمعى در برداشتهاى خود از هيلل سختگيرتر بود. هيلل اولين فرد از سلسله تنّائيم است . دومين فرد اين سلسله كه حلقه ارتباط بين هيلل و دانشمندان بعدى محسوب مى شود، يوحانان بن زكاى است . هنگامى كه لشكر تيتوس در سال ٧٠ م . به ويران كردن اورشليم مشغول بود، يوحانان پيوسته يهوديان را به آرامش دعوت مى كرد؛ زيرا از نابودى يهوديان نگران بود. يهوديان سخن او را نپذيرفتند؛ از اين رو، وى به انتقال مركز علمى و مذهبى اقدام كرد. او براى اين هدف ، نخست خبر بيمارى و سپس مرگ خود را شايع كرد و پيروانش وى را در تابوتى نهاده ، به عنوان خاك سپارى از شهر خارج كردند. از آنجا كه او شخصيتى ممتاز بود، سربازان (كه بر دروازه هاى اورشليم با سرنيزه جنازه ها را آزمايش مى كردند) به جسد وى كارى نداشتند. يوحانان در خارج شهر خود را به فرمانده كل لشكر رساند و از او تقاضا كرد كه شهرك ياونه در فلسطين را در اختيار وى قرار دهد. اين خواهش پذيرفته شد و او در آنجا كار علمى خود را تعقيب كرد و بدين وسيله علوم هيلل و ديگر دانشمندان گذشته را به نسلهاى آينده انتقال داد.

پس از يوحانان فردى به نام ايشماعل بن اليشع به تفسيرهاى تلمودى پرداخت و كار عمده وى آن بود كه هفت اصل تفسيرى هيلل را به سيزده اصل رساند. همچنين فردى به نام عقيبا بن يوسف در همين عصر از اهميت ويژه اى برخوردار است . اين دانشمند بر تلمود حق بزرگى دارد. زير بناى تلمود به شكلى كه مى بينيم تا اندازه زيادى مرهون زحمات اوست .

با اين وصف ، افتخار تدوين متن تلمود به عقيده بسيارى از دانشمندان نصيب شخصى به نام يهودا هناسى شد. وى در سال ١٣٥ م . (سه سال پس ‍ از در گذشت عقيبا) به دنيا آمد و پس از آگاهى بر تفسيرهاى عقيبا و ديگر دانشمندان تصميم بر كتابت آنها گرفت . اين و پس از آگاهى بر تفسيرهاى عقيبا و ديگر دانشمندان تصميم بر كتابت آنها گرفت . اين دانشمندان ميان قوم خود موقعيت خوبى پيدا كرد و بيش از پنجاه سال ناسى يعنى رهبر بود.

يهودا هناسى براى تورات شفاهى نام ميشنا را برگزيد كه در عبرى به معناى مكرر و مثنى است ، در مقابل ميقرا به معناى خواندنى و مقروء. تلمود، ميشنا ناميده مى شود، زيرا مثناى تورات است ، ولى تورات ميقرا است .

زبان ميشنا عبرى عاميانه است كه به ارزش ادبى عبرى عهد عتيق نيست . ميشنا شش بخش دارد كه هر فصل سدر ناميده مى شود و مجموع آن ٦٣ رساله در ٥٢٣ فصل است به اين شرح :

١. سدر زراعيم (بخش بذرها، احكام محصولات و نتاج حيوانات ) ١١ رساله

٢. سدر موعد (بخش عيد، درباره روزهاى يادبود) ١٢ رساله

٣. سدر ناشيم (بخش نسوان ، احكام زناشويى ) ٧ رساله

٤. سدر نزيقين (بخش زيانها، احكام اموال و زيان به نفوس ) ١٠ رساله ٥. ٥ - سدر قداشيم (بخش مقدسات ، مقدسات دين يهود) ١١ رساله

٦. سدر طهاروت (بخش طهارتها، احكام پاك و ناپاك ) ١٢ رساله

جمع ٦٣ رساله

تفسير ميشنا، گمارا ناميده مى شود. اين واژه به معناى تكميل است و نويسندگان اين تفاسير ادعا مى كردند مطالب آنان باقى مانده سخنان دانشمندان گذشته است كه كتاب ميشنا را تكميل مى كند. در گمارا نخست يك مقطع از عبارت ميشنا نقل مى شود و پس از آن به تفسير و تحليل و آوردن شواهدى براى آن مقطع مى پردازند.

دو نوع گمارا براى ميشنا نوشته شده است : يكى گماراى فلسطينى به دست دانشمندان يهودى فلسطين و ديگرى گماراى بابلى كه مبسوطتر و جالب تر است و به دست گروهى از دانشمندان يهودى كه در بابل مانده بودند، نوشته شده و از گماراى فلسطينى مفصل تر است . تلمود به اعتبار اين دو گمارا دو گونه است : تلمود فلسطينى و تلمود بابلى .

در تلمود به دو عنصر اساسى برخورد مى كنيم : يكى هلاخا به معناى راه و روش كه عبارت است از دستورهاى دينى براى زندگى صحيح و ديگرى اگادا به معناى روايت كه عبارت است از داستانها و شواهدى از پيشوايان يهود يا بزرگان اقوام مختلف كه به منظور تاءييد موضوع نقل مى شود.

مقدار زيادى از مطالب تلمود در كتب اسلامى پراكنده شده و برخى از مسلمانان تعدادى از آنها را بى چون و چرا پذيرفته اند و كسى به دنبال اصل و منشاء آنها نرفته است .

اين گونه روايات را اسرائيليات مى نامند. البته مطالب صحيحى نيز در تلمود يافت مى شود كه در پاره اى موارد با آيات و احاديث اسلامى مطابقت دارد.

تلمود به عنوان دائرة المعارف پر محتواى يهوديت محافظت از اين آيين را بر عهده داشته و منبع قوانين فقه يهود بوده است . مسيحيان به علت بدگويى اين كتاب از حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) همواره با آن مخالف بوده اند. رهبران كليسا در قرن ششم ميلادى مخالفت خود را با آن اعلام كردند، ولى اين كتاب تا قرنها مساءله اى نيافريد و جوامع يهودى مراقب بودند كه احساسات مسيحيان را نسبت به آن تحريك نكنند. در سال ١٢٣٩ م . يك يهودى كه به مسيحيت روى آورده بود، پاپ را به سوزاندن آن كتاب تشويق كرد و تلمود سوزى را بنياد نهاد. پس از آن تاريخ ، ارابه هاى پر از نسخه هاى تلمود به ميدانهاى شهر برده مى شد و به كام آتش مى رفت و يا براى استفاده از چرم آن به سازندگان كفش سپرده مى شد.

اكنون چند نسخه خطى از تلمود بابلى در كتابخانه هاى جهان يافت مى شود و تنها نسخه كتابخانه شهر مونيخ در آلمان كامل است .

اولين و معروفترين چاپ متن عبرى تلمود به دست فردى به نام دانيال بومبرگ در شهر ونيز (ايتاليا) صورت گرفت (تلمود بابلى در سالهاى ٣- ١٥٢٠ و تلمود فلسطينى در سالهاى ٤- ١٥٢٣). تعداد صفحات تلمود بابلى در اين چاپ ٥٨٩٤ صفحه است كه در چاپهاى مختلف رعايت مى شود تا براى ارجاع به آن كتاب عظيم مورد استفاده قرار گيرد. تلمود به برخى زبانهاى اروپايى ترجمه و منتشر شده و ترجمه انگليسى آن در ١٨ جلد بزرگ در لندن به چاپ رسيده است . خلاصه اى از آن كتاب نيز به زبان فارسى ، به نام گنجينه اى از تلمود در سال ١٣٥٠ ه -.ش . در تهران انتشار يافته است .

## ٢٦- قبالا

عرفان (يا تصوف ) در اديان واكنشى به شريعت و تعقل (فقه و فلسفه ) است . عرفان از ذوق بر مى خيزد، قابل نفى يا اثبات نيست و با هنر رابطه اى تنگاتنگ دارد. عرفان همچون آتش لطيف است و هر چيز را به كام خود مى كشد و به جلو مى رود. اديان هند و خاور دور سراسر عرفانى اند و در عصر ما با اندكى تبليغ ، بسيارى از مردم آمريكا و اروپا را به سوى خود كشيده اند.

عرفان و علوم اعلاى يهودى قبالا (يعنى مقبول ) ناميده مى شود. عرفان يهودى مكتبى زايا و بارور است و در حيات معنوى بنى اسرائيل بسيار تاءثير داشته و دارد. آثارى در اين باب يافت مى شود كه از همه مهمتر كتابى است به نام زوهر (يعنى درخشان ). درباره مؤ لف واقعى اين كتاب سخن بسيار است . در دانش قبالا پيرامون عرش الهى ، اسم اعظم ، حوادث آخر الزمان ، ظهور مسيحا، رجعت و قيامت بسيار بحث مى شود. در اين فن ، علم حروف نقش مهمى را بر عهده دارد.

## ٢٧- يهوديت در اروپا

يهوديان در سرزمينهاى اسلامى زندگى خوبى داشتند و شمارى از آنان به مقامات اجتماعى بلندى نائل شدند. اين در حالى بود كه يهوديان مقيم كشورهاى اروپايى مجبور بودند در اماكن خاصى به نام گتو (Ghetto) با ذلت تمام زندگى كنند. همچنين بسيار اتفاق مى افتاد كه مسيحيان آنان را به زور به آيين خود در مى آوردند. اين گونه افراد در ظاهر مسيحى مى شدند، ولى در باطن يهودى مى ماندند و تعبير يهوديان مسيحى نما (Marranos) به چنين افرادى دلالت دارد كه در اصطلاح يهوديان ايران ، آنوس خوانده مى شوند. يهوديان اندلس در دوران فرمانروايى مسلمانان در آن سامان زندگى خوبى داشتند. هنگامى كه به سال ١٤٩٢ اندلس به طور كامل از دست مسلمانان خارج شد، يهوديان نيز از آن سرزمين تبعيد شدند. آنان به كشورهاى اسلامى شمال آفريقا روى آوردند، ولى تنها اندكى از ايشان در آن ورطه هولناك از چنگال دزدان دريايى و ناخدايان آزمند رهيده ، به ساحل امن و امان رسيدند و در دامان پر مهر اسلام قرار گرفتند. منش نيك و رفتار انسانى مسلمانان با بيگانگان زبانزد تاريخ نگاران يهودى و مسيحى است

.

## ٢٨- يهوديت در عصر جديد

يهوديان اروپا بر اثر فشارهايى كه براى آنان به وجود آمده بود، نمى توانستند بين مسيحيان و اقوام ديگر زندگى كنند و تبعيدهاى پياپى هر چه بيشتر آنان را به فكر وطن مستقل مى انداخت . انديشه پديد آوردن كشورى مستقل براى يهود سابقه اى طولانى دارد با اين وصف ، زندگى ميان ملتهاى غير يهودى از نظر اقتصادى براى عموم يهوديان بسيار بهتر بود و به همين دليل ، پس از تاءسيس كشور اسرائيل ، يهوديان حاضر به مهاجرت به آن نبودند؛ از اين رو، براى تشويق آنان به مهاجرت ، در تمامى سرزمينهاى يهودى نشين اروپا و آسيا و آفريقا سازمانهايى به وجود آمد. دستگاههاى تبليغاتى اسرائيل نيز باغ سبزى را به يهوديان نشان مى دادند. گروهى از يهود پس از مهاجرت ، به وطن قبلى بازگشتند و به برنامه هاى پيشين خود ميان اقوام ديگر ادامه دادند.

## ٢٩- پيدايش صهيونيسم و تاءسيس دولت اسرائيل

يهوديت تبليغ ندارد، زيرا يهوديان دين خود را نعمتى الهى مى دانند كه مخصوص نژاد بنى اسرائيل است . با اين وصف هر گاه كسى بخواهد يهودى شود بايد ذلتهاى اين قوم را به او تفهيم كرد تا اگر مرد اين ميدان نيست ، پا در آن نگذارد. (٢٩)تحميل يهوديت به ندرت وجود داشته است . (٣٠)يهوديان معمولا مردم را به صهيونيسم دعوت مى كنند.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگى از يهوديان روسيه اخراج شدند. عده اى از آنان غرب اروپا ساكن شدند و گروهى هم به فلسطين رفتند و در مكانى نزديك درياى مديترانه ساكن شدند و نام صهيون را براى آنجا برگزيدند. فلسطين در آن شكوفايى دولت بنى اسرائيل در عصر داوود و سليمان (عليه‌السلام ) مركز نظامى بوده است . اين نام همواره يادآور اقتدار آن قوم بوده و در كتابهاى انبياى متاءخر بسيار از آن ياد شده است .

در همان زمان ، يهوديان اروپا و روسيه با ناديده گرفتن سنت انتظار، براى كسب استقلال و عزت برخاستند و صهيونيسم را بنياد نهادند و به دنبال آن ، خطرناك دانستند و مسلمانان را از همكارى با مهاجران بر حذر داشتند.(٣١) مسلمانان هنگامى از عمق فاجعه آگاهى يافتند كه راه چاره بسته شده بود.

صهيونيستهاى مهمان نوازى مسلمانان را از ياد بردند و با قساوت آميزترين شيوه ، آن سرزمين را اشغال كردند و پس از چندى بخشهايى از كشورهاى همسايه را گرفتند و ضميمه كشور صهيونيستى كردند. (٣٢)

استكبار جهانى به سركردگى انگلستان و آمريكا به پشتيبانى همه جانبه برخاست . صهيونيستها با اتكا به آن حمايتها و با بهره بردارى از ضعف و زبونى رهبران كشورهاى اسلامى ، موقعيت خود را محكم كردند و وضعى را پيش آورند كه اكنون با تلخكامى شاهد آن هستيم .

در نيم قرنى كه از تشكيل رژيم صهيونيستى مى گذرد، غاصبان فلسطين از هيچ جنايتى فروگذار نكرده اند و با شيوه هاى گوناگون به گسترش سلطه ظالمانه خود ادامه داده اند. همچنين آنان قطعنامه ها و بيانيه هاى مجامع بين المللى را به چيزى نگرفته اند. كسانى هم كه صلح طلبى صهيونيستها را باور كرده اند، در اندك زمانى به دورويى و ناجوانمردى آنان پى برده اند.

كتابنامه

١. ترجمه تفسيرى كتاب مقدس ، انگلستان ، انجمن بين المللى كتاب مقدس ، ١٩٩٥.

٢. حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٣. راميار، محمود، بخشى از نبوت اسرائيلى و مسيحى ، تهران .

٤. زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

٥. كتاب مقدس ، لندن ، ١٩٠٤.

٦. كهن ، اى .، گنجينه اى از تلمود، تهران : ١٣٥٠.

٧. گرينستون ، جوليوس ، انتظار مسيحا در آيين يهود، ترجمه حسين توفيقى ، قم : مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب ، ١٣٧٧.

٨. مصطفوى ، على اصغر، اسطوره قربانى ، تهران : انتشارات بامداد، ١٣٦٩.

٩. ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

١٠. هاكس آمريكايى ، قاموس كتاب مقدس ، تهران : انتشارات اساطير، ١٣٧٧.

١١. هيوم ، رابرت اى .، اديان زنده جهان ، ترجمه عبدالرحيم گواهى ، تهران : دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، ١٣٧٣.

١٢. Arbrry, A.j.(ed), religion in the middle east, cambridge: cambridge university press,١٩٦٩

١٣. Epstein, I.(tr), the bobylonian talmud, london: the soncino press, .d.n

١٤. Epstein, isidor, judaism: A historical representation, middlesex, england: penguim books, ١٩٧٤

## ٨ : مسيحيت

- عصر ظهور عيسى (عليه‌السلام )

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در نقطه اى از جهان متولد شد كه به تازگى زير سلطه روميان درآمده بود و فلسطين يكى از آخرين سرزمينهايى بود كه به دست روميان تسخير شد. در آن عصر، يهوديان به شكل نامطلوبى زير يوغ بيگانگان قرار داشتند و فشار دولت روم غير قابل تحمل بود. نهضتهاى بى فرجامى در گوشه و كنار فلسطين برخاست ، ولى بى رحمانه شكست خورد، ولى بعدا شاگردان و پيروان او با عزمى استوار به نشر آيين وى پرداختند. اين آيين بازماندگان نهضتهاى پيشين را به خود جلب كرد.

## - پيشگويى ظهور عيسى (عليه‌السلام )

در جهان چند مجموعه دينى يافت مى شود؛ مثلا اديان ابراهيمى يك مجموعه و اديان هند و چين مجموعه ديگرى يا تشكيل مى دهند. هر دينى كه متاءخر است ، ادعا مى كند كه ظهور آن در اديان قبلى مجموعه خودش ‍ پيشگويى شده است . از اين رو، مسيحيان از گذشته هاى دور در تلاش ‍ بوده اند پيشگويى ظهور حضرت عيسى (عليه‌السلام ) را در عهد عتيق يعنى كتاب يهوديان پيدا كنند. از آنجا كه در هيچ جاى كتاب عهد عتيق نام عيسى بن مريم (عليه‌السلام ) نيامده است ، مسيحيان براى نيل به اين مقصود دست به تاءويلاتى زده اند تا پيشگوييهاى ديگرى را كه در آن كتاب يافت مى شود، به آن حضرت ربط دهند. اين شيوه در انجيل متى فراوان است و به همين دليل ، گفته مى شود كه انجيل متى براى ارشاد يهوديان نوشته شده است .

مسيحيان مقدار زيادى از اين پيشگوييها را به مصلوب شدن حضرت عيسى (عليه‌السلام ) مربوط مى كنند كه از ديدگاه قرآن كريم اشتباهى بيش نيست (نساء: ١٥٧).

## - سرگذشت عيسى (عليه‌السلام )

پيروان اديان الهى به بركت اعتقادات دينى نسبت به وجود تاريخى فرستادگان خداوند از اطمينان و آرامش قلبى برخوردارند، ولى يكى از دغدغه هاى دانشمندان غير متدين به وجود تاريخى انبياء (عليه‌السلام ) مربوط مى شود، مورخ بزرگ مغرب زمين ، ويل دورانت تاريخچه ٢٠٠ سال تشكيك پيرامون وجود تاريخى حضرت عيسى (عليه‌السلام ) را چنين گزارش مى دهد:

آيا عيسى وجود داشته است ؟ آيا تاريخ زندگى بنيانگذار مسيحيت حاصل غم و اندوه مردم و تخيل و اميد آنان و در واقع افسانه اى مانند افسانه هاى خدايان مشركان نبوده است ؟ از مدتى پيش ، يعنى در قرن هجدهم ، به طور خصوصى درباره احتمال اسطوره بودن عيسى بحث مى كردند. دانشمندى به نام ولنى در كتاب ويرانه هاى امپراطورى به سال ١٧٩٠ همين شك را ابراز مى داشت . هنگامى كه ناپلئون در سال ١٨٠٨ با يك نويسنده نامدار آلمانى به نام ويلند ملاقات كرد، درباره سياست يا جنگ چيزى از او نپرسيد، بلكه سؤ ال كرد آيا وى به تاريخى بودن عيسى معتقد است يا نه ؟(٣٣)

به نقل متى و لوقا، عيسى در بيت لحم زاده شد. اين شهر در هشت كيلومترى اورشليم واقع شده است و حدود هزار سال قبل از ميلاد، داوود پادشاه در آن به دنيا آمده و بزرگ شده بود. سال ولادت حضرت عيسى (عليه‌السلام ) او تقريبا آغاز تاريخ ميلادى است ، ولى تعيين سال ولادت او به طور دقيق و قطعى ، دشوار مى نمايد و شايد چهار تا هشت سال قبل از مبداء تاريخ ميلادى بوده است . مادرش ، مريم نامزد نجارى از شهر ناصره به نام يوسف بود. داستان تولد عيسى در آغاز هر يك از انجيلهاى متى و لوقا آمده است . مرقس و يوحنا كه اين داستان را نياورده اند، از بيت لحم حرفى نمى زنند و فقط به ناصره اشاره مى كنند (مرقس ١:٩ و يوحنا ١:٤٥-٤٦، رك .:يوحنا ٧:٤٢). در انجيل متى مى خوانيم :

(١٨) اما ولادت عيسى مسيح چنين بود كه چون مادرش مريم به يوسف نامزد شده بود، قبل از آنكه با هم آيند او را از روح القدس حامله يافتند (١٩) و شوهرش يوسف چون كه مردى صالح بود، نخواست او را عبرت نمايد؛ پس اراده نمود او را به پنهانى رها كند (٢٠) اما چون او در اين چيزها تفكر مى كرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وى ظاهر شده گفت : ((اى يوسف پسر داود از گرفتن زن خويش مريم مترس زيرا كه آنچه در وى قرار گرفته است از روح القدس است (٢١) و او پسرى خواهد زائيد و نام او را عيسى خواهى نهاد زيرا كه او امت خويش را از گناهانشان خواهد رهانيد.)) (٢٢) و اين همه براى آن واقع شد تا كلامى كه خداوند به زبان نبى گفته بود تمام گردد (٢٣) كه اينك باكره آبستن شده ، پسرى خواهد زائيد و نام او را عمانوئيل خواهند خواند كه تفسيرش اين است : خدا با ما (٢٤) پس چون يوسف از خواب بيدار شد چنان كه فرشته خداوند بدو امر كرده بود به عمل آورد و زن خويش را گرفت (٢٥) و تا پسر نخستين خود را نزاييد، او را نشناخت و او را عيسى نام نهاد (متى ١:١٨-٢٥).

پس از تولد، نام يشوع بر او نهاد و معناى آن نجات خداست . يونانيان و روميان آن را به يسوس (Iesous ,Iesus) تبديل كردند و در زبان عربى عيسى شد.

از احوال حضرت عيسى در دوره بلوغ و آغاز جوانيش در اناجيل و روايات رسمى چيزى مذكور نيست . اينكه در حدود سى سالگى براى دريافت تعميد نزد حضرت يحيى (عليه‌السلام ) رفت ، نشان مى دهد كه احتمالا وى پيش از آن با فرقه اسنى و زاهدان آشنا بوده است .

در اناجيل ، ذكرى از برادران و خواهران عيسى به ميان آمده است . به عقيده مسيحيان كاتوليك و ارتدوكس ، مريم تا آخر عمر، باكره بود و در نتيجه ، محال است عيسى برادرانى به معناى دقيق كلمه داشته باشد. ايشان كلام انجيل را تاءويل مى كنند. ولى مسيحيان پروتستان به تفسير لفظى اين عبارات گرايش دارند و مى گويند: درست است كه عيسى از مريم باكره به دنيا آمد، ولى مريم و يوسف نجار پس از تولد وى ، زندگى زناشويى طبيعى داشته اند و از اين طريق ، فرزندانى براى ايشان به دنيا آمده اند. عبارتى از انجيل متى كه قبلا گذشت ، اين نظر را تاءييد مى كند.

قرآن مجيد به برخى از معجزات عيسى در كودكى ، از قبيل زنده كردن پرنده هايى كه از گل ساخته بود و سخن گفتن در گهواره ، اشاره مى كند. اين موارد در برخى انجيلهاى اپوكريفايى آمده است .

- يحياى تعميد دهنده

اندكى پيش از برانگيخته شدن حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام )، حضرت يحيى بن زكريا (عليه‌السلام )، پيامبر جوان و پرآوازه بنى اسرائيل در سرزمين يهوديه قيام كرد و به موعظه مردم پرداخت . اين پيامبر به مردم مى گفت : ((توبه كنيد، زيرا ملكوت آسمان نزديك است )) (متى ٣:٢، ١:٤، لوقا ٣:٣).

از ديدگاه بنى اسرائيل ، ملكوت آسمان گونه اى حكومت الهى بود كه آرمان مقدس آنان به شمار مى رفت . به همين دليل (به گفته اناجيل در موارد مختلف ) يحياى تعميد دهنده در دعوت خود موفقيت چشمگيرى به دست آورد و تاءثير عميقى بر مردم گذاشت به طورى كه همه طبقات اجتماعى ، گروه گروه ، نزد او مى آمدند و توبه مى كردند و وى آنان را غسل تعميد مى داد.

اندك اندك حضرت يحيى با هيروديس تيترارخ ، پادشاه فاسد و ستمگر ايالت جليل به مخالفت برخاست و پس از چندى به فرمان وى سر او را در زندان بريدند (متى ١٤:١-١٢، مرقس ٦:١٤-٢٩، لوقا ٩:٧-٩).

هنگامى كه حضرت عيسى خبر دستگيرى حضرت يحيى را شنيد، شهر خود، ناصره را ترك كرد و به شهر كفرناحوم در كنار درياچه جليل آمد.

(٢٣) و عيسى در تمام جليل مى گشت و در كنايس ايشان تعليم داده ، به بشارت ملكوت موعظه همى نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا مى داد (٢٤) و اسم او در تمام سوريه شهرت يافت و جميع مريضانى كه به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و ديوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند و ايشان را شفا بخشيد (٢٥) و گروهى بسيار از جليل و ديكاپولس و اورشليم و يهوديه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند (متى ٤:٢٣-٢٥، مرقس ١:١٤-١٥، لوقا ٤:١٤-١٥)

حضرت عيسى (عليه‌السلام ) نيز مانند حضرت يحيى (عليه‌السلام ) تا زمانى كه به عنوان يك پيامبر در مورد نزديك شدن ملكوت آسمان پيشگويى مى كرد، مشكلى با مردم نداشت و پذيرش پيام او چشمگير بود. بسيارى از كسانى كه به آن حضرت ايمان مى آوردند، يقين داشتند كه وى به زودى پادشاه يك آرمانشهر خدايى خواهد شد. رهبران يهود هنگامى با حضرت عيسى به مخالفت برخاستند كه مشاهده كردند وى آرزوى آنان براى قيام يك مسيح فاتح را برنمى آورد و از سوى ديگر او بر ضد ناهنجاريهاى اخلاقى و رفتارهاى ناپسند آنان به ستيز برخاسته است .عيسى مسيح (عليه‌السلام ) به تكرار، حضرت يحيى (عليه‌السلام ) را ستوده و در گفتگو با مخالفان خود با استناد به سيرت پسنديده آن پيامبر از نام نيك وى بهره برده است (متى ٢١:٢٣-٢٧، مرقس ١١:٢٧-٣٣، لوقا ٢٠:١-٨).

## - قيام عيسى (عليه‌السلام )

حضرت عيسى (عليه‌السلام ) دنباله كار حضرت يحيى (عليه‌السلام ) را گرفت و به مژده فرارسيدن ملكوت خداوند آغاز كرد. وى ارشاد و رهبرى مؤ منان و شاگردان را بر عهده گرفت و در كنيسه هاى نواحى مجاور به ايراد موعظه پرداخت . لوقا مى گويد: به جليل برگشت و در كنيسه ها به موعظه پرداخت :

روح خداوند بر من است زيرا كه مرا مسح كرد تا فقيران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شكسته دلان را شفا بخشم و اسيران را به رستگارى و كوران را به بينايى موعظه كنم و تا كوبيدگان را آزاد سازم (لوقا ٤:١٨).

هنگامى كه عيسى به سى سالگى رسيد، به بشارت دادن آغاز كرد. تعليم اساسى وى دو بخش داشت :

١. توبه كنيد؛ يعنى از گناه دست برداريد و به سوى خدا برگرديد؛

٢. ولايت و سرپرستى خدا (ملكوت آسمان ) را بر زندگى خود پذيرا شويد.

عيسى ، علاوه بر وعظ و تعليم ، امور زير را انجام مى داد:

١. اجراى معجزات و شفاى بيماران به قدرت خدا؛

٢. جنگ با شياطين و ديوان و راندن آنها؛

٣. بخشودن گناهان به نام خدا؛

٤. تسلى دادن بيماران ، ماتميان و بينوايان ؛

٥. همنشينى با گناهكاران ؛

٦. انتقاد شديد از بزرگان يهود و علماى شريعت ؛

٧. پيشگويى يك گرفتارى جهانى كه در آن پيروزى از آن خدا خواهد بود؛

٨. بنيانگذارى گروهى از شاگردان كه مانند او سلوك كنند و پيام او را به ديگران ابلاغ نمايند. اين گروه از دوازده شاگرد و ساير رسولان تشكيل شد.

## - عيساى انقلابى

با مطالعه اناجيل به آسانى مى توان دريافت كه حضرت عيسى (عليه‌السلام ) يك فرد انقلابى بوده و براى پيروز كردن ستمديدگان بر ستمكاران تلاش مى كرده است . البته نبايد فراموش كرد كه مسيحيان تقريبا از همان آغاز، پيوسته مى گفتند كه هدف وى مسائلى ملكوتى بوده و كشته شدن او براى كفاره شدن گناهان بشر اتفاق افتاده است . اين ديدگاه با اناجيل هماهنگى زيادى ندارد، ولى با نوشته هاى پولس موافق است . اينك نمونه هايى از كارهاى انقلابى و سياسى وى :

## -٦- نفوذ در تشكيلات دشمن

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) با آنكه بارها از پيروان خود خواسته بود خود را با او نزد مردم آشكار كنند، باز هم در مسير اهداف والاى رسالت به يك تن از شاگردان خويش اجازه داد تا به طور ناشناس در شوراى يهود (سنهدرين ) شركت كند. گر چه كسى نمى داند نقش اين شاگرد كه انكار ظاهرى حضرت مسيح (عليه‌السلام ) را ايجاب مى كرده است چه بوده ، اما طبيعى به نظر مى رسد كه او توطئه هاى شورا و خيانت يهوداى اسخريوطى را به آن حضرت گزارش داده باشد.

سرانجام هنگامى كه عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در ظاهر دستگير و مصلوب شد، در آن شرايط هراس انگيز كه همه شاگردان از ترس گريخته بودند، او نزد حاكم رفت و به ظاهر جسد عيسى مسيح (عليه‌السلام ) را از وى تحويل گرفت و آن را با تحليل زياد به خاك سپرد.

انجيل نويسان او را اين گونه معرفى كرده اند:

شخص دولتمند از اهل رامه ، يوسف نام كه او نيز از شاگردان عيسى بود (متى ٢٧:٥٧-٦٠).

يوسف نامى از اهل رامه كه مردى شريف از اعضاى شورا و نيز منتظر ملكوت خدا بود (مرقس ١٥:٤٣).

يوسف نامى از اهل شورا كه مردى نيكو و صالح بود كه در راءى و عمل ايشان مشاركت نداشت و از اهل رامه ، بلدى از بلاد يهود بود و انتظار ملكوت خدا را مى كشيد (لوقا ٢٣:٥٠-٥٣).

يوسف كه از اهل رامه و شاگرد عيسى بود، ليكن مخفى به سبب ترس يهود (يوحنا ١٩:٣٨).

## -٦- تعميد در خون

حضرت مسيح (عليه‌السلام ) در گفتارى شوق آميز واژه مقدس تعميد را براى بيان آرزوى شهادت در راه خدا - كه تعميد در خون است - به كار مى برد (مانند وضوى خون در ادبيات اسلامى ). همچنين در مرقس ‍ ١٠:٣٨-٣٩، تعميد به معناى شهادت آمده است . در اناجيل ، علاوه بر تعميد با آب ، تعميد با آتش و روح القدس نيز به چشم مى خورد (متى ٢:١١، مرقس ١:٨، لوقا ٣:١٦). تعبير صبغة الله در قرآن كريم (بقره ١٣٨) نيز به نظر گروهى از مفسران به معناى تعميد الهى است .

(٤٩) من آمده ام تا آتشى در زمين افروزم ، پس چه مى خواهم اگر الآن در گرفته است (٥٠) اما مرا تعميدى است كه بيابم و چه بسيار در تنگى هستم تا وقتى كه آن به سر آيد (٥١) آيا گمان مى بريد كه من آمده ام تا سلامتى بر زمين بخشم ، نى بلكه به شما مى گويم تفريق را (٥٢) زيرا بعد از اين پنج نفر كه در يك خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد (٥٣) پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس ‍ از خارسو مفارقت خواهند نمود (لوقا ١٢:٤٩-٥٣).

## -٦- صليب شهادت

مسيحيان به نشانه مصلوب شدن عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در راه گناهان بشر نشان صليبى به گردن مى آويزند. حضرت عيسى بارها به تاءكيد گفته است كه پيرو واقعى او كسى است كه صليب خود را بردارد و به دنبال او برود. از اين سخن مى توان به روشنى دريافت كه سابقه آويختن نشان صليب به دوران زندگى آن حضرت باز مى گردد و نبايد آن را نشانه مصلوب شدن او دانست . اين سنت بايد به ((انكار خويشتن )) و اعلام آمادگى براى شهادت در راه خدا تفسير شود. همان گونه كه مردم ايران در تظاهرات انقلاب اسلامى به نشانه آمادگى براى شهادت در راه خدا كفن مى پوشيدند. همچنين دعبل بن على خزاعى شاعر اهل بيت (عليه‌السلام )، در اشاره به جانبازيهاى خود، گفته است : ((من پنجاه سال است كه چوبه دارم را بر دوش دارم ، اما تاكنون كسى را نيافته ام كه مرا بر آن بياويزد.))(٣٤)

(٢٥) و هنگامى كه جمعى كثير همراه او مى رفتند روى گردانيده بديشان گفت : ((اگر كسى نزد من آيد و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران ، حتى جان خود را نيز دشمن ندارد، شاگرد من نمى تواند بود (٢٧) و هر كه صليب خود را برندارد و از عقب من نيايد نمى تواند شاگرد من گردد.)) (لوقا ١٤:٢٥-٢٧).

(٣٤) پس مردم را با شاگردان خود خوانده گفت : ((هر كه خواهد از عقب من آيد، خويشتن را انكار كند و صليب خود را برداشته مرا متابعت نمايد (٣٥) زيرا هر كه خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاك سازد و هر كه جان خود را به جهت من و انجيل بر باد دهد، آن را برهاند.)) (مرقس ‍ ٨:٣٤-٣٥، متى ١٠:٣٧-٣٩ و ١٦:٢٤-٢٦ ، لوقا ٩:٢٣-٢٥).

## -٦- شمشير به جاى سلامت

مردم آسايش طلب تصور نادرستى از مسيحاى موعود داشتند. حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) به منظور تصحيح انديشه هاى آنان ، هدف رسالت خويش را به روشنى اعلام كرد:

(٣٤) گمان مبريد كه آمده ام تا سلامتى بر زمين بگذارم ؛ نيامده ام تا سلامتى بگذارم بلكه شمشير را (٣٥) زيرا كه آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خويش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم (٣٦) و دشمنان شخص اهل خانه او خواهند بود (متى ١٠:٣٤-٣٦).

## -٦- دعوت به دفاع مسلحانه

هنگامى كه تعقيب و دستگيرى حضرت مسيح (عليه‌السلام ) قطعى و نزديك شد و دانست كه با وى همچون يك مجرم رفتار خواهند كرد، براى دفاع مسلحانه آخرين تلاش خود را كرد، اما پاسخ مساعدى نشيند:

(٣٦) پس به ايشان گفت : ((...كسى كه شمشير ندارد جامه خود را فروخته ، آن را بخرد (٣٧) زيرا به شما مى گويم كه اين نوشته (يعنى پيشگويى ) در من بايد به انجام رسد يعنى با گناهكاران محسوب شد زيرا هر چه در خصوص ‍ من است انقضا دارد (يعنى واقع مى شود).)) (٣٨) گفتند: ((اى خداوند اينك دو شمشير.)) به ايشان گفت : ((كافى است .)) (لوقا ٢٢:٣٦-٣٨).

از آنجا كه ياران عيسى به سبب تصور نادرست خود از مسيحاى موعود براى او خطرى احساس نمى كردند، فرمان مؤ كد وى را براى خريدن شمشير جدى نگرفتند. اما هنگامى كه ((جمعى كثير با شمشيرها و چوبها)) به او هجوم آوردند، آنان هم به اهميت حمل سلاح پى مى بردند. ولى به علت فقدان آمادگى قبلى ، استفاده از شمشير در آن وضعيت بحرانى بى نتيجه بود و موجب قصاص مى گرديد. از اين رو، حضرت مسيح (عليه‌السلام ) در آن شرايط آنان را از اين كار منع كرد:(٣٥)

(٥١) ناگاه يكى از همراهان عيسى (=شمعون پطرس ) دست آورده ، شمشير خود را از غلاف كشيده ، بر غلام رئيس كهنه زد و گوشش را از تن جدا كرد (٥٢) آنگاه عيسى وى را گفت : ((شمشير خود را غلاف كن زيرا هر كه شمشير گيرد به شمشير هلاك شود.)) (متى ٢٦:٥١-٥٢، مرقس ‍ ١٤:٤٧، لوقا ٢٢:٥٠-٥١، يوحنا ١٨:١٠-١١).

## -٦- تحقير پادشاه

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) هيرود پادشاه منطقه جليل را روباه ناميد و از ستمگرى و سنگدلى او كه قاتل حضرت يحيى (عليه‌السلام ) بود، هيچ باك و پروايى نداشت :

(٣١) در همان روز چند نفر از فريسيان آمده ، به وى گفتند: ((دور شو و از اينجا برو زيرا كه هيروديس مى خواهد تو را به قتل رساند.)) (٣٢) ايشان را گفت : ((برويد و به آن روباه گوييد اينك امروز و فردا ديوها را (از ديوانگان ) بيرون مى كنم و مريضان را صحت مى بخشم و در روز سيم (در انجام وظيفه ) كامل خواهم شد (٣٣) ليكن مى بايد امروز و فردا و پس فردا (براى انجام رسالت ) راه مى روم زيرا كه محال است نبيى بيرون از اورشليم كشته شود.)) (لوقا ١٣:٣١-٣٣).

برخورد حضرت مسيح (عليه‌السلام ) با پادشاه ايالت جليل چنين بود. ولى پس از وى پولس اطاعت از فرمانروايان را توصيه كرد:

(١) هر شخص مطيع قدرتهاى برتر بشود زيرا كه قدرتى جز از خدا نيست و آنهايى كه هست از جانب خدا مرتب شده است (٢) حتى هر كه با قدرت مقاومت نمايد، مقاومت با ترتيب خدا نموده باشد و هر كه مقاومت كند، بر خود آورد (٣) زيرا از حكام عمل نيكو را خوفى نيست ، بلكه عمل بد را. پس اگر مى خواهى كه از آن قدرت ترسان نشوى ، نيكويى كن كه از او تحسين خواهى يافت (٤) زيرا خادم خداست براى تو به نيكويى ، ليكن هرگاه بدى كنى بترس ؛ چون كه شمشير را عبث برنمى دارد؛ زيرا او خادم خداست وبا غضب ، انتقام از بدكاران مى كشد (٥) لهذا لازم است كه مطيع او شوى نه به سبب غضب فقط به سبب ضمير خود نيز (٦) زيرا كه به اين سبب باج نيز مى دهيد؛ چون كه خدام خدا و مواظب در همين امر هستند (٧) پس حق هر كس را به او ادا كنيد: باج را به مستحق جزيه و ترس را به مستحق جزيه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت (رساله پولس رسول به روميان ١٣:١-٧).

## -٦- خدا و قيصر

گفته مى شود كه در اناجيل آمده است : ((كار قيصر را به قيصر واگذاريد و كار خدا را به خدا.)) بايد دانست كه (اولا) عبارت مذكور در اناجيل به اين شكل است : ((مال قيصر را به قيصر رد كنيد و مال خدا را به خدا))، (ثانيا) اين سخن به چيزى دلالت نمى كند، زيرا حضرت مسيح (عليه‌السلام ) هنگام گفتن آن در شرايط تقيه بوده است :

(٢٠) و مراقب او بوده ، جاسوسان فرستادند كه خود را صالح مى نمودند تا سخنى از او گرفته ، او را به حكم و قدرت والى بسپارند (٢١) پس از او سؤ ال نموده گفتند: ((اى استاد مى دانيم كه تو را به راستى سخن مى رانى و تعليم مى دهى و از كسى رودارى نمى كنى ، بلكه طريق خدا را به صدق مى آموزى (٢٢) آيا بر ما جايز هست كه جزيه به قيصر بدهيم يا نه ؟ (٢٣) او چون مكر ايشان را درك كرد بديشان گفت : ((مرا براى چه امتحان مى كنيد؟)) (٢٤) دينارى به من نشان دهيد (آنان دينارى را نزد او آوردند و او پرسيد) صورت و رقمش از كيست ؟)) ايشان در جواب گفتند: ((از قيصر است .)) (٢٥) او به ايشان گفت : ((پس مال قيصر را به قيصر رد كنيد و مال خدا را به خدا.)) (٢٦) پس چون نتوانستند او را به سخنى در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ، ساكت ماندند (لوقا ٢٠:٢٠-٢٦، متى ٢٢:١٥-٢٢، مرقس ١٢:١٣-١٧).

## -٦- ستيز با دين به دنيا فروشان

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) رهبران دينى خودپسند، رياكار و دنياپرست را به شدت سرزنش مى كرد. همين امر آنان را برانگيخت تا براى نابودى آن حضرت توطئه و اقدام كنند. برخى از سخنان او در اين باب چنين است :

((...(١٣) واى بر شما اى كاتبان و فريسيان رياكار كه در ملكوت آسمان را به روى مردم مى بنديد زيرا خود داخل آن نمى شويد و داخل شوندگان را از دخول مانع مى شويد (١٤) واى بر شما اى كاتبان و فريسيان رياكار زيرا خانه هاى بيوه زنان را مى بلعيد و از روى ريا نماز را طويل مى كنيد؛ از آن رو عذاب شديدتر خواهيد يافت (١٥) واى بر شما اى كاتبان و فريسيان رياكار زيرا كه بر و بحر را مى گرديد تا مريدى پيدا كنيد و چون پيدا شد او را دو مرتبه پست تر از خود پسر جهنم مى سازيد...(٢٩) واى بر شما اى كاتبان و فريسيان رياكار كه قبرهاى انبيا را بنا مى كنيد و مدفنهاى صادقان را زينت مى دهيد (٣٠) و مى گوييد اگر در ايام پدران خود مى بوديم ، در ريختن خون انبيا با ايشان شريك نمى شديم (٣١) پس بر خود شهادت مى دهيد كه فرزندان قاتلان انبيا هستيد، پس شما پيمانه پدران خود را لبريز كنيد (٣٣) اى ماران و افعى زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهيد كرد...)) (متى ٢٣:١-٣٦، لوقا ١١:٣٩-٥٤).

## -٦- نمايش قدرت

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) گفت :

(٢٧) ((زيرا كه پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خويش به اتفاق ملائكه خود و در آن وقت هر كسى را موافق اعمالش جزا خواهد داد (٢٨) هر آينه به شما مى گويم كه بعضى در اينجا حاضرند كه تا پسر انسان را نبينند كه در ملكوت خود مى آيد ذائقه موت را نخواهند چشيد.)) (متى ١٦:٢٧-٢٨، مرقس ٩:١، لوقا ٩:٢٦-٢٧).

سرانجام آن حضرت در واپسين روزهاى زندگى خود در ميان استقبال پرشور منتظران ملكوت آسمانى در حالى كه بر كوه الاغى سوار بود وارد شهر قدس شد. از جمله شعارهايى كه در آن جمع به گوش مى رسيد، اين بود: ((مبارك باد پادشاه اسرائيل كه به اسم خداوند مى آيد.))

(٣٩) آنگاه بعضى از فريسيان از ميان بدو گفتند: ((اى استاد شاگردان خود را نهيب نما.)) (٤٠) او در جواب ايشان گفت : ((به شما مى گويم اگر اينها ساكت شوند هر آينه سنگها به صدا آيند.)) (لوقا ١٩:٣٩-٤٠).

وى با شكوه و جلال فراوان به معبد پا نهاد و آن مكان مقدس را از كسانى كه به خريد و فروش مشغول بودند، پاكسازى كرد. شايد برخى مردم انتظار داشتند مسيحاى موعود بر اسب سوار شود و تخت پادشاهان ستمكار را واژگون سازد، اما تنها كارى كه حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در آن شرايط انجام داد اين بود كه بر كره الاغى عاريتى سوار شد و پس از ورود به معبد، ((تختهاى صرافان و كرسيهاى كبوتر فروشان را واژگون ساخت )) (متى ٢١، مرقس ١١، لوقا ١٩ و يوحنا ١٢).

در واقع حضرت مسيح (عليه‌السلام ) با كار خود جامعه بنى اسرائيل را آزمايش كرد و پس از مشاهده مخالفت آشكار فريسيان با اقدامات اصلاحى او در معبد، دانست كه شرايط براى انقلاب فراهم نيست . از اين رو، پس از عتاب فراوان ، شهر قدس را مخاطب قرار داد و گفت :

(٣٧) ((اى اورشليم ، اورشليم ، قاتل انبيا و سنگسار كننده مرسلان خود، چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع كنم ، مثل مرغى كه جوجه هاى خود را زير بال خود جمع مى كند و نخواستيد (٣٨) اينك خانه شما براى شما ويران گذارده مى شود (٣٩) زيرا به شما مى گويم از اين پس مرا نخواهيد ديد تا بگوييد مبارك است او كه به نام خداوند مى آيد.)) (متى ٢٣:٣٧-٣٩، لوقا ١٣:٣٤-٣٥).

## ١٠-٦- تكميل تورات

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در موعظه بر روى كوه ، رسالت خود را چنين شرح داد:

(١٧) گمان مبريد كه آمده ام تا تورات يا صحف انبيا را باطل سازم ، نيامده ام تا باطل بنمايم ، بلكه تا تمام كنم (١٨) زيرا هر آينه به شما مى گويم تا آسمان و زمين زايل نشود همزه اى با نقطه اى از تورات هرگز زايل نخواهد شد، تا همه واقع شود (١٩) پس هر كه يكى از اين احكام كوچكترين (يعنى جزئى ترين حكم تورات ) را بشكند و به مردم چنين تعليم دهد، در ملكوت آسمان كمترين شمرده خواهد شد؛ اما هر كه به عمل آورد و تعليم نمايد او در ملكوت آسمان بزرگ خواندهم خواهد شد...(٣٨) شنيده ايد كه گفته شده است چشمى به چشمى و دندانى به دندانى (٣٩) ليكن من به شما مى گويم با شرير مقاومت مكنيد، بلكه هر كه به رخساره راست تو طپانچه زند ديگرى را نيز به سوى او بگردان ...)) (متى ٥:١٧-٤٨).

برخى از افراد عبارت فوق را به معناى تسليم در برابر ستمكاران و پذيرش ‍ ستم آنان دانسته اند، اما مى توان گفت كه اين سخن يك توصيه اخلاقى مبالغه آميز است و تنها به عفو و بخشايش در امور شخصى دلالت مى كند. دستورهاى اكيد و فراوانى مانند آن ، مبنى بر صبر و عفو بدكاران و سلام دادن به افراد بى فرهنگ و بزرگوارى ورزيدن برابر ناهنجاريهاى ايشان در قرآن مجيد و احاديث اسلامى يافت مى شود و سيره اولياى الهى بر آن گواهى مى دهد.(٣٦)

حضرت اميرالمؤ منين على (عليه‌السلام ) يكى از صفات پسنديده انسان تقواپيشه را اين مى داند كه از كسى كه به او ستم روا داشته ، گذشت مى كند: يعفو عمن ظلمه و يعطى من حرمه و يصل من قطعه .(٣٧) همچنين آن حضرت در نامه به امام حسن مجتبى (عليه‌السلام ) به امورى از اين قبيل سفارش مى كند و مى افزايد: ((نبايد اين دستور العمل را در غير مورد آن ، يا نسبت به كسى كه شايسته آن نيست ، اجرا كرد.)) (٣٨) در روايتى نيز مى خوانيم كه امام جعفر صادق (عليه‌السلام ) همين عبارت مربوط به طپانچه زدن را به حضرت مسيح (عليه‌السلام ) است . (٣٩)در موردى ديگر از انجيل مى خوانيم :

(٢١) آنگاه پطرس نزد او آمده ، گفت : ((خداوندا چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، مى بايد او را آمرزيد آيا تا هفت مرتبه ؟)) (٢٢) عيسى بدو گفت : ((تو را نمى گويم تا هفت مرتبه ، بلكه تا هفتاد هفت (٧٠٧) مرتبه )) (متى ١٨:٢١-٢٢، لوقا ١٧:٣-٤).

به گفته يوحنا، هنگامى كه حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) را دستگير كردند، يكى از دشمنان به او طپانچه زد. آن حضرت فورا اعتراض كرد و گفت : ((براى چه مى زنى ؟)) (يوحنا ١٨:٢٢-٢٣).

همچنين ، با آنكه حضرت مسيح (عليه‌السلام ) عدم مقاومت در برابر شرير را توصيه كرده ، شاگردان و پيروان وى اين سفارش را مربوط به امور شخصى مى دانستند و در برابر زورگويان كاملا مقاومت مى كردند (شرح اين مقاومتها در كتاب اعمال رسولان آمده است ). آنان براى اينكه بتوانند در برابر پادشاهان و دشمنان دين ايستادگى كنند به درگاه الهى چنين دعا كردند:

(٢٤) ((خداوندا، تو آن خدا هستى كه آسمان و زمين و دريا و آنچه را در آنهاست آفريدى ... (٢٧) زيرا كه فى الواقع بر بنده قدوس تو عيسى كه او را مسح كردى ، هيروديس و پنطيوس پيلاطس با امتها و قومهاى اسرائيل با هم جمع شدند (٢٨) تا آنچه را كه دست و راءى تو از قبل مقدر فرموده بود، بجا آورند (٢٩) الآن اى خداوند به تهديدات ايشان نظر كن و غلامان خود را عطا فرما تا به دليرى تمام به كلام تو سخن گويند.)) (اعمال رسولان ٤:٢٤-٢٩).

هنگامى كه بزرگان يهود ديدند تعاليم عيسى منافع آنان را مورد تهديد قرار مى دهد، براى كشتن او توطئه كردند. يكى از شاگردان او به نام يهوداى اسخريوطى به وى خيانت كرد. آنگاه عيسى كه به اتهام توطئه براندازى حكومت استعمارى روم ، تحت تعقيب قرار گرفته بود، به مقامات رومى سپرده شد. به نوشته اناجيل ، وى در آخرين شب زندگى ، عشاى ربانى را با شاگردان خود صرف نظر كرد. پس از شام آخر، مقامات رومى او را دستگير كردند و به محكمه بردند و در آنجا به اعدام محكوم شد.

طبق تعليم اناجيل ، عيسى مصلوب شد، روى صليب مرد و او را دفن كردند. پس از سه روز، خدا او را از مرگ برخيزاند. وى چندين بار براى شاگردان خود ظاهر شد، سپس به آسمان رفت . در روز عيد گلريزان (پنحاهه ، پنطيكاست ) روح القدس در رسولان حلول كرد و پس از ايشان جماعتى را پديد آورد كه در طى قرون و اعصار، رسالت عيسى (عليه‌السلام ) را به دوش داشتند و چون او عمل مى كردند.

. رسولان

حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در آغاز قيام خويش ، يارانى را برگزيد تا به نشر دعوت وى كمك كنند. اين موضوع در پايان سوره صف آمده است و در اناجيل مى خوانيم :

(١٨) و چون عيسى به كناره درياى جليل مى خراميد، دو برادر يعنى شمعون مسمى به ((پطرس )) و برادرش اندرياس را ديد كه دامى در دريا مى اندازد؛ زيرا صياد بودند (١٩) بديشان گفت : ((از عقب من آييد تا شما را صياد مردم گردانم )) (٢٠) در ساعت دامها را گذارده ، از عقب او روانه شدند (متى ٤:١٨-٢٠؛ مرقس ١:١٦-١٨).

اين ياران را معمولا ((شاگردان )) عيسى مى نامند. او دوازده تن از آنان را برگزيد و آنان را ((رسول )) ناميد (لوقا ٦:١٣). قرآن مجيد رسولان حضرت عيسى (عليه‌السلام ) را ((حوارى )) مى نامد كه در زبان حبشى به همين معنى است . او مى خواست هنگامى كه پيروزمندانه بر كرسى جلال مى نشيند، آنان نيز بر دوازده كرسى بنشيند و بر دوازده بسط بنى اسرائيل داورى كنند (متى ١٩:٢٨).

نام دوازده رسول حضرت عيسى (عليه‌السلام ) در اناجيل (متى ١٠:٢-٤؛ مرقس ٣:١٦-١٩؛ لوقا ٦:١٤-١٦؛ اعمال رسولان ١:١٣) از اين قرار است .

١. شمعون (پطرس )؛

٢. اندرياس (برادر پطرس )؛

٣. يعقوب (پسر زجبدى )؛

٤. يوحنا (برادر يعقوب )؛

٥. فيلپس ؛

٦. برتولما؛

٧. توما؛

٨. متى ؛

٩. يعقوب (پسر حلفى )؛

١٠. تدى (به گفته لوقا: يهودا برادر يعقوب )؛

١١. شمعون غيور؛

١٢. يهوداى اسخريوطى .

به گفته اناجيل ، همان طور كه عيسى پيشگويى كرده بود، همه رسولان در مورد او لغزش خوردند و هنگام دستگيرى وى ، او را رها كردند و گريختند. يهوداى اسخريوطى نيز قبلا با مراجعه به بزرگان يهود، براى كمك به دستگيرى عيسى اعلام آمادگى كرده بود و به همين منظور، وى را به آنان نشان داد و در مقابل آن پولى گرفت . پس از رفتن حضرت عيسى ، يازده رسول ديگر با انتخاب فردى به نام ((مقياس ))به جاى يهوداى اسخريوطى ، عدد دوازده را كامل كردند (اعمال رسولان ١:١٥ - ٢٦).

بزرگترين رسول شمعون است كه حضرت عيسى (عليه‌السلام ) وى را ((پطرس ))يعنى ((صخره ))ناميد و او را سنگ زير بناى كليسا يعنى جامعه مسيحيت قرار داد:

(١٨) ((و من نيز تو را مى گويم كه تويى پطرس و بر اين صخره ، كليساى خود را بنا مى كنم و ابواب جهنم بر آن استيلا نخواهد يافت (١٨) و كليدهاى ملكوت آسمان را به تو مى سپارم و آنچه در زمين ببندى ، در آسمان بسته گردد و آنچه در زمين گشايى ، در آسمان كشاده شود.))(متى ١٦: ١٨ - ١٩؛ ٢١: ١٥ - ١٩).

يوحنا در خردسالى رسول شده (يوحنا ١٣:٢٣ - ٢٥ و ٢١: ٢٠) و به عقيده مسيحيان ، انجيل خود را در سن پيرى ، در پايان قرن اول نوشته است . متاى رسول نيز يكى از اناجيل را نوشته است . همچنين برخى از رساله هاى عهد جديد به پطرس يوحنا و رسولان ديگر منسوب شده است . چندين انجيل و رساله اپوكريفايى را به رسولان نسبت داده اند و بعضى از جوامع مسيحى سابقه كليساى خود را به برخى از رسولان مى رسانند.

با آنكه حضرت عيسى (عليه‌السلام ) پطرس را به جانشينى خود برگزيده بود، رسول ديگرى به نام ((پولس ))عملا موقعيت بهترى پيدا كرد و معمار مسيحيت كنونى شد. نام اين شخص در آغاز، ((شاؤ ول ))بود كه از نامهاى عبرى است و تلفظ يونانى آن ((ستولس ))مى شود .او پس از قبول مسيحيت ، نام خود با به ((پولس )) تغيير داد كه ترجمه يونانى واژه ((شاؤ ول ))و به معناى ((كوچك ))است .

وى با آنكه يك يهود متعصب بود، تابعيت رومى داشت و پس از رفتن حضرت عيسى (عليه‌السلام )، به آزار مسيحيان مشغول بود تا اينكه مدعى شد هنگامى كه براى دستگيرى برخى مسيحيان از شهر قدس به دمشق مى رفته است ، نور عيسى را در راه ديده و به دستور او مسيحى شده است (اعمال رسولان ٩: ١ - ٣١).

پولس با شور و نشاط فراوان به تبليغ مسيحيت آغاز كرد و در اين راه بسيار رنج كشيد. او كه مدعى رسالت از جانب حضرت مسيح بود، به مناطق مختلف سفر كرد و مسيحيت را به اطراف درياى مديترانه گسترش داد. رساله هايى نيز به تازه مسيحيان آن مناطق نوشت و به آنان رهنمود داد. برخى از اين رساله ها در كتاب عهد جديد گرد آمده است .

انديشه هاى تازه پولس ميان رسولان تنش مى آفريد و درگيريهاى وى با پطرس و ساير رسولان ، در كتاب اعمال رسولان و رساله هاى خود او منعكس شده است . وى مى نويسد: ((اما چون پطرس به انطاكيه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم ؛ زيرا كه مستوجب ملامت بود.))(رساله به غلاطيان ٢: ١١).

پولس هنگام برشمردن فضائل خويش و خطرهايى كه در راه تبليغ مسيحيت بر خود هموار كرده است ، به ((برادران كذبه ))اشاره مى كند و مقصود او رسولانى است كه با انديشه هاى او مخالفت مى كرده اند:

(٢٢) آيا عبرانى هستند، من نيز هستم . اسرائيلى هستند، من نيز هستم . از ذريت ابراهيم هستند، من نيز مى باشم (٢٣) آيا خدام مسيح هستند، چون ديوانه حرف مى زنم من بيشتر هستم . در محنتها افزونتر، در تازيانه ها زيادتر، در زندانها بيشتر، در مرگها مكرر (٢٤) از يهوديان پنج مرتبه ، از چهل يك كم ، تازيانه خوردم (٢٥) سه مرتبه مرا چوب زدند، يك دفعه سنگسار شدم ، سه كرت شكسته كشتى شدم ، شبانه روزى در دريا به سر بردم (٢٦) در سفرها بارها، در خطرهاى نهرها، در خطرهاى دزدان ، در خطرهاى از قوم خود، در خطرها از امتها، در خطرها در شهر، در خطرها در بيابان ، در خطرها در دريا، در خطرها در ميان برادران كذبه (٢٧) در محنت و مشقت ، در بيخوابيها بارها، در گرسنگى و تشنگى ، در روزها بارها، در سرما و عريانى (٢٨) بدون آنچه علاوه بر اينهاست ، آن بارى كه هر روزه بر من است يعنى انديشه براى همه كليساها (٢٩) كيست ضعيف كه من ضعيف كه من ضعيف نمى شوم ؟ كه لغزش مى خورد كه من نمى سوزم (٣٠) اگر فخر مى بايد كرد، آنچه به ضعف من تعلق دارد، فخر مى كنم (٣١) خدا و پدر عيسى مسيح مسيح خداوند كه تا به ابد متبارك است ، مى داند كه دروغ نمى گويد (٣٢) در دمشق ، والى حارث پادشاه ، شهر دمشقيان را براى گرفتن من محافظت مى نمود (٣٣) و مرا از دريچه اى در زنبيلى از باره قلعه پايين كردند و از دستهاى وى رستم (رساله دوم به قرنتيان ١١: ٢٢ - ٣٣).

گفته مى شود كه پولس در حدود سالهاى ٦٤ - ٦٧ در رم درگذشته است . از نظر مسيحيان جمعى از رسولان مانند پطرس و پولس شهيد شده اند. آرامگاه پطرس در تپه واتيكان شهر رم بسيار اهميت دارد و از دير باز مركز مسيحيت كاتوليك بوده است . كليساى ((سنت پيتر))و كاخها و باغهاى اطراف آن از زيباترين آثار هنرى جهان است . در كتابهاى تاريخى مستقل هيچ چيز درباره رسولان يافت نمى شود.

## - پايه گذارى كليسا

هر يك از چهار انجيل زندگينامه و مقدارى از سخنان حضرت عيسى (عليه‌السلام ) را مى آوردند، ولى عمده اهتام آنها به پيام رسانى آن حضرت مربوط مى شود. همچنين داستان مصلوب شدن وى در پايان هر چهار انجيل آمده است . به طورى كه از اناجيل به دست مى آيد، آن حضرت زاهدى پرشور بود كه براى اصلاح جامعه پوسيده و فرسوده فلسطين در عصر خود برنامه گسترده اى داشت و براى اجراى آن نهايت سعى و كوشش ‍ را به عمل آورد، ولى موفقيت وى در آن زمان بسيار ناچيز بود. اما به خاطر پايه گذارى كليسا يعنى جامعه مسيحى كه از چند شاگرد تشكيل شده بود، پس از رفتن وى و با گذشت ساليان دراز،اندك اندك دينى كه به وى منسوب بود، پاگرفت . از نظر تاريخ نگاران نقش پولس كه پس از وى مسيحى شد، در ترويج مسيحيت بسيار مهم است . ولى مسيحيان نقش روح القدس را در اين كار مهم مى دانند.

جامعه مسيحيت كه توصيف آن در كتاب عهد جديد آمده است ، كليساى رسولان ناميده مى شود و مقصود از آن ، جامعه رسولان و نسل اول مسيحيت است . اين جامعه از نظر زمانى به تقريب ، فاصله سالهاى ٣٠ تا ١٠٠، يعنى از عيد گلريزان تا تدوين آخرين بخش كتاب مقدس را در بر مى گيرد.

جامعه مسيحى نخستين اين گونه بود:

(٤٢) (تازه مسيحيان ) در تعليم رسولان و مشاركت ايشان و شكستن نان و دعاها مواظبت مى نمودند (٤٣) همه خلق ترسيدند و معجزات و علامات بسيار از دست رسولان صادر مى گشت (٤٤) همه ايمانداران با هم مى زيستند و در همه چيز شريك مى بودند (٤٥) و املاك و اموال خود را فروخته ، آنها را به هر كس به قدر احتياجش تقسيم مى كردند (٤٦) هر روزه در هيكل به يك دل پيوسته مى بودند و در خانه ها نان را پاره مى كردند و خوراك به خوشى و ساده دلى مى خوردند (٤٧) و خدا را حمد مى گفتند و نزد تمامى خلق عزيز مى گشتند (اعمال رسولان ٢:٤٢- ٤٧).

اين عزت با گذشت زمان ، نخست از جانب يهود و سپس از جانب امپراطورى روم به دشمنى مبدل شد.

در اورشليم جامعه اى از مسيحيان يهودى الاصل به رهبرى يعقوب رسول پايه گذارى شد و تعداد افراد آن در همان شهر و سپس در ساير مناطق فلسطين گسترش يافت . فرستادگانى نيز مانند پولس و برنابا بشارت را به اقوام غيريهودى رساندند. به دنبال اين قضيه ، نخستين مورد از مشكلاتى كه پيش روى كليسا قرار داشت ، پديد آمد و اين سؤ ال مطرح شد كه آيا بت پرستان تازه مسيحى ، پيش از آنكه به مسيحيت پذيرفته شوند، بايد به دين و شريعت يهودى گردن نهند يا خير؟ عقيده پولس كه مورد قبول پطرس و يعقوب نيز واقع شد، اين بود كه خدا عيسى را از مردگان برخيزاند و با اين عمل راه براى دوره جديدى از نجات گشوده شد و بر اين اساس مسيحيان از اين پس به پيروى از شرع يهود ملزم نيستند.

آنگاه مسيحى شدن بت پرستان به بركت تبليغ و تبشير رسولان در همه مناطق امپراطورى روم افزايش يافت و افرادى كه از غيريهوديت به مسيحيت راه يافته بودند، در كليساى مسيحى اكثريت يافتند. جوامع كوچك مؤ منان نيز در شهرهاى امپراطورى از سوريه تا مصر و پس از آن در آناتولى و يونان و سرانجام در ايتاليا به وجود آمدند. بر اساس منقولات سنتى ، پطرس نخست در اورشليم ، سپس در انطاكيه و سرانجام در رم به رهبرى جامعه رسولان برگزيده شد و اعدام وى در عهد نرون در شهر رم رخ داد.

## - كتاب مقدس

كتاب مقدس مسيحيان دو بخش دارد: عهد جديد و عهد عتيق . علت اين نامگذارى آن است كه مسيحيان معتقدند خدا با انسان دو پيمان بسته است : يكى پيمان كهن ، به وسيله پيامبران پيش از عيسى مسيح . در اين پيمان مرتبه اى از نجات از طريق وعد، و عيد، قانون و شريعت به دست مى آيد. ديگرى پيمان نو، توسط خداى متجلى يعنى عيسى مسيح . در پيمان نو نجات از طريق محبت حاصل مى شود. به اين معنا كه طبق اعتقاد آنان ، خداى پسر به شكل انسان مجسم مى شود، گناهان بشر را برخود مى گيرد و با تحمل رنج صليب ، كفاره گناهان مى شود. تا آنجا كه تاريخ نشان مى دهد، اين عقيده ، با وجود دورى آن از عقل و منطق ، زيربناى مسيحيت بوده است . در انجيل يوحنا چنين مى خوانيم :

(١٦) زيرا خداوند جهان را اين قدر محبت نمود كه پسر يگانه خود را داد تا هر كه به او ايمان آورد هلاك نگردد، بلكه حيات جاودانى يابد (١٧) زيرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داورى كند بلكه تا به وسيله او جهان نجات يابد (يوحنا ٣:١٦ - ١٧).

آن قسمت از كتاب مقدس كه درباره پيمان كهن سخن مى گويد عهد عتيق ، و آن قسمت كه درباره پيمان نو سخن مى گويد عهد جديد ناميده مى شود.

در حقيقت عهد عتيق كتاب آسمانى يهوديان است كه مسيحيان براى آن احترام قائل شده ، آن را در آغاز خود قرار داده اند.

عهد جديد به زبان يونانى نگارش يافته است . چهار انجيل در آغاز عهد جديد وجود دارد. كلمه ((انجيل )) در زبان يونانى به معناى مژده است : مژده به فرا رسيده ملكوت آسمان يا پيمان تازه .

تمام عهد جديد مورد قبول همه مسيحيان است و اپوكريفا بين آنها وجود ندارد. البته كتابهاى اپوكريفايى عهد جديد از اپوكريفاى عهد عتيق بيشتر بوده است ؛ اما در همان دو سه قرن نخست ، مسيحيان اندك اندك بر كتابهاى موجود عهد جديد اتفاق كرده اند.

ترجمه هاى بسيار زيادى از كتاب مقدس به زبانهاى گوناگون انجام گرفته است و سازمانهاى متعددى مخصوص انتشار آنها در سراسر جهان وجود دارد. از جمله آنها انجمن كتب مقدسه است كه در سال ١٨٠٦ در لندن تاءسيس شد و شعبه هايى در بيشتر كشورها دارد.(٤٠)

مجمع كتابهاى عهد عتيق و عهد جديد ٦٦ كتاب است : عهد عتيق ٣٩ كتاب است كه فهرست آنها در بخش يهوديت گذشت و عهد جديد ٢٧ كتاب است كه از نظر موضوع به چهار بخش تقسيم مى شوند:

١. اناجيل ؛

٢. اعمال رسولان ؛

٣. نامه هاى رسولان ؛

٤. مكاشفه .

## - ٩- اناجيل

گروه زيادى از ياران و پيروان حضرت عيسى (عليه‌السلام ) به نوشتن سيره آن حضرت اقدام كردند و نوشته هايى به وجود آوردند كه بعدا انجيل خوانده شد. اندك اندك چهار انجيل از اين انجيلها رسميت يافت و اناجيل ديگر متروك شد.(٤١)

نويسندگان انجيل اول و انجيل چهارم از حورايون و نويسندگان دو انجيل ديگر از حورايون حواريون معرفى مى شوند.

ميان سه انجيل اول هماهنگى وجود دارد و به اين دليل آنها را اناجيل همنوا مى نامند.

اين بخش مشتمل بر ٤ انجيل است :

١. انجيل متى (سيره و مواعظ مسيح با اشاره به پيشگوييهاى عهد عتيق )؛

٢. انجيل مرقس (قديمترين و كوتاهترين كتاب سيره و مواعظ مسيح )؛

٣. انجيل لوقا (سيره و مواعظ مسيح با تكيه بر جزئيات )؛

٤. انجيل يوحنا( متاءخرترين كتاب سيره و مواعظ مسيح با تاءكيد بر مافوق بشر بودن او).

## -٩- اعمال رسولان

در قرن اول ، كتابهاى زيادى پيرامون سيره رسولان مسيحيت نوشته شد، اما تنها يكى از آنها رسميت يافت .

اين بخش تنها مشتمل بر يك كتاب است به نام :

اعمال رسولان (نوشته لوقا، مؤ لف سومين انجيل در شرح حال رسولان بويژه پولس ).

## -٩- نامه هاى رسولان

برخى از رسولان مسيحيت نامه هايى به جوامع و افراد مسيحى عصر خود نوشته اند. آن نامه ها اندك اندك اهميت پيدا كرد و به عهد جديد راه يافت . سيزده نامه از پولس است كه در آنها رهنمودها، ادعاها و مشاجرات خود را نوشته است . نويسنده نامه چهاردهم نامعلوم و نويسنده نامه پانزدهم شخصى به نام يعقوب است (وى به مكتب پولس انتقاد مى كند). نامه هاى بعدى به دو تن از حواريون به نامهاى پطرس و يوحنا نسبت داده مى شود و نويسنده آخرين نامه فردى به نام يهود است .

اين بخش مشتمل بر ٢١ نامه است :(مردم روم )؛

١. رساله پولس رسول به روميان

٢. رساله اول پولس رسول به قرنتيان (مردم قرنتس )؛

٣. رساله دوم پولس رسول به قرنتيان (مردم قرنتس )؛

٤. رساله پولس رسول به غلاطيان (مردم غلاطيه )؛

٥. رساله پولس رسول به افسسيان (مردم افسس )؛

٦. رساله پولس رسول به افسسيان (مردم افسس )؛

٧. رساله پولس رسول به كولسيان (مردم كولسى )؛

٨. رساله اول پولس رسول به تسالونيكيان (مردم تسالونيكى )؛

٩. رساله دوم پولس رسول به تسالونيكيان (مردم تسالونيكى )؛

١٠. رساله اول پولس رسول به تيركمان (نام شخص )؛

١١. رساله پولس رسول به تيموتاءوس (نام شخص )؛

١٢. رساله پولس رسول به تيطس (نام شخص )؛

١٣. رساله پولس رسول به فليمون (نام شخص )؛

١٤. رساله به عبرانيان (نامه پولس يا فردى ديگر به يهوديان )؛

١٥. رساله يعقوب (براى عموم مسيحيان )؛

١٦. رساله اول پطرس (براى عموم مسيحيان )؛

١٧. رساله دوم پطرس (براى عموم مسيحيان )؛

١٨. رساله اول يوحنا (براى عموم مسيحيان )؛

١٩. رساله دوم يوحنا (براى عموم مسيحيان )؛

٢٠. رساله سوم يوحنا (براى عموم مسيحيان )؛

٢١. رساله يهودا (براى عموم مسيحيان ).

## -٩- مكاشفه

قبل از آمدن حضرت مسيح (عليه‌السلام )، مكاشفه نامه هاى متعددى ميان يهوديان رواج داشت كه كتاب دانيال در عهد عتيق نمونه اى از آنهاست . مسيحيان نيز كتابهاى مكاشفه اى تازه اى نوشتند، همچنين برخى از كتابهاى مكاشفه يهوديان را دستكارى كرده ، با آرمانهاى مسيحيان هماهنگ ساختند. كتاب مكاشفه يوحنا در پايان عهد جديد براى مسيحيان بسيار اهميت دارد. يوحنا كه به اعتقاد مسيحيان ، يك حوارى كم سن و سال حضرت عيسى (عليه‌السلام ) بود، رؤ ياى خود را در اين اثر شرح مى دهد. اين كتاب كه پيشرفت مسيحيت را نويد مى دهد، در پايان عهد جديد قرار دارد. اين بخش تنها مشتمل بر يك كتاب است به نام : مكاشفه يوحناى رسول .

## ١٠- اعتبار كتاب مقدس

اعتبار كتاب مقدس را از سه ديدگاه مى توان بررسى كرد:

١. ديدگاه كلسيا؛

٢. ديدگاه دانشمندان بى طرف ؛

٣. ديدگاه مسلمانان .

## -١٠- ديدگاه كليسا

مسيحيان نسبت به كتاب مقدس (عهد عتيق و عهد جديد) نظرى كاملا موافق دارند و تمام القاب و احترامات شايسته يك كتاب آسمانى را نسبت به آن روا مى دارند و تعبيراتى مانند كتاب خدا و وحى در مورد آن كتب معمول است . دانشمند معاصر، توماس ميشل مى نويسد:

مسيحيان معتقدند كه خداوند كتابهاى مقدس را به وسيله مؤ لفانى بشرى نوشته است و بر اساس اين اعتقاد مى گويند كه كتابهاى مقدس يك مؤ لف الهى و يك مؤ لف بشرى دارند. به عبارت ديگر، مسيحيان معتقدند كه خدا كتاب مقدس را به وسيله الهامات روح القدس پديد آورده و براى اين منظور مؤ لفانى از بشر را براى نوشتن آنها بر انگيخته و آنان را در نوشتن به گونه اى يارى كرده كه فقط چيزهايى را كه او مى خواسته است ، نوشته اند.

مسلمانان توجه مى كنند كه اعتقاد مسيحيان در اين باب با عقيده اسلامى اختلاف دارد. از نظر مسيحيان خدا مؤ لف نهايى كتاب مقدس است ، جز اينكه اين عمل را از طريق مؤ لفان بشرى كه كارگزاران وى بوده اند، به انجام رسانده است . مؤ لفان بشرى كه كارگزاران وى بوده اند، به انجام رسانده است . مؤ لفان بشرى كتاب مقدس هر يك در عصرى خاص مى زيسته و به رنگ زمان خود در آمده بوده اند. همچنين اين مؤ لفان ، مانند ديگر انسانها با محدوديتهاى زبان و تنگناهاى علمى دست به گريبان بوده اند. اصولا مسيحيان نمى گويند كه خدا كتابهاى مقدس را بر مؤ لفان بشرى املا كرده ، بلكه معتقدند كه او به ايشان براى بيان پيام الهى به شيوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبك نويسندگى ويژه هر يك توفيق داده است .(٤٢)

يهوديان و مسيحيان تورات را نوشته خود حضرت موسى (عليه‌السلام ) مى دانند همچنين كتب هر يك از پيامبران ديگر عهد را تاءليف پيامبرى مى دانند كه نام وى در عنوان آن كتاب آمده است . مسيحيان درباره چهار انجيل معتقدند كه آنها سالها پس از حضرت عيسى (عليه‌السلام ) نگارش ‍ يافته اند و به گفته آنان در آغاز مسيحيت تنها كتابهاى عهد عتيق به عنوان كتاب خدا مطرح بودند، ولى كتب عهد جديد اندك اندك در مجامع مسيحى جنبه الهى پيدا كرد.

همه مسيحيان ، هميشه و همه جا معتقد بوده و هستند كه اناجيل كنونى زندگينامه و سخنان حضرت عيسى (عليه‌السلام ) است كه متى ، مرقس ، لوقا، و يوحنا آنها را نوشته اند. در آغاز انجيل لوقا چنين آمده است :

(١) از آن جهت كه بسيارى دست خود را دراز كردند به سوى تاءليف حكايت آن امورى كه نزد ما به اتمام رسيد (٢) چنان كه آنانى كه از ابتدا نظارگان و خادمان كلام بودند، به ما رسانيدند (٣) من نيز مصلحت چنان ديدم كه همه را من البدايه به تدقيق در پى رفته ، به ترتيب به تو بنويسم اى تيوفلس عزيز (لوقا ١:١-٣).

اين نكته نيز قابل توجه است كه اناجيل كنونى تنها سخنان (يا احاديث ) آن حضرت را مى آورند، و هرگز چيزى از معارف و كلمات حكمت آميز خود را به وحى نسبت نمى دهند (بر خلاف تورات كنونى كه علاوه بر سيره و سخنان حضرت موسى ، عباراتى از وحى را نيز مى آورد).

روشن است كه طبق نص صريح قرآن مجيد، انجيل حقيقى بر حضرت عيسى (عليه‌السلام ) نازل و به او عطا شده است (آل عمران : ٣و٦٥،مائده : ٤٦-٤٧، مريم : ٣٠ و حديد: ٢٧) و آن كتاب هيچ گونه سنخيتى با اين اناجيل ندارد.

تا آنجا كه تاريخ نشان ميدهد مسيحيان هرگز براى حضرت عيسى (عليه‌السلام ) به كتابى قائل نبوده اند و اناجيل را صرفا بيانگر زندگى و سخنان وى مى دانسته اند.(٤٣) همچنين توماس ميشل مى نويسد:

پيش از نوشته شدن اناجيل ، يك سنت شفاهى وجود داشت . عيسى به عقيده مسيحيان در حدود سال ٣٠ وفات يافت و كسانى كه از او پيروى كرده ، وى را شناخته ، كارهايش را ديده و سخنانش را شنيده بودند، خاطرات خويش از او را در حافظه نگه مى داشتند. هنگامى كه مسيحيان نخستين براى عبادت گرد مى آمدند، آن خاطرات نقل مى شد. اندك اندك اين منقولات شكل مشخصى يافت و بر حجم آنها افزوده شد.(٤٤)

كتاب نداشتن حضرت عيسى (عليه‌السلام ) معمولا در جايى ذكر نمى شود؛ زيرا اين مساءله براى مسيحيان بديهى است و هرگز وجود كتابى براى او به ذهن يك مسيحى خطور نمى كند.

ولى به ندرت به مناسبت بحث با مسلمانان اين مساءله مطرح مى شود و آنان وجود اين عقيده را در جامعه خود انكار مى كنند. توماس ميشل مى افزايد:

مسيحيان هرگز نمى گويند عيسى كتابى به نام انجيل آورد. آوردن وحى توسط عيسى به گونه اى كه مسلمانان در مورد قرآن و پيامبر اسلام معتقدند در مسيحيت جايى ندارد.

مسيحيان عيسى را تجسم وحى الهى مى دانند و به عقيده آنان ، وى نه حامل پيام ، بلكه عين پيام بوده است . بدين سبب ما مسيحيان خواستار انجيلى نيستيم كه عيسى آن را نوشته يا به شاگردانش املا كرده باشد.

اكنون كه روشن شد مسيحيان عيسى را مجسم شدن كلمه يا پيام خدا مى دانند، بايد توجه كنيم كه بر اساس عقيده آنان انجيليها حاصل تلاش ‍ شاگردان اوست كه از طريق الهام ، ايمان خود به مسيح و مفهوم اين ايمان در جامعه پيروان وى را اعلام كرده اند. هر يك از انجيلهاى چهارگانه شهادتى مشخص و مخصوص از مسيح مى دهد و انجيلها، با آنكه در ديدگاه و جزئيات با يكديگر متفاوت هستند، همگى در باب هويت عيسى و ماهيت پيام الهى كه به واسطه او به پيروان وى رسيده است ، اتفاق نظر دارند. از اينجاست كه مسيحيان حاضر نيستند يك انجيل را بگيرند و ساير انجيلها را رها كنند؛ زيرا ايمان آنان بر تعاليم مجموع چهار انجيل استوار و تنظيم شده است . به عقيده آنان ، دست برداشتن از هر يك از انجيلها نقص ايمان ايشان را در پى خواهد داشت .

اين مساءله ما را به تفاوت ديگرى در مفهوم وحى بين مسيحيان و مسلمانان رهنمون مى شود. مسيحيان فقط به چهار انجيل ، نه كمتر و نه بيشتر، عقيده دارند و اعتراف مى كنند كه تنها اين چهار انجيل صحيح هستند، نه غير آنها؛ زيرا جامعه مسيحيان نخستين آنها را از جانب خدا مى دانست . بديهى و مسلم است كه ايمان مسيحيت بر ايمان رسولان و شاگردان عيسى استوار است و همانطور كه قبلا گفتيم ، مسيحيان نخستين عقيده داشتند كه روح خدا هدايت را براى جامعه آنان (يعنى كليسا) فراهم كرده است .

از اين مساءله مى فهميم كه خدا در ٣٠ سال سرنوشت سازى (٣٠ - ٦٠ م .) كه انجيل مكتوب وجود نداشت ، بلكه سخنان و كارهاى عيسى به طور شفاهى نقل مى شد، آن جامعه را هدايت مى كرد. اين روح القدس بود كه از طريق الهام ، نويسندگان اناجيل را براى نوشتن اين كتب و ثبت برگزيده سخنان و كارهاى بسيار زياد عيسى در آنها رهنمون شد. يكى از امورى كه روح القدس مخصوصا به آن اقدام كرد، اين بود كه ديدگاه كلامى انجيل نگاران را در مورد آنچه خدا مى خواست از طريق زندگى ، مرگ و رستاخيز عيسى به مردم منتقل شود، هدايت نمود و سرانجام جامعه مسيحيان نخستين با راهنمايى روح القدس از ميان نوشته هاى مسيحى بى شمار، به ٢٧ كتاب كه اناجيل چهارگانه نيز جزو آنهاست ، اقرار كرد و پذيرفت كه آنها با الهام الهى نگارش يافته اند. اين نوشته ها عهد جديد ناميده شدند و در طول زمان مرجع اساسى ايمان مسيحى به شمار مى رفته اند.

اين درك مسيحيت از رابطه كتابهاى مقدس و وحى با درك اسلام از آن رابطه تفاوت دارد. مسلمانان امتى هستند كه به مقتضاى تعاليم قرآن پديد آمده اند. آنان عقيده دارند كه خدا پيامبر اسلام را فرستاد و قرآن را به او وحى كرد و امت اسلامى به دنبال آن پديد آمد. ولى مسيحيان مى گويند كه جامعه مسيحيت به ارشاد روح القدس ، ايمان ويژه و كتابهاى خويش را كه از وحى خدا در عيسى مى گويند، پديد آورد. به همين شيوه ، جامعه مقرر كرد كه كتابهاى مقدس مسيحيت مجموع ٤٦ (٤٥) كتاب عهد عتيق يهود و ٢٧ كتاب عهد جديد باشد، نه چيز ديگر.

اين توافق پيرامون كتابهاى مقدس از طريق نوعى اجماع حاصل شد. اين اجماع بسيار زود به دست آمد و فهرست نخستين كتابهاى مقدس بين سالهاى ١٥٠-٢٠٠ تهيه شد و پس از چند قرن ، كليسا به طور رسمى روشن ساخت كه چه كتابهايى را بايد مقدس شمرد (همان طور كه شوراى ترنت در سال ١٥٤٦ چنين كارى را انجام داد). البته تصميم گيريهاى متاءخر پيرامون كتابهاى مقدس جز تاءييد عقيده سنتى مسيحيان در اين باب ، چيزى ديگر نبود.(٤٦)

اعتقاد اهل كتاب در مورد كتابهاى آسمانى به گونه اى در قرآن كريم آمده است :

و ما قدروا الله حق قدره اذقالوا ما انزل الله على بشر من شى ء قل من انزل الكتاب الذى جاء به موسى نورا و هدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها و تخفون كثيرا و علمتم مالم تعلموا انتم و لا آباؤ كم قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون ؛ آنها خدا را درست نشناخته اند كه گفتند: ((خدا هيچ چيز بر هيچ انسانى نفرستاده است .)) بگو: ((چه كسى كتابى را كه موسى آورد، نازل كرد كه براى مردم ، نور و هدايت بود؛ اما شما آن را به صورت پراكنده قرار مى دهيد؛ قسمتى را آشكار و قسمت زيادى را پنهان مى داريد و مطالبى به شما تعليم داده شده كه شما و پدرانتان از آن با خبر نبوديد.)) بگو: ((خدا!)) سپس آنها را در گفتگوهاى لجاجت آميزشان رها كن ، تا بازى كنند (انعام : ٩١).

تفسير نمونه آيه را با در نظر گرفتن ديدگاه اهل كتاب درباره تورات و انجيل توضيح داده است .

## -١٠- ديدگاه دانشمندان بى طرف

از آنجا كه دانشهاى عصر ما ارتباط خود را با اديان قطع كرده اند و اعتقاد به ماوراى طبيعت در علوم مختلف همچون تاريخ ، جامعه شناسى و باستان شناسى جايى ندارد، دانشمندان كتاب مقدس را صرفا نوشته اى قديمى مى دانند كه به دست انسانهايى پديد آمده است . اين افراد ارتباطگيرى آفريدگار با انسان را از مقوله هاى علمى بيرون مى دانند و مى گويند معجزه را نمى توان با علم ثابت كرد. از اين رو، ايشان در مورد مفاهيم دينى تشكيك مى كنند و حتى در مورد وجود خارجى انبيا(عليه‌السلام ) (به دليل ذكر نشدن آنان در منابع تاريخى مستقل ) القاى شبهه مى كنند. دانشمندان بى طرف براى عهد عتيق ٢٥٠٠ سال قدمت قائلند و براى عهد جديد تاريخى نزديك به تاريخ سنتى كليسا يعنى ١٩٠٠ سال را معتقدند.

## -١٠- ديدگاه مسلمانان

يكى از مسائل مورد نزاع ميان كلام اسلامى و كلام مسيحى مساءله تحريف است . قرآن مجيد در دهها آيه به نازل شدن تورات و انجيل (و نه اناجيل ) تصريح مى كند: ((...و ما انزل التوراة و الانجيل # من قبل للناس و انزل الفرقان ...)) (آل عمران : ٣-٤).

مسلمانان از ديرباز معتقد بوده اند تورات و انجيل كه خدا نازل كرده است ، دستخوش تحريف قرار گرفته و مسائلى مانند بشارت به ظهور حضرت ختمى مرتبت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آنها حذف و خرافاتى چون جسمانيت خداى متعال به آن افزوده شده است .

اهل كتاب تحريف كتاب خود را نمى پذيرند و از اين ادعا خشمگين مى شوند. آنان با اشاره به نسخه هاى خطى حدودا ٢٠٠٠ ساله عهد عتيق و نسخه هاى خطى حدودا ١٦٠٠ ساله عهد جديد كه در موزه ها و كتابخانه هاى مهم جهان نگاهدارى مى شود، مى پرسند تحريف تورات و انجيل در چه زمان و چه مكان و با چه انگيزه اى انجام گرفته است ؟ علما و محققان اسلامى پاسخهايى مى دهند، ولى پاسخهاى مذكور بر اعتقاد به نزول تورات و انجيل استوار است . اين عقيده براى مسيحيان غرابت دارد و نمى خواهند بپذيرند كه حضرت عيسى (عليه‌السلام ) كتابى داشته است .

با يك مراجعه به تورات و اناجيل به آسانى مى توان دريافت كه آن كتب فعلا به شكل قرآن كريم نيست و به يك كتاب تاريخ شباهت دارد. در تمام چهار انجيل يك سطر عبارت منسوب به وحى وجود ندارد. سخنان حكمت آميز منقول در اناجيل نيز به شخص عيسى منسوب گشته و در واقع احاديث آن حضرت است . آن كتب به گونه اى نوشته شده است كه اگر عنوان ((انجيل )) از صفحات آن محو شود و براى مطالعه در اختيار مسلمانى قرار گيرد، ذهن وى ابدا به كتاب انجيل معهود متوجه نخواهد شد.

خود مسيحيان آن كتابها را نوشته انسانها مى دانند، ولى براساس معيارهاى كلامى خويش به آن ارزش الهى مى دهند و به مسلمانان مى گويند كتاب آسمانى بيش از اين نيست . پس قبل از هر چيز بايد مواظب باشيم كه به اصطلاح معروف ((از پاپ كاتوليكتر نشويم !)) حقيقت اين است كه مسيحيان هنگامى كه چهار انجيل را به دست ما مى دهند و از ما مى خواهند آن را بپذيريم ، نمى گويند اين كتاب از حضرت عيسى (عليه‌السلام ) است ، بلكه همان طور كه ديديم ، مسيحيان به طور عادى معتقدند اين كتاب پس از آن حضرت و براى بيان رسالت وى تنظيم شده است . در اسلام پيامبر مبين قرآن مجيد است ، ولى در مسيحيت اناجيل مبين حضرت عيسى (عليه‌السلام ) هستند.

## ١١- قرآن مجيد و مساءله تحريف

ممكن است گفته شود كه مساءله تحريف تورات و انجيل در قرآن مجيد آمده است . اما مى توان گفت كه قرآن كريم از تحريف تورات و انجيل صريحا سخن نگفته است . آياتى كه براى اثبات تحريف تورات و انجيل مورد استناد واقع مى شود، به قرار زير است :

آيه اول : افتطمعون ان يومنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون ؛

آيا انتظار داريد شما را باور كنند با اينكه عده اى از آنان سخنان خدا را مى شنيدند و پس از فهميدن ، آن را تحريف مى كردند، در حالى كه علم و اطلاع داشتند؟ (بقره : ٧٥)

آيه دوم : و ان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب و يقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون ؛

در ميان آنها (يهود) كسانى هستند كه به هنگام تلاوت كتاب زبان خود را چنان مى گردانند كه گمان كنيد از كتاب (خدا) است ؛ در حالى كه از كتاب (خدا) نيست و مى گويند: ((آن از طرف خداست .)) با اينكه از طرف خدا نيست ، و به خدا دروغ مى بندند، در حالى كه مى دانند (آل عمران : ٧٨).

آيه سوم : من الذين هادوا يحرفون الكم عن مواضعه و يقولون سمعنا و عصينا و اسمع غير مسمع و راعنا ليا بالسنتهم و طعنا فى الدين و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لكان خيرا لهم و اقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤ منون الا قليلا؛

بعضى از يهود، سخنان را از جاى خود تحريف مى كنند؛ و هم مى گويند: ((شنيديم و مخالفت كرديم )) و ((بشنو كه هرگز نشنوى !)) و ((راعنا)) تا با زبان خود حقايق را بگردانند و در آيين خدا طعنه زنند، ولى اگر آنها مى گفتند: ((شنيديم و اطاعت كرديم )) و ((سخنان ما را بشنو)) و ((انظرنا))، به نفع آنها بود و با واقعيت سازگارتر، ولى خداوند آنها را به خاطر كفرشان از رحمت خود دور ساخته و از اين رو، جز عده كمى ايمان نمى آورند (نساء:٤٦).

آيه چهارم و پنجم : فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به لا تزال تطلع على خائنه منهم الا قليلا منهم فاعف عنهم واصفح ان الله يحب المحسنين ؛

ولى به خاطر پيمان شكنى ، آنها را از رحمت خويش دور ساختيم ؛ و دلهاى آنها را سخت و سنگين نموديم ؛ سخنان را از موردش تحريف مى كنند و بخشى را از آنچه به آنها گوشزد شده بود، فراموش كردند و هر زمان از خيانتى (تازه ) از آنها آگاه مى شوى ، مگر عده كمى از آنان ، ولى از آنها در گذر و صرف نظر كن كه خداوند نيكوكاران را دوست دارد (مائده : ١٣ و مانند آن در ٤١).

پيش از آنكه به آيات فوق نظرى كلى بيفكنيم ، بايد اين نكته را يادآور شويم كه در اين آيات ، عمل تحريف به يهود نسبت داده شده كه فقط به تورات مربوط مى شود و البته بسيار دشوار است كه به مسيحيان بگوييم يهوديان انجيل شما را تحريف كرده اند!

به نظر مى رسد كه قرآن مجيد درباره تحريف كتابهاى يهوديان و مسيحيان چيزى نگفته است ؛ زيرا:

اولا هيچ يك از آيات بالا نمى گويد كه تورات و انجيل تحريف شده است ، بلكه همان طور كه ديديم در يك مورد تعبير ((كلام الله )) وجود دارد كه به گفته عموم مفسران به عمل پيشينيان يهود در عصر حضرت موسى (عليه‌السلام ) اشاره مى كند و با تحريف كردن تورات و انجيل پس از بعثت حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارتباطى ندارد. شايد هم آيه مذكور رفتار ناپسند يهوديان صدر اسلام در مورد كلام الله ، يعنى قرآن مجيد را يادآورى مى كند كه آياتى از قرآن را مى شنيدند، ولى آن را به صورتى محرف براى ديگران نقل مى كردند تا از اعتبار قرآن بكاهند. (٤٧) در سه مورد نيز تعبير ((كلم )) آمده است كه به زودى با الهام گيرى از آيه ٤٦ سوره نساء، پيرامون آن توضيح خواهيم داد.

ثانيا: تحريف در آيات ياد شده به صورت گفتارى و شنيدارى است : ((يسمعون كلام الله ثم يحرفونه ))، ((يلؤ ون السنتهم بالكتاب ))، ((ليا بالسنتهم )).

گفته شد كه قرآن كريم در سه آيه از تحريف كلم سخن گفته است . نمونه هايى از واژه هاى تحريف شده همراه شكل صحيح آنها در آيه ٤٦ سوره نساء آمده است :

١. ((سمعنا و عصينا)) به جاى ((سمعنا و اطعنا)). برخى يهوديان با سوءاستفاده از لفظ عبرى ((عسنو)) به معناى ((انجام مى دهيم ))، از روى طنز مى گفتند: ((عصينا)) به معناى ((عصيان مى كنيم )).

٢. ((اسمع غير مسمع )) به جاى ((اسمع )) تنها.

٣. ((راعنا)) به جاى ((انظرنا)).(٤٨) ((راع )) در زبان عبرى به معناى بدكار است و ((راعنا)) يعنى ((بدكار ما)).

بازى با كلمات و درهم ريختن آنها براى اهدافى خاص ، يكى از عادات ناپسند يهود است و نمونه هايى بى شمارى از آن در كتاب تلمود وجود دارد.. همچنين به نقل كتابهاى سيره ، برخى يهوديان هنگام سلام دادن به حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مى گفتند: ((السام عليك )) يعنى ((مرگ بر تو!)) آن بزرگوار پاسخ مى داد: ((عليك )).

دانستيم كه قرآن كريم صريحا نمى گويد تورات و انجيل تحريف شده اند، بلكه از تحريف كلم سخن رفته است و اين تحريف در چند كلمه محاوره اى صورت گرفته است و ربطى به تورات و انجيل ندارد. تحريف ياد شده از مرحله گفتن و شنيدن تجاوز نكرده و به قلم نيامده است . آيات تحريف نيز ناظر به تورات و انجيل كنونى نيست و درباره آنها بايد با صرف نظر از اين آيات داورى كرد.

## ١٢- اعتقادات

علم لاهوت (يا الهيات ) نزد مسيحيان به تمام مظاهر تلاش آنان براى فهم ايمان مسيحى اطلاق مى شود. علماى الهى بنيادگرا بر اين مساءله تاءكيد مى كنند كه ما نمى توانيم شناختى از خدا داشته باشيم ، مگر آنچه را كه خود او بر ما مكشوف سازد، و بر اين اساس ، علم الهيات به معناى دقيق آن ، علم وحى است . الهيات نزد مسيحيان ، زمينه هايى از مطالعات دينى را شامل مى شود كه از علم كلام در سنت اسلامى گسترده تر است .

از جمله چيزهايى كه در محدوده علم الهيات مى گنجد، موضوعات زير است :

- مطالعه در باب تعاليم كتاب مقدس ؛

- تلاش براى فهم حقايق ، در پرتو تعاليم مسيحى ؛

- تحولات تارخى در عبارات بيان كننده ايمان مسيحى در طى قرون ؛

- توضيح آنچه تنها با عقل مى توان درباره خدا دانست ؛

- بيان معناى قداست مسيحى و راههاى دست يافتن به آن ؛

- بنيادهاى اخلاق و تاءثير عملى تعاليم مسيحيت در زندگى مسيحيان .

مسيحيت با شرك ميانه اى ندارد و مسيحيان هر گاه مشاهده كنند كه منابع دينى قديم ايشان مانند تورات و انجيل ، درباره خدا چيزى گفته كه سزاوار ذات مقدس او نيست ، آن موارد را توجيه مى كنند و از ظاهر الفاظ آن دست بر مى دارند.

بايد توجه داشته باشيم كه هنگام سخن گفتن از خدا و جهان معنا، با كمبود جدى الفاظ روبرو هستيم و از اين رو، نمى توان به آن كتابها خرده گرفت . ولى از سوى ديگر، چون آن كتابها ساخته دست بشر است ، ما مسلمانان براى توجيه آن عبارات وظيفه اى نداريم . اما هر مسلمانى بايد راه انصاف را بپيمايد، بويژه اينكه قرآن مجيد فرمان مى دهد در گفتگو با اهل كتاب از بهترين شيوه پيروى كنيم (عنكبوت : ٤٦).

همچنين بايد توجه داشت كه احيانا تعبيراتى شبيه آنها در قرآن كريم نيز يافت مى شود (مانند نسبت دادن مكر، كيد، خدعه و انتقام به خداى متعال ) با اين تفاوت كه اين تعبيرات از خود خداوند صادر شده و توجيه آنها وظيفه عقلى و شرعى هر مسلمانى است . در حالى كه اهل كتاب معتقدند كتاب آسمانى آنان از بشرهاى ناتوان و خطاكارى صادر شده و كاستيهاى آن كتاب به همين علت است . البته اين اعتقاد هيچ گاه سبب نمى شود كه اهل كتاب آن سخنان را به حال خود واگذارند، بلكه برعكس ، همه ايشان پيوسته براى توجيه اين عبارات شبهه انگيز تلاش ‍ كرده اند.

برخى از مسائل بسيار دقيق و ظريف عرفانى در ميراث دينى اهل كتاب يافت مى شود و يكى از زيباترين آنها الهيات سلبى است كه مى كوشد هر صفت بشرى را از خداى متعال سلب كند، به گونه اى كه سرانجام مى گويد با آنكه خدا قطعا وجود دارد، استفاده از كلمات ((وجود)) و ((موجود)) براى او كار شايسته اى نيست . ما مسلمانان بايد از اين تلاشها براى تنزيه خداى متعال خوشحال باشيم و يكى از شرايط لازم براى همكارى با اهل كتاب همين است .(٤٩)

## -١٢- ريشه ها

در قرآن كريم مى خوانيم : ... و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤ فكون ؛ و نصاراى گفتند: ((مسيح پسر خداست )) اين سخنى است (باطل ) كه به زبان مى آورند، و به گفتار كسانى كه پيش از اين كافر شده اند شباهت دارد. خدا آنان را بكشد؛ چگونه (از حق ) بازگردانده مى شود؟))(توبه : ٣٠).

در قرون اخير عده اى از دانشمندان غربى مشاهده كرده اند كه بين عقايد مسيحيان و اديان هندى تشابه عجيبى وجود دارد. آنان در مطالعات خود متوجه شدند كه عقايد تثليث ، فدا، تصليب و ساير مسائل اعتقادى مسيحيان عينا در مذاهب بت پرستان وجود داشته و در اعتقادات بنى اسرائيل سابقه اى نداشته است .

دانشمندان محقق ، حتى در برابر جمله هايى از انجيل ، عبارتهاى مشابهى در كتابهاى هند و بودايى يافتند كه حيرتشان را برانگيخت . آنان ديدند كه حتى لقبهاى گوسفند خدا، فرزند خدا، بردارنده گناهان ، فدا شونده و غير اينها كه به مسيح (عليه‌السلام ) اطلاق مى شود، در آن مذاهب نيز هست و چون سابقه تاريخى آن اديان بيشتر است ، دانشمندان نظر دادند كه اعتقادات و اصطلاحات مسيحيان در اين باب بايد از آن اديان گرفته شده باشد.

در سال ١٩٤٧ در بيابانهاى فلسطين ، در غارهايى بر كرانه بحرالميت ، طومارهايى كشف شد كه يك جنبش فكرى را در باب مسيحيت پديد آورد.اين طومارها كه شامل بخشهايى از كتاب مقدس و تفاسير و ادعيه است ، حدود ٢٠٠٠ سال قدمت دارد يعنى خط آنها در حدود عمر حضرت مسيح (عليه‌السلام ) نوشته شده است .

دانشمندان پس از مطالعه طومارها فهميدند كه آنها به فرقه اى از يهوديان به نام اسنيان مربوط مى شود كه در بخش يهوديت به آنان اشاره شد. اين فرقه در صحراها زندگى مى كردند و افكارى عرفانى داشتند و انتظار مسيحاى بنى اسرائيل را مى كشيدند. آنان نوشته هاى خود را در كوزه كردند و در غارهايى در كناره بحرالميت به وديعت نهادند و پس از آن به سرنوشت نامعلوم گرفتار شدند و خبرى از ايشان باز نيامد.

كشف اين طومارها انعكاس عجيبى در محافل علمى جهان داشت . در ابتدا برخى آنها را جعلى مى پنداشتند، ولى پس از آزمايشهاى فنى ، اعتبار آنها ثابت شد.

برخى دانشمندان گفتند: طومارهاى كشف شده ديدگاه علمى ما را نسبت به حضرت مسيح (عليه‌السلام ) و آغاز مسيحيت تغيير خواهد داد.

تاكنون چند هزار كتاب درباره اين طومارها نوشته شده است ، از آن جمله كتابى است به نام مفهوم طومارهاى بحرالميت نوشته يك روحانى آزاد انديش مسيحى به نام اى . پاول ديويس كه بسيار جالب توجه است . در اين كتاب پس از تحقيق محتويات طومارهاى مذكور چنين آمده است :

نظريه اى كه يك تن مسيحى عامى درباره پديدآمدن مسيحيت اتخاذ مى كند اين است كه مسيح بشارت خود را تبليغ كرد، به عنوان مسيح و منجى مرد، از مردگان برخاست و كليساى مسيحى را تاءسيس كرد كه در سراسر جهان با فعاليت حواريان گسترش يافت ...

همچنين يك مسيحى عامى اظهار مى دارد كه عيسى يك تن يهودى بود كه سنن و فرهنگ يهودى را به ارث برده بود.علاوه بر اين اظهار مى كند كه رسولان برداشتهايى از بشارت عيسى داشتند و تعاليم او را بسط دادند و مى گويند كه رسولان بر اثر تجربيات شخص خويش دريافتند كه او منجى و خداوندگار بشر و پسر خدا بوده است .

به هر حال ، يك عامى اعتقاد مسيحى را چنين بيان مى كند و ابدا به ذهنش ‍ خطور نمى كند كه مقدار زيادى از آن اعتقادات پيش از مسيحيت وجود داشته است ...و نمى داند كه پايه و اساس بسيارى از آن اعتقادات در كتاب مقدس يافت نمى شود.

چيزى كه عامى نمى داند، اما دانشمند مى داند اين است كه در عصر مسيح و پس از آن بت پرستان براى خدايان خود باورهايى داشتند و نامهايى مى گفتند كه عين آنها در عقيده مسيحى اظهار شده است . ميترا منجى بشريت بود، و همين طور تموز، ادونيس و اوزيريس . اعتقاد به فادى بودن مسيح كه سرانجام در مسيحيت وارد شد، يك اعتقاد يهودى نبود و مسيحيان نخستين در فلسطين نيز آن را باور نداشتند.

مسيحاى مورد انتظار يهوديان و مسيحيان يهودى الاصل پسر خدا نبود، بلكه پيامبرى از طرف خدا بود. او بنا نبود با خون خويش كفاره گناهان ديگران شود، بلكه قرار بود كه از راه ايجاد حكومت مسيحايى بر روى زمين ، مردم را نجات دهد. مسيحيان يهودى الاصل به نجاتى كه به ايشان اجازه دخول در آسمان دهد، چشم ندوخته بودند؛ بلكه به نجاتى كه نظام جديدى روى زمين تاءسيس كند، اعتقاد داشتند و اين مطلوب آنان بود، گر چه به فناپذيرى روح و جاودانگى جان معتقد بودند.

عقيده مسيحى هنگامى ميان بت پرستان رواج يافت كه عقيده به عيسى به عنوان خداى نجات بخش پديد آمد. اين عقيده كاملا بر آنچه پيش از آن بود، به ويژه ميترا، منطبق مى شد. همچنين روز ٢٥ دسامبر (انقلاب شتوى ) سالروز تولد ميترا بود كه توسط مسيحيان ، سالروز تولد عيسى شد و حتى روز سبت (شنبه ) يعنى هفتمين روز يهوديان كه توسط خداوند در شريعت موسى (تورات ) مشخص شده و خداوند آن را تقديس كرده بود... تحت تاءثير انديشه هاى ميترايى به روز اول (يكشنبه ) كه روز خورشيد فاتح است ، تبديل شد.

در زمان گسترده شدن مسيحيت ، در حوزه مديترانه منطقه اى نبود كه فكر مادر باكره و فرزند او كه بايد (در راه گناهان ) بميرد، وجود نداشته باشد. اصولا زمين الهه اى بود كه در هر بهار باكره مى شد. فرزند وى ميوه زمين بود كه براى مردن به دنيا مى آمد، و همين بود كه مى مرد در زمين دفن مى شد تا تخم ميوه بعدى باشد و دوره تازه اى را به وجود آورد. اين افسانه رستنى بود كه داستان غم انگيز خداوند رهاننده و مادر غمديده را به گونه اى ماهرانه پديد آورد.

گردش فصول روى زمين به گردشى مانند آن در آسمانها مربوط مى شد. اين عقيده نيز وجود داشت كه الهه باكره همان برج سنبله است كه درست هنگامى كه ستاره شعراى يمانى در مشرق ، تولد تازه خورشيد را اعلام مى كند، اين برج در قسمت شرقى آسمان طالع مى شود. قرار گرفتن خط افق در ميان سنبله رمز پذيرفته شدن مادر باكره بود كه توسط خورشيد عطا مى شد. افسانه زمين به اين گونه با افسانه آسمان در آميخت و اين دو با افكار قهرمانان واقعى و غير واقعى عهد باستان مخلوط شدند و داستان قهرمان فدا شونده پديد آمد.

غارى كه زادگاه عيسى محسوب شد، از پيش زادگاه هوروس بود كه پس از بزرگ شدن ، گرديد و مقرر بود براى رهايى قوم خود بميرد. ايزيس مادر غمديده بود. تعداد زيادى از اين مسلكهاى معتقد به فدا وجود داشت كه توسط نويسندگانى چون فريزر در كتاب شاخه زرين و دانشمند متخصص ‍ ادبيات يونان و روم استاد ژيلبر مورى شرح داده شده است .

در اين مسلكها آيينهايى وجود داشت كه پس از اين ، آيينهاى مسيحى ناميده شد. شام آخر (عشاى ربانى ) به ميترا پرستى تعلق داشت كه از آن عاريت گرفته شد و با شام مسيحيت فلسطينى تركيب شد. به تنها آيينها، بلكه يك مجموعه اعتقادات از قبيل خون بره (يا ثور، گاو نر) نيز از ميتراپرستى گرفته شد. نه تنها اعتقادات مذهبى ، بلكه شمارى از تعاليم اخلاقى نيز از مسلك كسانى كه به مسيحيت مى گرويدند، جذب شد. به علاوه تعاليمى اخلاقى نيز وجود دارد كه از غير آن مسلكها گرفته شده است ، مانند تعاليم رواقيان .

ارتباط مسيحيت با بت پرستى به اندازه اى زياد است كه اگر اصولا يك هسته مسيحيت يهودى الاصل نيز در كار باشد، مسيحيت كنونى از آن بهره اندكى دارد. بايد به خاطر داشت كه پس از عيسى به ندرت به او معلم گفته شد. وى مسيح و نجات دهنده و خداوندگار مسيحيان شده بود.(٥٠)

نويسنده كتاب مى افزايد:

يك عامل اصيل براى فاتح ساختن مسيحاى يهود در رقابت مسلكهاى معتقد به فدا، پولس ترسويى است كه يونانى مآب و قديس ملهم يهودى با دركى ژرف از مسلك بت پرستى بود. او براى تركيب و به هم پيوند دادن ، استادى ماهر بود و هم او نخستين كسى است كه انديشه پيوند دادن اسرائيل را به آتن و معبد اورشليم را به قربانگاه ميترايى و يهوه فرقه اسنى را به خداى ناشناخته تپه آروپاگوس در سر پروراند.

دانشمندان مغرب زمين كتابهايى مستند و بى شمارى در اين باب نوشته اند. خلاصه اى از مباحث ايشان در كتاب افسانه هاى بت پرستى در آيين كليسا نوشته محمد طاهر تنير آمده است (در اين كتاب تصاويرى از قبيل تصوير يكى از بتان آيين هندو كه به نشانه تثليث سه سر دارد، به چاپ رسيده است .)

يكى از القاب حضرت عيسى كلمه (Logos) است كه از فلسفه هاى قديم يونان گرفته شده است . مسيحيان ، به خصوص با استناد به انجيل يوحنا، ايمان دارند كه عيسى انسانى است كه كلمه خدا در او زيست مى كند؛ يعنى پيام ازلى كه خداى حكيم هر چيز را به وسيله آن آفريد، با تجسم يافتن در عيساى انسان ، در ميان بشر خيمه خويش را برافراشت . پيام ازلى با قرار گرفتن در عيسى ، به شكل انسانى زيست مى كرد كه مانند همه مردم براى تحصيل لقمه اى مى كوشيد، مى خورد و مى نوشيد، دوستان و خويشاوندانى داشت ، رنج كشيد و مرد.

## -١٢- خدا، خداوند و پسر خدا

استعمال واژه خدا در دين مبين اسلام اهميت و محدوديتى دارد كه اديان ديگر از آن بى خبرند. مثلا در تورات كنونى چنين آمده است : ((و خداوند به موسى گفت : ببين تو را بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون نبى تو خواهد بود))(خروج ٧:١).(٥١)

آنچه گفتيم مخصوص لفظ ((خدا)) بود، اما لفظ ((خداوند)) (معادل ((رب )) در عربى و ((Lord))در انگليسى ) اعم از خالق و مخلوق است ، و به همين دليل حضرت يوسف (عليه‌السلام ) آن را در مورد پادشاه مصر به كار برده است : يا صاحبى السجن اما احدكما فيسقى ربه خمرا...و قال للذى ظن انه ناج منهما اذكرنى عند ربك فانساه الشيطان ذكر ربه ... (يوسف : ٤٢-٤١ و ٥٠). اين كلمه به معناى مولى ، مالك و صاحب است .(٥٢)

لقب تشريفى ((پسر خدا)) در اديان گوناگون به انبيا و مؤ منين اطلاق شده است . در مورد حضرت سليمان (عليه‌السلام ) از قول خدا چنين مى خوانيم : ((او را برگزيده ام تا پسر من باشد و من پدر او)) (كتاب اول تواريخ ايام ٢٨:٦) و درباره بنى اسرائيل ((خداوند چنين مى گويد: اسرائيل پسر من و نخست زاده من است )) (خروج ٤:٢٢) و در اناجيل چهارگانه و ساير كتب عهد جديد اين اصطلاح به تكرار، آمده است . مثلا سخن زير از حضرت عيسى (عليه‌السلام ) نقل شده است :

من به شما مى گويم كه دشمنان خود محبت نماييد و براى لعن كنندگان خود بركت بطلبيد و به آنانى كه از شما نفرت كنند احسان كنيد و به هر كه به شما فحش دهد و جفا رساند دعاى خير كنيد تا پدر خود را كه در آسمان است پسران شويد؛ زيرا كه آفتاب خود را بر بدان و نيكان طالع مى سازد و باران بر عادلان و ظالمان مى باراند (متى ٥:٤٤-٤٥)

يوحنا، نويسنده انجيل چهارم نيز درباره مؤ منان به حضرت عيسى (عليه‌السلام ) چنين مى گويد: و اما به آن كسانى كه او را قبول كردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، يعنى به هر كه به اسم او ايمان آورد (يوحنا ١:١٢).

در قرآن كريم نيز مى خوانيم ((و قالت اليهود و النصارى نحن اءبناء الله و اءحبّاؤ ه ...)) (مائده : ١٨).(٥٣)

اسلام با وجود پذيرفتن برخى القاب تشريفى مانند ((يدالله )) و ((بيت اللعه ))، استعمال عنوان ((پسر خدا)) را تحريم كرده است ؛ زيرا اين عنوان موجب گمراهى اهل كتاب شده است . اين تحريم عنوان ثانوى دارد، مانند تحريم جمله ((راعنا)) در سوره بقره ، آيه ١٠٤.

در كتاب عهد جديد نصى كه بر تثليث دلالت كند وجود ندارد و عباراتى نظير ((پدر و پسر و روح القدس )) (متى ٢٨:١٩) براى كسى كه با ذهن خالى با اين عبارت برخورد مى كند، چنين مفهومى را نمى آفريند و نمى تواند هزاران شاهد ديگر عهد عتيق و عهد جديد را در تاءكيد بر توحيد مخدوش سازد، همان طور كه كنار هم قرار گرفتن خدا و رسول و ملائكه در آيات قرآن مجيد نشانه تثليث نيست .

يافت نشدن نصى بر تثليث در عهد جديد برخى جاهلان را تحريك كرد تا آن كتاب بشر ساخته را تحريف كنند و تثليث را در آن جا دهند. آنان نتوانستند براى اين خيانت ، به اناجيل كه محتويات معروفى داشتند، دستبرد بزنند؛ از اين رو، به سراغ رساله اول يوحنا (٥:٧-٨) رفتند و متنى را مبنى بر وحدت پدر و كلمه و روح القدس به آنجا افزودند.

علاوه بر اين محققان غربى با بررسى نسخه هاى خطى واجد و فاقد اين عبارت اثبات كرده اند كه عبارت مذكور تنها در نسخه هاى خطى متاءخر يافت مى شود.

فقدان نص بر تثليث و محدوديت و اجمال عبارات مربوط به الوهيت عيسى ، مسيحيان را بر آن داشت كه اصطلاح ((پسر خدا)) را در مورد آن حضرت توسعه دهند و اين اصطلاح را از معناى تشريفى به معناى حقيقى متحول كنند. البته آنان تا سه قرن در باب الوهيت عيسى اختلاف داشتند. هنگامى كه اوايل قرن چهارم اسقفى برجسته به نام آريوس بر ضد اعتقاد به الوهيت عيسى قيام كرد و مجادلات بالا گرفت ، قريب ٣٠٠ اسقف به دعوت قسطنطين ، نخستين قيصر مسيحى ، در شهر نيقيه آسياى صغير به سال ٣٢٥ م . شورايى تشكيل دادند. در اين شورا قول به الوهيت عيسى با اكثريت قاطع پذيرفته شد و نظر آريوس مردود اعلام گرديد. در قطعنامه آن شورا كه به نام قانون نيقاوى معروف است در مورد عيسى چنين مى خوانيم :

عيسى مسيح پر خدا، مولود از پدر، يگانه مولود كه از ذات پدر است ، نور از نور، خداى حقيقى ، كه مولود است نه مخلوق ، از يك ذات با پدر،... او به خاطر ما آدميان و براى نجات ما نزول كرد و مجسم شده ، انسان گرديد... لعنت باد بر كسانى كه مى گويند زمانى بود كه او وجود نداشت و يا اينكه پيش از آنكه وجود يابد نبود، يا آنكه از نيستى به وجود آمد و بر كسانى كه اقرار مى كنند وى از ذات يا جنس ديگرى است و يا آنكه پسر خدا خلق شده يا قابل تغيير و تبديل است .(٥٤)

به ارشاد ائمه طاهرين و علماى اسلام و به گفته محققان غربى ، مسلم شده كه اعتقادات كنونى مسيحيان محصول فعاليتهاى پولس است .

درست است كه وى در رساله به كولسيان ١:١٥ عيسى مسيح (عليه‌السلام ) را نخست زاده تمامى آفريدگان خوانده است ، اما در رساله به فيلپيان ٢:١-١١ مى گويد:

(عيسى ) با خدا برابر بودن را غنيمت نشمرد، ليكن صورت غلام را پذيرفت و در شباهت مردمان شد؛ خويشتن را فروتن ساخت ، و تا به موت ، بلكه تا به موت صليب مطيع گرديد...

شرح احوال و افكار پولس در كتاب اعمال رسولان و نامه هاى او موجود است ؛

همچنين در آغاز و انجام انجيل برنابا از وى به شدت انتقاد شده است .(٥٥) برخى احاديث اسلامى نيز پولس را مسئول گمراهى مسيحيان مى دانند.(٥٦) در گذشت پولس در حدود ٦٤ تا ٦٧ م . بوده است .

به اعتقاد مسيحيان و محققان اناجيل همنوا چند دهه بيش از انجيل يوحنا نوشته شده اند. انجيل يوحنا قريب سال ١٠٠ م . نوشته شده است ، يعنى ٣٠ سال بعد از مرگ پولس ، زمانى كه افكار وى مسلط بوده است . با يك مقايسه اجمالى بين محتويات سه انجيل همنوا از يك سو و انجيل يوحنا از سوى ديگر، بروشنى معلوم مى شود كه اناجيل همنوا از يك سو و انجيل يوحنا از سوى ديگر، بروشنى معلوم مى شود كه اناجيل همنوا در مورد حضرت عيسى (عليه‌السلام ) چندان غلو نمى كنند، اما در سراسر اين انجيل اخير مطالب غلوآميزى مانند الوهيت آن حضرت وجود دارد. مثلا مى گويد علت مخالفت يهوديان با عيسى آن بود كه وى خود را خدا مى خواند (يوحنا ١٠:٣١ - ٣٨).

در سخنانى كه از حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) در اناجيل چهارگانه ثبت شده ، آن حضرت بارها با تعبير ((خداى من )) از خداى عزوجل ياد كرده است . مثلا در يوحنا ٢٠:١٧ مى خوانيم : ((نزد پدر خود و پدر شما و خداى خود و خداى شما مى روم .)) همچنين نماز و عبادت و التجاى وى به درگاه خدا را آورده اند. مخصوصا اينكه وى پيش از دستگيرى ، طى چندين مرحله به درگاه خدا تضرع كرده است و در متى ٢٧:٤٦ و مرقس ‍ ١٥:٣٤ مى خوانيم كه آخرين سخن عيسى بر دار اين بود كه فرياد زد: ((الهى الهى ، چرا مرا وا گذاردى ؟.))

- ١٢ تثليث

كلمه ((تثليث )) هرگز در كتاب مقدس مسيحيان وارد نشده است و نخستين كاربرد شناخته شده آنهم در تاريخ مسيحيت به سال ١٨٠م . باز مى گردد. البته به تصور مسيحيان ، ريشه هاى مفهوم سه گانگى در عهد جديد احساس مى شود و عبارت اعطاى حق تعميد در پايان انجيل متى ، آن را صريحا بيان كرده است : ((ايشان را به اسم اب و ابن و روح القدس ‍ تعميد دهيد.))

نويسندگان عهد جديد عادت دارند خدا را پدر بنامند. اين اصطلاح از يهوديت آمده است . به گزارش انجيلها، عيسى به شاگردان خود تعليم داد كه در دعاهاى خويش ، خدا را پدر آسمانى بخوانند (متى ٦: ٩). همچنين عيسى گفت : ((نزد پدر خود وپدر شما و خداى خود و خداى شما مى روم )) (يوحنا ٢٠: ١٧).

نويسندگان مسيحى عرب براى فهميدن رابطه عيسى و خدا و بيان اين رابطه از مفهوم حلول و اتحاد در آثار صوفيان بهره مى گيرند. به علت وجود همين رابطه ويژه ، عيسى پسر خدا خوانده شده است كه البته مسيحيان از آن تولد جسمانى نمى فهمند؛ زيرا انديشه فرزند داشتن خدا در اسلام و مسيحيت به يك اندازه ممنوع است .

غالبا، عهد جديد روح القدس را روح خدا مى نامد. مفهوم روح القدس در مسيحيت با مفهوم آن در اسلام تفاوت دارد. از ديدگاه سنت مسيحى و كتابهاى مقدس ، روح القدس جبرئيل فرشته خدا يا آفريده اى از آفريدگان و جداى از خدا نيست . به عقيده مسيحيان وجود توانا و فعال خدا در جهان است و عيسى به وسيله همين روح القدس در شكم مادر قرار گرفت و توسط او، كمى قبل از آغاز بشارت ، براى تجربه شدنه به بيابان برده شد. همچنين انجيلها روح القدس را به شكل كبوترى ترسيم كرده اند كه پس از غسل تعميد در رود اردن بر عيسى فرود آمد و در او استقرار يافت . روح القدس جامعه مسيحيت را ارشاد مى كند، تعليم مى دهد، رازهاى خدا را مى گشايد و يه نويسندگان كتابهاى مقدس الهام مى بخشد. وى در عهد جديد به اين نامها خوانده شده است : تسلى دهنده ، روح حكمت و ايمان روح شجاعت ، محبت و شادى .

با گذشت زمان و در طول تاريخ كليسا مسيحيان مدعى شدند كه طبيعت سه گانه خدا يك راز است و نمى توان آن را با تعابير بشرى بيان كرد. با آنكه نويسندگان ، عارفان و خدا مربوط مى شود، كوشيده اند، ولى همگى به نافرجامى كوششهاى خود براى توجيه تثليث اعتراف دارند.

انديشمندان مسيحى در طول نسلها، براى بيان راز خداى سه گانه ، به مفاهيم و مكاتب فلسفى زمان خود متوسل شده اند پاپها و شوراهاى كليسايى برخى از اين بيانها را درست وبرخى ديگر را نادرست اعلام كرده اند.

از آنجا كه مسيحيان معتقدند روح القدس پيوسته كليسا را ارشاد مى كند، آنان از روى ايمان خو مى گويند كه فهميدن راز تثليث پيوسته به كمك پاپها، شوراها، انديشمندان و عارفان ، به رشد و پيشرفت خود ادامه خواهد داد. نخستين شوراهاى كليسايى اعلام كردند كه خدا يكتا، ولى داراى سه اقنوم است . كلمه اقنوم از ريشه يونانى و به معناى راه وجود است بر اين اساس ، اقانيم سه گانه سه راه يا سه حالت براى وجود خدا و عمل اوست .

نويسندگان مسيحى عرب زبان براى رساندن مفهوم تثليث ، از واژه يونانى الاصل ((اقنوم )) و از كلمه ((صف )) (به معناى مظهر) استفاده كرده اند. معدل لاتينى كلمه ((اقنوم )) persona (به معناى نقاب ) است .

## - ١٢. فدا

به عقيده مسيحيان ، عواقب گناه در بيرون طبيعت آدمى باقى نمى ماند. در زبور داوود بارها اين دعا آمده است : ((مرا از عصيانم به كلى شستشو ده و از گناهم طاهر گردان )) (مزامير ٥١:٢). مردم به خاطر فرو رفتن در حالات جامعه گناهكار بشرى خود را آلوده و نا پاك مى يابند و در بيشتر اديان ، شستن بدن نشانه اعتراف به آلودگى گناه و سرايت آن و نشان دهنده نياز انسان به تطهير روح از طريق توبه است .

آنان معتقدند كه اثر وضعى تجاوز به ساحت الهى ، جهان آفرينش و نظام اخلاقى پس از توبه نيز همچنان باقى است . اين قيه شخص گناهكار را پشت سر مى گذارد و همه ٩ پاك شدن مجدد بدانيم . در مسيحيت ، ناديده گرفتن زيانى كه گناه بر نظام اخلاقى وارد مى كند و تاءكيد بر جنبه شخصى و فردى گناه ، كوچك شمردن آمرزشى است كه خدا عطا مى كند و مى تواند به منزله سبك شمردن كارهاى بد تلقى گردد.

همان طور كه همه مردم در آسيب وضعى گناه شركت دارند، يك نماينده از بشريت مى تواند كفاره اين گناه باشد. به عقيده مسيحيان ، عيسى كفاره آن آسيب را يك بار و براى هميشه محقق ساخت و معتقدند كه وى با تسليم شدن كامل و اطاعت مطلق ، ديوارى را كه گناه بين خداى بى نهايت شايسته و انسان متمرد قرار داده بود، منهدم كرد. اين انهدام كفاره شدن را كسى نمى تواند انجام دهد، مگر آن كس كه خود كاملا بى گناه برخى اوقات ، شمارى از واعظان مسيحى عمل كفاره شدن عيسى را به تسكين خاطر خداى خشمناكى تفسير كرده اند كه خواستارى مرگ فرد برگزيده خود بود. بيشتر علماى مسيحى اين انديشه را رد كرده اند.

برخى اوقات مسيحيان مى گويند: عيسى فربانى شد. اين انديشه از قربانيهاى فراوان يهوديت گرفته شده است . مسيحيان عمل قربانى را لازم نمى دانند و عيسى را قربانى هميشگى مى شمارند. كااوليكها نان و شراب عشاى ربانى را ((قربانى )) مى نامند.

كاهنان يهود هنگام انجام مراسم قربانى مقدارى از خون آن را به مذبح - به نشانه خدا - و به قوم مى پاشيدند. اين عمل به معناى آن بود كه قربانى ميان خداى متعال و قوم بنى اسرائيل اتحاد پديد مى آورد. قربانى با پيمان برابر بود؛ زيرا با قربانى و پيمان ، خداى متعال خداى آنان مى شد و آنان قوم او!

از نظر مسيحيان ، مرگ عيسى عهد جديدى را ميان خدا و تمام بشريت ، و نه فقط قوم يهود، منعقد كرد. به ادعاى انجيلهاى موجود، عيسى هنگام شام آخر، نان و شراب به شاگردان خود تقديم كرد و گفت : ((پياله را بگيريد و بنوشيد؛ اين است خون من در عهد جديد كه در راه شما و بسيارى به جهت آمرزش گناهان ريخته مى شود.)) به عقيده مسيحيان زندگى تازه اى كه از فدا شدن عيسى پديد آمد، به گونه اى است كه اثر عينى و عيساى مصلوب ، با خداى عزوجل از در مصالحه وارد مى شود.

## ١٣ - هفت آيين مقدس

به عقيده مسيحيان ، مسيح كه از مردگان برخاست ، در جامعه مسيحى زيست مى كند و همراه آن است . همچنين وى پيوسته همان كارهايى را انجام مى دهد كه در طول حيات خود در فلسطين انجام مى داد؛ مانند: تعليم ، دعا، خدمت ، شفا دادن بيماران ، غذا دادن به گرسنگان ، عفو بدكاران و تحمل رنج و مرگ . كارهاى غير آشكار مسيح در زندگى كليسايى به وسيله آيينها آشكار مى شود؛ به ديگر سخن ، هنگامى كه يك مسيحى در مراسم مربوط به يكى از آيينها شركت مى كند، ايمان دارد كه با اين عمل به ملاقات مسيح كه از مرگ برخاسته و فيض خداى نجات بخش را ره وى بخشيده است ، مى رود تقريبا همه مسيحيان اتفاق نظر دارند كه دو آيين اصلى عبارتند از تعميد و عشاى ربانى . مسيحيان كاتوليك و ارتدوكس پنج آيين ديگر بر اينها مى افزايند و مجموع آيينها را به هفت مى رسانند. فرقه هاى پروتستان در تعداد آيينها اختلاف دارند، ولى اكثريت قاطع آنان دو آيين اول يعنى تعميد و عشاى ربانى را قبول دارند. برخى كليساهاى پروتستانم ، مانند كويكرها و سپاه نجات هيچ يك از آيينها را نمى پذيرند.

## - ١٣ - تعميد

نخستين و اصلى ترين آيين كه براى همه ضرورت دارد، تعميد است . انسان با تعميد به جامعه مسيحيت وارد مى شود و رسالت دائمى كليسا را بر عهده مى گيرد. اين رسالت عبارت است از گواهى دادن به كارهاى نجات بخش ‍ خدا به وسيله عيسى . به عقيده هر مسيحى ، تعميد وسيله اى است كه خدا با آن همه آثار زندگى و مرگ عيسى را عطا مى كند. هر مسيحى فقط يك بار، هنگام ورود به جامعه مسيحيت ، تعميد مى پذيرد.

تعميد اصولا با گونه اى از شستشو انجام مى گيرد. در برخى كليساها رسم است كه با ريختن آب بر سر شخص ، وى را تعميد مى دهند. در بعضى كليساهاى ديگر رسم است كه شخص براى تعميد به زير آب مى رود و بيرون مى آيد. كليساهايى نيز تعميد شونده را به آبهاى طبيعت ، مانند نهرها و درياچه ها، مى برند. هنگام تعميد، كشيش اين عبارت را كه از آخر انجيل متى اقتباس شده است ، مى خواند: ((تو را به نام پدر، پسر و روح القدس ‍ تعميد مى دهم .)) برخى كليساهاى پروتستان تنها به نام عيسى تعميد مى دهند.

عيد پاك مهمترين جشن دينى مسيحيان است كه به مناسبت پيروزى حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام ) بر مرگ و برخاستن وى از مردگان ، در سومين روز تصليب وى نزد مسيحيان برگزار مى شود.

واژه فرانسوى ((پاك )) pagues همان كلمه عبرى ((پسح )) است كه از طريق يونانى و لاتينى به فرانسوى رفته و به مرور زمان به اين شكل در آمده است . به گفته انجيلها، به صليب رفتن و رستاخيز حضرت عيسى (عليه‌السلام ) در ايام عيد فصح يهود بوده است .

عيد پاك نخستين يكشنبه پس از نخستين بدر شدن ماه پس از اعتدال ربيعى است و روى اين حساب وقوع آن از ٢ فروردين تا ١٥ ارديبهشت (٢٢ مارس ‍ تا ٢٥ آوريل ) امكان دارد. عيد فصح يهود (ياد بود نجات بنى اسرائيل از دست فرعونيان ) كه در طى يك هفته از ١٦ تا ٢١ (و در خارج فلسطين تا ٢٢) نيسان عبرى برگزار مى شود، در برخى از سالها با عيد پاك مسيحيان مصادف مى شود.

برخى از مراسم مسيحيان در عيد پاك عبارت است از: شب زنده دارى ، تلاوت كتب مقدسه ، مناجات و دعا، برگزارى مراسم عشاى ربانى ، جستجوى نمايشى جسد عيسى (عليه‌السلام ) و اعلام رستاخيز وى ، جشن و چراغانى ، اهداى تخم مرغ رنگين و...

## آشنايى با اديان بزرگ

قبل و بعد از عيد پاك نيز مراسم عبادى مفصلى دارند كه براى آشنايى با گوشه اى از آنها بايد در زمان مناسب به برخى كشورهاى مسيحى مانند ايتاليا مسافرت كرد و از نزديك آنها را ديد؛ وگرنه شرحى كه از اين مراسم در كتابها داده مى شود و حتى فيلمهاى آن به شدت غلط انداز است .

به هر حال مراسم عيد پاك به مراتب از جشنهاى كريسمس و اول ژانويه دينى تر است و جنبه عبادى بيشترى دارد و به ترتيب زير انجام مى شود:

١ - هنگام غروب پنجشنبه ، ياد بود شام آخر عيسى برگزار مى شود؛

٢ - حدود ظهر جمعه ، مسيحيان خاطره مرگ عيسى بر صليب را گرامى مى دارند؛

٣ - بين غروب شنبه و صبح يكشنبه ، به مناسبت رستاخيز عيسى و بازگشت به زندگى تازه ، جشن عيد پاك بر پا مى شود.

مهمترين اين يادبودها جشن عيد پاك است كه قبلا در غروب شنبه آغاز مى شد و در شب ادامه مى يافت و خاتمه آن هنگام سپيده دم يكشنبه بود كه به گفته اناجيل ، زمان برخاستن مسيح از مردگان بوده است . اين مراسم در عصر ما مختصر شده و فقط دو تا چهار ساعت طول مى كشيد. در اين مراسم ، تازه مسيحيان پيوستن خود به جامعه مسيحيت را اعلام مى كنند و تعميد مى گيرند. اعضاى قديمى نيز ايمان خود را، با تعهد به زندگى مسيحى راستين ، تجديد مى كنند.

## - ١٣. تاييد (يا تثبيت ايمان )

نيمه دوم از سلوك و پيشرفت در زندگى مسيحى تاءييد ناميده مى شود، كه آيين دوم از آيينهاى هفتگانه است . در نيمه اول (يعنى تعميد) بر نجات از گناه تاءكيد مى شود و طى اءن ، خدا با فرد گناهكار آشتى مى كند و وى را به زندگى بر اساس ايمان و اطاعت فرامى خواند. ولى در نيمه دوم (يعنى تاءييد) بر جنبه مثبت اداى شهادت به آنچه خدا به وسيله عيسى براى بشريت محقق ساخته است و نيز بر كمك خواستن از روح القدس براى انجام اين وظيفه تاءكيد مى شود؛ زيرا نجات در بخشيدن گناهان منحصر نيست ، بلكه شامل پيگيرى رسالت عيسى براى تغيير جهان طبق اراده خدا نيز مى شود. تاءييد به انسان براى تحمل و انجام مسئووليت در جامعه به گونه اى كه شايسته يك مسيحى حقيقى است ، نيرو مى بخشد.

تاءييد را اسقف يا جانشين او عطا مى كند و اساس آن مسح كردن داوطلب تاءييد با روغن است ، همراه اين عبارت : ((روح القدس را بپذير، تا بتوانى به مسيح شهادت دهى .)) در كليساهاى مختلف ممكن است اين عبارت اندكى تفاوت لفظى پيدا كند، ولى اصل معنا باقى مى ماند.

اگر كسى كه به كليسا مى پيوندد بالغ باشد، تعميد و تاءييد را همزمان و به عنوان دو نيمه يك آيين مى پذيرد. هر گاه وى در كودكى تعميد يافته باشد، تاءييد تا زمان بلوغ ، يعنى بين ١٣ تا ١٦ سالگى ، با تاءخير مى افتد. برخى كليساهاى پروتستان كودكان را تعميد نمى دهند و مى گويند قبل از تعميد، شخص بايد از روى آگاهى به پيروى از عيسى متعهد شده باشد.

##  - ١٣. ازدواج مسيحى

مسيحيان ازدواج را يك امر دنيوى نمى دانند؛ زيرا ازدواج نشانه محبت خدا به بشريت است . ازدواج عبارت است از يكى شدن محبت دو شخص كه با يكديگر براى زندگى مشترك ، همراه با امانت دارى متقابل و همكارى متعهد مى شوند و براى توليد مثل و تربيت فرزندان و رشد آنان در فضاى ايمان و محبت به خدا مى كشند. از اين رو، مسيحيان ازدواج را همچون رمز و نشانه اى بشرى براى شيوه رفتار خدا با انسان به شمار مى آورند، همان خداى پاك كه انسانها را دوست دارد، به امور آنان اهتمام مى ورزد و به وعده هاى خود به آنان پايبند است . مسيحيان هنگام ازدواج متعهد مى شوند كه يكى شدن مرد و زن را نشان آشكارى براى محبت خدا به بشر و محبت مسيح به شاگردانش قرار دهند. به همين علت ، مسيحيان ازدواج را التزام و تعهد در طول زندگى مى شمارند و با طلاق و تجديد فراش در زمان حيات همسر مخالفند.

## - ١٣. دست گذارى ، يا درجات مقدس روحانيت

با آيين دست گذارى ، انسان حيات خود را وقف خدمت به جامعه مسيحيت و در نتيجه ، وقف خدمت به همه بشريت مى كند. درجات اصلى روحانيت سه است :

١. اسقف : وى نمانده مسيح در قلمرو معينى است كه قلمرو اسقف خوانده مى شود و به نيابت از او تعليم مى دهد، رهبرى مراسم عبادى را به عهده مى گيرد و خدمت مى كند.

٢. كشيش : وى معاون اسقف است و به او در سه وظيفه ياد شده ، در محدوده يك گروه ، كمك مى كند.

٣. شماس : وى كلام خدا را تبليغ مى كند و به مساعدت بينوايان ، سالخوردگان بيماران و افراد در حال احتضار مى پردازد.

ساير القاب كليسايى ، مانند پاپ ، پاتريك ، سراسقف ، كاردينال ، ارشمندريت ، موسيو و غيره نشان دهنده وظائف معينى است و ربطى به آيينهاى هفتگانه ندارد.

## - ١٣. اعتراف

مسيحيان در آيين اعتراف از طريق توبه يا آشتى بخشايش الهى را دريافت مى كنند؛ زيرا ايشان نيز، مانند مسلمانان و يهوديان ، معتقدند كه توبه موجب بخشايش الهى مى شود مسيحيان در آيين توبه شركت مى كنند تا پيام بخشايش خدا را بشنوند و به ياد آورند كه چگونه خداوند اين مغفرت را كه همواره در دسترس بشر است ، از طريق كارهاى نجات بخشى عيسى در طول زندگى وى ، براى همگان فراهم كرده است . از آنجا كه گناه تنهايى حرمتى به خدا نيست ، بلكه نتايج و پيامدهايى وضعى نيز در سطح جامعه دارد، مسيحيان نشانه بخشايش را در سطح جامعه كليسايى دريافت مى كنند.

آيين توبه در طول تاريخ مسيحيت اشكال مختلفى به خود ديده است . در قرون نخست تاريخ كليسا، توبه به صورت علنى انجام مى گرفت . در قرون بعدى ، اعتراف فردى به گناه پا گرفت و مرسوم شد.

## - ١٣. تدهين (ماليدن روغن مقدس به بيماران )

اگر گناه بيمارى روح است و موجب سست شدن ارتباط انسان با خدا مى شود، بيمارى جسمى نيز مشكلى بشرى است كه حيات زمينى را تهديد مى كند. در هر دو حال مسيحيان براى شنيدن پيام رهايى بخش خدا آماده مى شوند؛ زيرا معتقدند كه خدا مسيح را براى عيادت بيماران ، شفا دادن ايشان و آماده كردن آنان در لحظات جان دادن فرستاده است . آيين تدهين بيماران نشان دهنده وجود خدا و محبت اوست و به ياد مى آورد كه خدا انسانهايى را كه به وسيله بيمارى مورد امتحان قرار گرفته اند فراموش ‍ نمى كند. به ديگرى سخن هدف از اين آيين آن است كه با احساس جانكاه تنهايى و بى كسى بيماران مقابله نمايد، مخصوصا در مواردى كه جسم فرسوده شده و جان اندك اندك از تن مى رود و مرگ فرا مى رسد. مسح كردن بيماران با روغن مقدس مسلم مى سازد كه آنان تنها نيستند، بلكه مسيح با ايشان است و آنان را به سوى خدا رهنمون مى شود. همچنين گروهى از برادران ايمانى با او هستند و براى او دعا مى كنند.

## - ١٣. عشاى ربانى

عشاى ربانى در ديد فرد مسيحى ، تنها يكى از آيينهاى هفتگانه نيست ، بلكه اين عمل يكى از مسائل اساسى ايمان و شعائر عبادى مسيحيت است و در عين حال يادبود و بازسازى شام آخر عيسى با شاگردان در شب قبل از مرگ اوست . عيسى در آن عمل ، نان و شراب را به عنوان گوشت و خون خود به شاگردان داد تا آنها را بخورند و بنوشند. مسيحيان هنگامى كه در اين مراسم شركت مى كنند، باور دارند كه مسيح با جسم خود نزد آنان حاضر مى شود. همچنين باور دارند همان طور كه عهد خدا با قوم يهود توسط خون قربانيها بر كوه سينا استوار گرديد، به همان ترتيب عهد جديدى بين خدا و بشريت به وسيله خون عيسى مسيح محكم و استوار شد.

هر يك از كليساهاى مسيحى در شعائر و آيينهاى بر گزارى عشاى ربانى ابتكاراتى پديد آورده است ؛ ولى دو عنصر اساسى در همه مراسم ثابت است :

١. خواندن دو يا سه مقطع از كتاب مقدس ؛

٢. خوردن قربانى مقدس .

هنگام تبرك نان و شراب ، پيشواى مراسم سخنان عيسى در شام آخر را تلاوت مى كند. در كليساهاى كاتوليك وار تدوكس جز اسقف يا جانشين او يعنى كشيش ، كسى نمى تواند پيشواى مراسم باشد و علاوه بر خواندن كتاب مقدس و خوردن قربانى ، همخوانى و دعاى توسل و شكر، همراه با موعظه (كه معمولا بر محور مقاطع تلاوت شده و تطبيق دادن آن با زندگى روز مره مسيحيان دور مى زند) و مصافحه نيز انجام مى شود. بسيارى از پروتستانها عشاى ربانى را بسيار مهم مى شمارند، به طورى كه مى گويند براى اجراى درست و كامل آن مراسم ، بايد كاملا آماده شد و به همين دليل ، آن را تنها در برخى از مناسبتها برگزار مى كنند و بسيارى از ايشان سالى چهار بار يا ماهى يك بار مراسم عشاى ربانى را بر پا مى كنند. ارتدوكسها مراسم عشاى ربانى را در زورهاى يكشنبه و اعياد برگزار مى كنند، ولى كاتوليكها مى گويند عشاى ربانى قلب عبادات روزانه است و به همين دليل ، آن مراسم را هر روز بر پا مى دارند.

## ١٤. علل انتشار مسيحيت

دو عامل در رشد و گسترش دين مؤ ثر است : يكى تحمل فشار و آزار و ديگرى تبليغ . دين هنگامى مى ميرد كه وانهاده شود.

مسيحيان حدود ٣٠٠ سال رنج كشيدند، آزار ديدند و شهيدان فراوانى تقديم كردند. شالوده اين دين در همين ٣٠٠ سال نهاده شد و دعوت اقوام مختلف در اين مدت ، كاميابيهايى را همراه داشت . افزايش شمار مسيحيان در امپراطورى روم موجب شد كه اين دين در نيمه اول قرن چهارم در آن سرزمين رسميت پيدا كند و بر اثر عامل ديگر يعنى تبليغ ، به بخش وسيعى از جهان آن روز گسترش يابد.

برخى اديان مانند يهوديت تبليغ ندارند و افزايش پيروان را كمال نمى شمارند. اديانى مانند اسلام و مسيحيت براى مساءله تبليغ اهميت زيادى قائلند. هياتهاى تبليغى مسيحيان از روزگار قديم به سراسر جهان رفته و اين آيين را به هر سو برده اند. همچنين بر اثر شكوفايى تمدن غربى در قرون اخير و پديد آمدن استعمار و تهاجم فرهنگى مسيحيت در مشرق زمين گسترش يافته است .

## ١٥. بروز اختلافات كلامى

مسيحيت در سراسر امپراطورى روم گسترده شد و متفكران ، براى بيان چگونگى ارتباط بين عيسى و خدا از اصطلاحات فلسفى و مفاهيم رايج آن عصر بهره گرفتند و بدين شيوه الهيات مسيحى شكل گرفت .

برخى مسيحيان نخستين تحت تاءثير انديشه هاى غنوصى (ناستيك )، انسان بودن عيسى را انكار كردند. غنوصيان وى را فرشته اى مى دانستند كه معرفت اسرار آميزى از خدا براى بشر آورده است . همچنين گروهى به نام دوكتيستها (ظاهر گرايان ) مى گفتند عيسى جسم بشرى نداشت و بر صليب نمرد، بلكه وى فقط از نظر ظاهر به شكل آدمى در آمده بود. كليساهاى مسيحى در قرن دوم ، تعاليم غنوصيان و ظاهر گرايان را باطل و محكوم اعلام كردند و بر حقيقت انسانيت موجود در عيسى اصرار ورزيدند.

## ١٦. مسيحيت در روم

سرانجام كليسا بر پا و استوار شد، اسقفان رهبرى هر يك از كليساهاى محلى را بر عهده گرفتند، كشيشانه به معاونت آنان اقدام كردند و شماسان علاوه بر تكفل امور سالخوردگان و بينوايان ، به انواع گوناگون نيكوكارى و خدمت پرداختند. علاوه بر اين افراد، گروهى نيز ميان جامعه مسيحى پيدا شدند كه براى خدمت به كليسا و استوارى آن از نعمتهاى الهى برخوردار شده بودند: ايشان مبشران ، شبانان ، معلمان و رسولانى بودند كه با الهام روح خدا سخن مى گفتند. افرادى نيز قدرت معجزه كردن ، شفا دادن بيماران و سخن گفتن به زبانهاى مختلف را در خود داشتند.

موضع دولت روم در برابر كليسا گاهى مسالمت آميز بود، ولى غالبا حاكمان رومى به آزار مؤ منان مى پرداختند و در نتيجه افراد بسيارى مانند پطرس و پولس كشته شدند.

اندك اندك با گذشت زمان برخى مراكز اهميتى ويژه و قدرتى مخصوص ‍ پيدا كردند: رم ، اورشليم ، اسكندريه و انطاكيه . امور مذهبى اين چهار شهر به عهده پاتريكها گذاشته شده بود. همچنين در مناطق ياد شده قلمروهايى فرعى به نام قلمرو اسقف ايجاد شدند كه زير فرمان اسقفان قرار داشتند (كلمه يونانى ((اسقف )) به معناى ناظر است ). در قرن چهارم هنگامى كه قسطنطين پايتخت جديد خود قسطنطينه (استانبول ) را بنا كرد، اين شهر نيز در زمره اماكن مهمى قرار گرفت كه رهبرى كليساى آن در دست يك پاتريك بود.

در روزگار قسطنطين (م . ٣٣٧ ميلادى ) جامعه مسيحيت از يك گروه مورد آزار قدرتهاى امپراطورى روم به كليساى دولتى تحول يافت و حكومت آن را به رسميت شناخت . بر اثر اين تحول ، تغيير و دگرگونى بزرگى در زندگى كليسا پديد آمد و بيشتر مردم در امپراطورى بيزانس و امپراطورى روم ، به استثناى يهود، دست كم در ظاهر به مسيحيت در آمدند هنگامى كه جدايى بين كليساهاى شرق و غرب كامل شد هر يك از آن دو منطقه مستقلا مراسم عبادى ، فلسفه ، الهيات و سنت خود را شكل داد. همچنين كليساى قطبى در مصر، كليساى سريانى در سوريه و كليساى نسطورى در عراق و ايران سنتهاى قديمى خود را شكل دادند.

هنگامى كه در اوايل قرن هفتم ميلادى دين اسلام در جزيره العرب ظهور كرد و حاكمان مسلمان اداره امور مناطق مسيحى نشين در مصر، شام ، بين النهرين و شمال آفريقا را در دست گرفتند، مسيحيان لازم دانستند به دين اسلام با ديده احترام بنگرند و مسلمانان را ياران ايمان وهموطن ، بلكه غالبا حاكم خود قبول كنند. از سوى ديگر، يوحناى دمشقى كه در عصر امويان مى زيست ، نخستين كتاب مسيحى را كه به بررسى اعتقادات اسلامى مى پرداخت ، به رشته تحرير در آورد.

در قرنهاى يازدهم تا سيزدهم ، دولتهاى اروپايى جنگهاى صليبى را به راه انداختند و بر اثر آن ، دشمنى و نفرت نه تنها بين مسلمانان و مسيحيان ، بلكه بين مسيحيان غرب اروپا و مسيحيان بيزانسى تا به امروز بر جاى مانده است . ويرانگريها، شكنجه ها و كشتارهايى كه مسيحيان در هجوم به قدس ‍ (١٠٩٩ م .) و قسطنطينه (١٢٠٤ م .) از خود بروز دادند، بدترين تاءثير را هم نزد مسلمانان و هم نزد مسيحيان شرق باقى گذاشت .

## ١٧. جدايى در كليسا

كلمه جدايى بر انفصال بين دو بخش يا گروه از مسيحيان دلالت مى كند و ربطى به اعتقاد ندارد. مهمترين جدايى در تاريخ مسيحيت بين كليساى قسطنطنيه و كليساى رم پديد آمد و آن را گاهى جدايى شرق و غرب مى خوانند. كليساى رم مى گفت كسانى كه كليساها را رهبرى و سرپرستى مى كنند، اسقفان جهان هستند كه با هم در جسم واحدى تحت اشراف اسقف رم عمل مى كنند. به نظر كليساى قسطنطنيه پنج مركز براى مسيحيت وجود دارد كه از نظر اعتبار و اقتدار برابرند: اورشليم ، انطاكيه ، رم ، اسكندريه و قسطنطينه .

با وجود اين اختلاف نظر پيرامون قدرت ، مسيحيان تابع رم و قسطنطينه تا قرن نهم همگى متحد بودند. در قرنهاى بعدى نيز آن دو كليسا گاهى از هم جدا مى شدند و دوباره با هم آشتى مى كردند، تا اينكه سرانجام آخرين جدايى بين رم و قسطنطينه در سال ١٠٥٤ م . پديد آمد.

شكى نيست كه بيشتر جداييهاى مذهبى بر اثر اسباب و علل سياسى پيش ‍ مى آمد، ولى يك عنصر اعتقادى در جدايى اخير وجود داشت . كاتوليكها (همچنين پروتستانها) براى اظهار ايمان خود به صدور روح القدس از خداى پدر و عيساى پسر كه با هم عمل كرده اند، عبارت ((و از پسر)) (به لاتينى Filoiouge) را به كار مى برند؛ در صورتى كه ارتدوكسها به عبارت اصلى قانون ايمان بسنده مى كنند و عبارت مذكور را به آن نمى افزايند. به عقيده ارتدوكسها روح القدس فقط از خداى پدر صادر شده است . اين مساءله در واقع براى علماى الهيات اهميت دارد و توده مسيحيان اين نزاع را چيزى در حاشيه تاريخ مسيحيت تلقى مى كنند.

در دهه هاى اخير تلاش براى وحدت كليساهاى رم قسطنطينه شتاب بيشترى يافته است . هر يك از پاپ ژان بيست و سوم ، پل ششم و ژان پل دوم به ديدار دو پاتريك جهانى ارتدوكس ، اتيناگوراس و ديمتريوس در استانبول مبادرت كرده اند و متقابلا اين دو پاتريك براى بازديد پاپهاى مذكور به رم واتيكان رفته اند. همچنين اين دو كليسا گروههايى را براى برانداختن موانع وحدت ايجاد كرده اند.

## ١٨. امپراطورى مقدس

با مسيحى شدن قسطنطين قيصر روم در آغاز قرن چهارم ميلادى ، اندك اندك كليسا نيرو گرفت و دخالت در سياست را آغاز كرد و اين دخالت رو به افزايش نهاد. در سال ٨٠٠ م . پاپ رهبر مسيحيان تاج شارلمانى پادشاه فرانسه را بر سر او گذاشت و با اين كار امپراطورى مقدس روم را بنياد نهاد. از اين زمان ، دخالت صريح روحانيون مسيحى در سياست شروع شد. جنگهاى صليبى و محكمه تفتيش در اين دوره بود و اين دخالتها تا سال ١٨٠٦ رسما ادامه يافت .

يكى از ناگوارترين حوادث چند قرن اخير اين است كه هرگاه دانشمندان و انديشمندان مغرب زمين قدمى به سوى ترقى و پيشرفت برداشتند، فرياد اعتراض ارباب كليسا بلند شد. اين رفتار ناپسند چهره تابناك دين را تيره كرد و مردم را وادار ساخت كه بر كليسا بشورند.

بر اثر دخالتهاى نارواى كليسا در امور سياسى و اجتماعى مردم ، دانشمندان و انديشمندان مغرب زمين به اين نتيجه رسيدند كه دخالت دين در سياست تنها به نفع پدران روحانى است و عامه مردم از آن زيان مى بينند. مردم نيز كه از فشارهاى كليسا خود را از قيد كليسا برهانند.

نوشته هاى علوم سياسى در اروپاى قرون وسطى درباره اينكه كدام يك از كليساى كاتوليك رومى و پادشاهى مقدس روم برتر است ، بحث مى كرد. در قرن سيزدهم توماس آكوبناس در كتاب خلاصه الهيات از نقش كليسا دفاع كرد و در قرن چهاردهم دانته اليگيرى در كتاب پيرامون سلطنت از مسيحيت متحد زير فرمان امپراطور و پاپ سخن گفت .

بر اثر فشار امپراطور فيليپ چهارم ، مقر پاپ در سال ١٣٠٩ م . از رم ايتاليا به آوينيون در فرانسه منتقل شد و اين وضع تا سال ١٣٧٧ م . يعنى قريب هفتاد سال ادامه يافت و از باب تشبيه به تبعيد يهوديان به بابل در قرن ششم قبل از ميلاد، آن را تبعيد هنگامى كه مقر پاپى به رم برگردانده شد، باز هم پاپهايى در آوينيون برخاستند كه بعدا ناپاپ ناميده شدند، از سال ١٣٧٧ م . تا ١٤١٧م . يعنى چهل سال ادامه يافت .

در اوايل قرن پانزدهم بر اثر شدت گرفتن اختلافات ، سه پاپ در كليساى كاتوليكها به رقابت برخاستند؛ زيرا علاوه بر پاپ رم به نام گرگورى دوازدهم و ناپاپ آوينيون به نام بنديك سوم ، امپراطور فرد سومى را به پاپى برگزيد كه جان بيست و سوم ناميده شد. بدين شيوه ، مسيحيت در برابر سه مدعى قرار گرفت كه هر يك خود را بر حق مى دانست و دو حريف ديگر را بر باطل . شوراى كنستانس (١٤١٤ - ١٤١٨) كه براى بررسى اين مساءله و برخى مسائل ديگر تشكيل شد، در سال ١٤١٧ هر سه مدعى را بركنار كرد و پاپ مارتين پنجم را برگزيد و با اين كار به انشقاق بزرگ پايان داد.

در قرن شانزدهم نيكولو ماكياولى در كتاب شهريار به اين بحث پرداخت كه براى به دست آوردن اقتدار و فرمانروايى بايد از چه معيارهايى استفاده كرد. وى به قدرت طلبان رهنمود داد كه براى كسب قدرت اصول اخلاقى را در نظر نگيرند.

در قرن هفدهم توماس هابز در كتاب لوياتان گفت كه قدرت حاكم نبايد محدود شود زيرا قدرت وى از قرار داد اجتماعى نشاءت مى گيرد و بر اساس ‍ آن حكومت موظف به تاءمين امنيت اجتماعى و فراهم كردن خواسته هاى مردم است . در همان قرن جان لاك برا اين موضوع پافشارى كرد و گفت هر گاه حكومتى از انجام تعهدات خود در قبال مردم سرباز زند، بايد آن را سرنگون كرد.

قدرت سياسى پاپ پس از سالها آرامش ، در اواخر قرن هجدهم رو به كاستى نهاد. رهبران فرانسه و ايتاليا از طريق نظامى و مراجعه به آراى عمومى ، كاخها و املاك پاپ را گرفتند و به فرمانروايى سياسى وى پايان دادند.

تسليم كردن پاپها كار آسانى نبود. از اين رو، دولت ايتاليا در قانون تضمينات (١٨ كتبر ١٨٧٠) شمارى از كاخها را به پاپ برگرداند و ملزم شد گونه اى حق سياسى براى وى قائل شود.

پاپ قانون تضمينات را نپذيرفت و اين امر موجب قطع روابط واتيكان با دولت ايتاليا به مدت شصت سال شد. سرانجام پس از سه سال مذاكره ، معاهده لاتران (١١ فوريه ١٩٢٩) بين واتيكان و ايتاليا به امضا رسيد و مساءله رم حل شد. معاهده جديدى در آوريل ١٩٨٤ بين واتيكان و ايتاليا به امضا رسيد و جايگزين معاهده لاتران شد.

## ١٩. رهبانيت

از زمان حواريون تا كنون ، برخى مسيحيان به تقليد از مسيح تجرد و زهد را شيوه زندگى خود قرار داده اند. عيسى هرگز ازدواج نكرد و تعليم داد كه افرادى به خاطر ملكوت خدا مجرد به سر خواهند برد(متى ١٢: ١٩ ). البته بيشتر رسولان ، از جمله پطرس ، ازدواج كرده بودند، ولى پولس مجرد مى زيست و وضع او نادر بود. تجرد در آغاز با عقيده به بازگشت قريب الوقوع عيسى و فرارسيدن روز پايانى ارتباط داشت . با گذشت زمان و روشن شدن اينكه بازگشت عيسى نزديك نيست ، برخى مسيحيان ، به نشانه حيات جديدى كه بايد در مسيح ايجاد كرد و به نشانه رابط جديد در جامعه مسيحيت - روابطى كه نه بر قرابت جسمانى ، بلكه بر ايمان به خدا استوار بود - تجرد را برگزيدند.

بايد ياد آور شد كه از همان روزگار حواريون ، زندگى زناشويى از ديدگاه مسيحيان را طبيعى پيروى از مسيح و. اداى شهادت به تعاليم او بود. پيوسته در طول تاريخ مسيحيت ، تجرد يك شيوه استثنايى براى افرادى محدود از مسيحيان تلقى شده است كه احساس مى كنند به طور خاص ‍ دعوت شده اند تا حيات ايمانى خود را به آن شيوه ادامه دهند. هنگامى كه در قرون نخستين ، طوفان آزارهاى سخت بر مسيحيان وزيدن گرفت آنان براى پيروى از انجيل در ميان آن خطرهاى بزرگ گروه كوچكى با روابط تنگاتنك پديد آوردند. هنگامى كه در زمان قسطنطين مسيحيت دين فرمانروايان شد و بيشتر شهروندان مسيحيت را پذيرفتند، سطح ديندارى مردم به طور طبيعى پايين آمد و بسيار از مسيحيان به گونه اى زيست مى كردند كه با تعاليم مسيح و شيوه زندگى او شباهتى نداشت . اين دگرگونى وضع اجتماعى حركت به سوى رهبانيت در صحرا را در پى داشت البته روشن است كه يهوديان پيش از مسيحيان به اين كار اقدام كرده بودند و همان طور كه در بخش يهوديت گذشت ، گروههايى به نام اسنى قبل از ميلاد، ديرهايى را نزديك قمران در كرانه بحرالميت تاءسيس كرده بودند. اين گروهها عقيده داشتند كه جامعه دنيوى به گونه اى با شر آلوده شده است كه دست يافتن به نجات در آن ممكن نيست و در تلاش براى دور نگه داشتن اعضاى خود از ابتلاى به گناه و فساد جامعه به زندگى در صحرا، پناه بردند.

در قرنهاى سوم و چهارم ، برخى مسيحيان همان مسلك را پيمودند و شهرهايى ، مانند اسكندريه و انطاكيه را رها كردند و زندگى زاهدانه در بيابان را برگزيدند تا در گوشه تنهايى به دعا و راز و نياز بپردازند. به محض آنكه شهرت يكى از راهبان مقدس مقيم در صحرا بالا مى گرفت ، مردم گروه گروه براى ارشاد و نصيحت و گذراندن اوقاتى در عبادت و در كنار او، به زيارت وى مى رفتند. برخى از اين زائران نزد وى مى ماندند و شيوه زندگى او را بر مى گزيدند. بدين گونه ، نخستين دسته هاى رهبانى كه داراى زندگى مشترك بودند، در اطراف صومعه هاى ناسكان و گوشه گيران گرد آمدند.

اين پديده نخست در بيابان مصر مشاهده شد و به زودى مناطق صحرايى سوريه و (م . ٣٥٦ ميلادى ) و مكاريوس (م . ٣٩٠ ميلادى ) بودند كه سخت ترين گونه زهد را انتخاب كردند. پاكوميوس (م . ٣٤٦ ميلادى ) ياران و شاگردانى گرد آورد و نه صومعه بنا كرد كه در هر يك از آنها صد راهب به عبادت مشغول بودند. وى نخستين كسى بود كه براى سازماندهى زندگى رهبانى گروهى ، آيين نامه اى تنظيم كرد.

در مقابل آنچه گذشت ، برخى از پدران كليسايى معنا و مفهوم ديگرى براى رهبانيت مطرح كردند. آنان به فساد جامعه بشرى معتقد نبودند و ترك آن را لازم نمى ديدند. اين افراد مشغله زيادى داشتند و فعالانه در بحث و جدلهاى الهيات و مسائل سياسى عصر خود شركت مى كردند. با اين وصف ، همه آنان هر چندى يك بار براى دعا و تفكر به صحرا مى رفتند، همراه اين احساس كه با چنين عملى مى توان اشتغالات را مهار كرد و به ياد آورد كه هدف زندگى پيروى كامل از تعاليم انجيل است .

باسيل قانونى را براى راهبان وضع كرد كه هنوز هم كليساهاى شرقى از آن پيروى مى كنند. سپس ديرهاى باسيلى در همه مناطق بيابانى سوريه ، جزيره العرب و مناطق كم جمعيت آناتولى ويونان تاءسيس شد و راهبان به پند دادن و ارشاد شهروندانى كه به زيارت ايشان مى آمدند مى پرداختند و از مسافرانى كه در بيابان راه گم كرده يا براى فرار از ظلم و ستم و مشكلات به آنجا آمده بودند، پناهگاه و امكانات استراحت و آرامش آنان را فراهم مى كردند.

## ٢٠ اصلاح مذهبى

آفتهايى نيز زندگى كليساى كاتوليك را در قرون ميانه به پرتگاه نابودى كشاند كه شايد زشت ترين و ناهنجارترين آنها سايمونى ( simony ) باشد كه عبارت بود از فروش منصبهاى روحانى و امتيازات كليسايى . علاوه بر اين ، پاپها، اسقفان و كشيشان تقريبا تمام نقشهاى مهم كليسايى را در انحصار خود داشتند و نقش قابل توجهى براى عامه مردم قائل نمى شدند وآنان را در امور دين و ايمان در نادانى باقى مى گذاشتند.

البته اقداماتى اصلاحى نيز در كليساى قرون ميانه پديد آمد. برخى از اين اقدامات در عين پذيرفتن اقتدا پاپها، اصلاح مفاسدى را كه چهره كليسا را زشت كرده بود، در نظر داشت . برخى ديگر كليساى كاتوليك را نمى پذيرفت و براى پيگيرى يك زندگى مسيحى بهتر و همراه پرهيزكارى بيشتر تلاش مى كرد. از اين رو، در ميان اين گروه برخى اوقات افكار و عقايدى پديد مى آمد كه با ايمان سنتى كليساها هماهنگ نبود و موجب تكفير آنان مى شد. كليسا و دولت دست به دست هم دادند و براى زدودن آن بدعتها، با شيوه هاى غالبا بسيار قساوت آميزى با آنها جنگيدند.

## - ٢٠. شورشهاى قديمتر

مشهورترين شورشها بر ضد فساد كليسا عبارت بود از: نهضت بوگوميلها (در بالكان از قرن دهم تا دوازدهم ميلادى )، البيجيها (در جنوب فرانسه در قرنهاى دوازدهم و سيزدهم ميلادى )، ولديها(در شمال ايتاليا از قرن دوازدهم تا عصر ما)، وايكليف (در انگلستان ، در قرن چهاردهم ميلادى ) و هوس (در بوهيميا، در قرن پانزدهم ميلادى ). در سال ١٢٣٢، دادگاهها تفتيش عقايد براى رسيدگى به بدعتها تاءسيس شد و كسانى كه به نظر گردانندگان آن دادگاهها گمراه بودند، اگر حاضر به توبه نبودند، به اعدام محكوم مى شدند.

## - ٢٠. مارتين لوتر

در حالى كه بسيارى از كارگزاران كليسا مردم را به اصلاح دين فرا مى خواندند، جريان بخشش نامه غوغايى بر انگيخت و شكاف در كليساى غربى را قطعى كرد. قضيه از اين قرار بود كه تنى چند از واعظان پرشور، مناطق مختلف اروپا را زير پا گذاشتند و در همه جا اعلام كردند كه هر مؤ منى مى تواند با پرداخت مقدارى پول به كليسا خو را از مجازات بازخريد كند و نجات دهد. در اين هنگام مارتين لوتر (م . ١٥٤٦) قيام كرد و در سال ١٥١٧ اعلاميه اى مشتمل بر ٩٥ ماده انتشار داد كه در آنها با كاتوليكها مخالفت كرده بود. برخى از اين موارد عبارتند از:

- نجات فقط از راه ايمان به دست مى آيد؛

- كتاب مقدس تنها منبع ايمان مسيحى است ؛

- نبايد معتقد بود عشاى ربانى قربانى است ؛

- رهبانيت و نذر كردن براى آن باطل است ؛

- افراد غير روحانى بايد نقش مهمترى در مراسم عبادى و رهبرى دينى داشته باشند؛

- كليساهاى محلى بايد از كليساى رم مستقل شوند؛

- برخى اعمال كاتوليكى ، مانند حج ، روزه و اعتراف به گناه بايد ترك شود؛

- بايد با كارهاى غير قانونى ، مانند فروش بخشش نامه ها و مناصب روحانى برخورد شود لوتر در صدد بود كليسا را طبق تعاليم اصلى كتاب مقدس ‍ اصلاح كند (و به همين دليل ، نهضت وى اصلاح انجيلى ناميده شد). وى همچنين مى گفت بايد به ايمان جامعه مسيحيان نخستين باز گرديم . لوتر فرمانروايان آلمان را تشويق مى كرد كه سلطه پاپ را مردود شمارند و مردم را به پذيرش اصلاح انجيلى او مجبور كنند. اكنون كليساى انجيلى اصلاح شده در كشورهاى اروپاى شمال (آلمان ، نروژ، سوئد، دانمارك و فنلاند ) گسترش يافته است .

## - ٢٠. مصلحان ديگر

ديرى نپاييد كه با پديد آمدن اختلاف ميان پيروان لوتر در برخى امور مربوط به ايمان و چند دستگى آنان ، حركت اصلاح از هم پاشيد و برخى از ايشان كليساهاى ويژه اى تاءسيس كردند. زوينگلى (zwingli) (م . ١٥٣١ ) رهبرى اصلاح دين در سويس را بر عهده گرفت و در مساءله حضور مسيح در عشاى ربانى از لوتر جدا شد. همچنين ژان كالون (calvin) (م . ١٥٦٤) كه يكى از برجسته ترين مصلحان بود، مفهوم روحانيت را مردود دانست و انديشه انتخاب پيشين در رستگارى را به مسيحيت وارد كرد. بيشترين تاءثير وى در سويس ، هلند، فرانسه و اسكاتلند بود.

آناباتيستها يعنى طرفداران تجديد تعميد، نهضت واحدى ايجاد نكرده بودند، بلكه چند گرايش پروتستان كه تعميد كودكان را نمى پذيرفتند و تاءكيد بر آن داشتند كه فرد بايد از روى بينش عيسى را به عنوان منجى بپذيرد، به اين نام خوانده شدند. اين گروهها بر پرهيزگارى باطنى ، عمل روح القدس ‍ در فرد مسيحى ، ساده زيستن ، مسالمت جويى ، نفى خشونت و ابطال سلطه كليسايى و كشورى اهتمام داشتند. كليساهايى كه از اين موج فكرى و عقيدتى پديد آمده اند، عبارتند از: كويكرها، موراويها، منونيها و تعميديها كويكرها را دوستان ( Feiends ) يا انجمن دينى دوستان نيز مى نامند.

## - ٢٠. اصلاح در انگلستان

اصلاح پروتستان در انگلستان ، با يك جدايى كه در روزگار هنرى هشتم پديد آمده بود، آغاز شد اين پادشاه در حالى كه اعتقادات كاتوليكها را قبول داشت ، اقتدار پاپ را رد مى كرد و هنوز كليساى انگلستان با اين ويژگى مشخص مى شود و با چند كليساى ديگر در كشورهاى مختلف ، كليساهاى انگليكان را تشكيل مى دهند. در دوران اليزابت اول ، دختر هنرى هشتم بسيارى از عناصر عقيده پروتستان به كليساى انگلستان را يافت و به طور مشخص نمودهاى انگليسى اصلاح نيز پديدار شدند: پيوريتنها (puitans ) كه مى خواستند كليساى انگلستان را به شيوه كالون و پيروانش پاكسازى كنند؛ نهضت متديستها (methodists) كه با تلاش جان وزلى (wesley john) تشكيل يافت و در مقابله با ايمان مبتنى بر الفاظ الهيات ، بر پرهيزكارى باطنى اصرار ورزيد.

لازم به ياد آورى است كه همه اين امراج پروتستانى به ايالات متحده آمريكا سرايت كرد و آن كشور اكنون بزرگترين سرزمينى است كه اكثر مردم آن پروتستان هستند؛ همچنين امواج مذكور به استراليا، زلاند نو و آفريقاى جنوبى را يافت و ميسيونرها آن را به آسيا، خاورميانه و آفريقا بردند.

## - ٢٠. اصلاح متقابل

كليساى كاتوليك از روى ناچارى به وارد بودن تعدادى از اتهامات مطرح شده مصلحان اعتراف كرد و بسيارى از پيروان آن كليسا گفتند مورد اعتراض مصلحان واقعيت دارد و بايد بى درنگ آنها را از ميان برداشت . از سوى ديگر، كاتوليكها مشاهده كردند كه مصلحان ، به دليل انگيزه اصلاحى خود، عناصر مهمى از ايمان مسيحى را به فراموشى سپرده اند. بر اثر اين انديشه ، نهضتى پديد آمد كه براى اصلاح كليساى كاتوليك از درون مى كوشيد. اين نهضت اصلاح متقابل ناميده شد و دعوت پاپ براى برگزارى يك شوراى اصلاحى بين سالهاى ١٥٤٥ تا ١٥٦٣ نخستين گام براى تحقيق آن بود. اين شورا به مناسبت شهرى كه ميزبانى آن را بر عهده داشت ، شوراى ترنت ناميده شد و ارتدوكسها و پروتستانها در آن شركت نكردند.

شوراى مذكور به اكثر تخلفات مورد نكوهش مصلحان پايان بخشيد و مجددا به منظور كوبيدن انديشه هاى مصلحان ، بر تعاليم كاتوليكى سنتى تاءكيد ورزيد. از جمله كسانى كه براى تثبيت اصلاح متقابل مى كوشيدند، اعضاى رهبانيتهاى نوبنياد، مانند كاپوچيان و ژزوئيتها بودند و همه سعى مى كردند كليساى كاتوليك را از درون ، با اتكا بر قدرت پاپ و نه قيام ضد آن ، اصلاح كنند. كشورهايى كه فعاليتهاى اصلاحى متقابل در آنها ادامه يافت ، سرزمينهايى با اكثريت كاتوليك بودند؛ مانند اسپانيا، ايتاليا، لهستان و ايرلند.

## - ٢٠. واكنش كليساى ارتدوكس

بحث و بررسى الهيات در دوران امپراطورى بيزانس در كليساى ارتدوكس ‍ شكوفا شد و اين شكوفايى كه ريشه در سنتهاى قديمى داشت ، تا سقوط قسطنطينه ادامه يافت در قرن شانزدهم ، ارتدوكسها لازم ديدند موضع خود را نسبت به مسائل مورد نزاع كاتوليكها و پروتستانها بيان كنند. با آنكه يكى از پاتريكهاى قسطنطينه به نام لوكاريس (م . ١٦٣٨ ) به مواضع كالون گرايش ‍ بسيار داشت ، كليساهاى ارتدوكس اعلام كردند كه در بيشتر مسائل مورد بحث به سنتها وفادار هستند و مواضعى مانند مواضع كليساى كاتوليك دارند.

- ٢٠. شوراى واتيكانى دوم

آخرين شوراى جهانى كليسا شوراى واتيكانى دوم بود كه به دعوت پاپ ژان بيست و سوم تشكيل شد. اين شورا از سال ١٩٦٢ تا ١٩٦٥ ادامه داشت و هدف آن نوسازى كليساى كاتوليك به مقتضاى نيازهاى عصر جديد بود. در اين شورا اسقفانى از تمام مناطق جهان شركت كردند. همچنين ناظرانى از كليساهاى ارتدوكس و پروتستان و ميهمانانى از اسلام ، يهوديت و اديان ديگر حضور داشتند.

شوراى واتيكانى مذكور شانزده سند منتشر كرد كه هدف آنها نوسازى همه مظاهر ايمان و رفتارهاى دينى بود. مهمترين تعاليم شورا به قرار زير است :

١. منزلت ممتاز كتاب مقدس در ايمان كليسا؛

٢. روحانى قلمداد شدن همه مسيحيان ؛

٣. تعهد به پيگيرى تلاش براى وحدت مسيحيت ؛

٤. تعهد جدى به مبارزه براى بر قرارى عدالت ، صلح و حقوق بشر؛

٥. برگزارى مراسم عبادت به زبان محلى ؛

٦. وجود نجات الهى براى پيروان اديان ديگر.

عنوان يكى از سندهايى كه شورا منتشر كرد، چنين ، است ((اظهار نظر رابطه كليسا با اديان غير مسيحى )) بخش مخصوص به اسلام در سند ياد شده ، نخستين منبع كليسايى است كه در آن موضوع مسلمانان به طور رسمى بررسى مى شود. اينك خلاصه اى از آن بخش :

- مسيحيان بايد به مسلمانان به ديده احترام بنگرد و آنان را ارج نهند؛

- مسلمانان و مسيحيان خداى واحدى را مى پرستند كه آفريدگار آسمان و زمين ، توانا و مهربان است و ناشر سخن گفته است ؛

- مسلمانان و مسيحيان به طور يكسان مى كوشند كه تسليم فرمانهاى او باشند؛

- هر دو گروه ايمان خود را به ايمان ابراهيم استناد مى دهند؛

- مسلمانان به عيسى به عنوان يك پيامبر تعظيم مى كنند و مريم باكره را گرامى مى دارند؛

- مسلمانان و مسيحيان در انتظار روز داورى و رستاخيز مردگان هستند؛

- مسلمانان زندگى مبتنى بر اخلاق را ارج مى نهند؛

- مسلمانان خدا را مى پرستند، بويژه از طريق نماز، روز و انفاق .

اظهار نظر شوراى واتيكانى دوم پيرامون اسلام چنين خاتمه مى يابد:

از آنجا كه در طول قرنهاى گذشته درگيرها و دشمنيهاى زيادى بين مسيحيان و مسلمانان پديد آمده است ، شورا موكدا از همگان مى خواهد كه گذشته را به فراموشى بسپارند و صميمانه به تفاهم گرايش پيدا كنند و با يكديگر براى حفظ و تقويت صلح ، آزادى ، عدالت اجتماعى و ارزشهاى اخلاقى به سود همه افراد بشر بكوشند.

در سال ١٩٦٥ پاپ پل ششم در واتيكان دبيرخانه گفتگوى اديان را تاءسيس ‍ كرد و پس از آن كميته اى را براى گفتگو با مسلمانان به آن افزود كه از اهداف آن ، تقويت احترام متقابل و ايجاد تفاهم ميان مسيحيان و مسلمانان از طريق سخنرانيهاى علمى ، مطالعات و طرحهاى مشترك در زمينه امور اجتماعى و جريانات مربوط به توسعه و اخلاق است .

## ٢١ - فرقه هاى مسيحى

مسيحيت مانند هر دين ديگر، فرقه هاى متعددى دارد كه برخى از آنها باستانى و برخى نسبتا تازه هستند، همچنين برخى از آنها پيروان بسيار و برخى ديگر پيروان اندك دارند. مسيحيان فرقه را كليسا مى نامند. در مسيحيت سه فرقه بزرگ و تعدادى فرقه كوچك وجود دارد. تفاوت بعضى از فرقه ها (مانند كاتوليك و ارتدوكس ) با يكديگر بسيار كم است ولى برخى از آنها (مانند كاتوليك و پروتستان ) با هم بسيار تفاوت دارند. هنگام بررسى اصلاح دين با برخى از فرقه هاى مسيحيت آشنا شديم . اينك به سه فرقه يا كليساى بزرگ مسيحيت اشاره مى كنيم :

## - ٢١. كليساى كاتوليك

اين فرقه بسيار قديم است و تاريخ آن به عصر حواريون ، يعنى حدود ٢٠٠٠ سال پيش مى رسد. كاتوليكها يك رهبر دارند كه پاپ ( pope يعنى پدر) ناميده مى شود.

از آغاز نشر دعوت رسولان حضرت عيسى (عليه‌السلام )، تدريجا پنج كانون بزرگ مسيحيت در اورشليم ، اسكندريه انطاكيه ، قسطنطينه و رم به وجود آمد. از آنجا كه شالوده كليساى رم به دست پطرس نهاده شد و پولس ‍ براى مدتى معلم و رهبر آن بود، آن كليسا خود را از ساير كليساها برتر مى ديد و تفوق آن بر ساير كليساهاى مسيحى تدريجا مسلم شد اسقف اعظم آن كليسا از روى تعظيم پاپ (پاپاس ) خوانده مى شد و در مرافعات واختلافات بين كليساها از راى و فتواى وى پيروى مى شد. قبل از انتقال قطعى تختگاه امپراطورى به بيزانس ، هنگامى كه اسقفهاى پنج مركز فوق پاتريك (پاتريارك ) خوانده مى شدند، اسقف رم اين لقب را نپذيرفت و همان عنوان پاپ را براى خود كافى دانست و آن را مايه امتياز شمرد. (واژه ((كاتوليك )) (catholic) در زبان يونانى به معناى جامع است .)

## - ٢١. كليساى ارتدوكس

اين فرقه قريب هزار سال پيش پديد آمد و از نظر عقيدتى با فرقه كاتوليك اختلاف چندانى ندارد. ارتدوكسها رهبرى واحد را قبول ندارند و مى گويند اسقف رم (پاپ ) مى تواند يكى از چند رهبر دينى باشد. كليساى ارتدوكس ‍ علاوه بر پاتريك نشين قديمى ( قسطنطينه ، اسكندريه ، انطاكيه و اورشليم )، چهار پاتريك نشين هاى جديد روسيه ، صربستان ، رومانى ، بلغارستان و گرجستان را نيز در بر مى گيرد؛ همچنين كليساهاى قبرس ، يونان ، جمهورى چك ، جمهورى اسلواكى ، لهستان و آلبانى ارتدوكس هستند. مسيحيان ارمنى نيز از نظر عيقدتى ارتوكس به شمار مى روند. ارمنستان نخستين سرزمينى است كه مسيحيت را به عنوان دين رسمى خود پذيرفت و آن هنگامى بود كه پادشاه اين سرزمين ، به نام تيرداد دوم سال ٣٠١، به دعوت گريگورى نوربخش ، مسيحى شد. البته كليساى ارمنى با كليساهاى كاتوليك وارتدوكس متحد نيست و رهبر آن كليسا كاتوليكوس (جاثليق ) شهر اچميازين است .

ارتدوكسها در برخى مسائل كلامى نيز با كاتوليكها اختلاف دارند؛ همان طور كه قبلا گفته شد، ارتدوكسها معتقدند روح القدس تنها از خداى پدر صادر شده است ، در حالى كه كاتوليكها و پروتستانها صدور او را هم از خداى پدر و هم از خداى پسر مى دانند و اين تفاوت مهم است . همچنين وجود مطهر (يعنى پالايشگاه گناهان در عالم پس از مرگ ) را نمى پذيرند. (واژه ((ارتدوكس )) (orthodox) در زبان يونانى به معناى راست كيش ‍ است .)

##  - ٢١. كليساهاى پروتستان

از حدود پانصد سال پيش تا كنون فرقه هاى پروتستان بى شمارى در مسيحيت پديد آمده اند. پروتستانها به رهبرى متمركز عقيده ندراند و براى روحانيت مسيحى ارزش چندانى قائل نيستند. پروتستانها بسيارى اعتقادات غير عقلانى ، مانند تثليث و فدا را همچنان حفظ كرده اند (نن پروتستان )) (Protestant) واژه اى فرانسوى است كه از زبان لاتينى آمده و معناى آن معترض است . )

## ٢٢. دين مسيح در عصر حاضر

جامعه مسيحيت در آغاز باور داشت كه عيسى به زودى با شكوه تمام باز مى گردد و به اين دليل آن جامعه بى صبرانه منتظر روز پايانى بود. انتظار مذكور و شوق بازگشت مسيح در بخشهاى قديمتر عهد جديد مانند رساله اول و دوم به تسالونيكيان منعكس شده است ؛

ولى رساله هاى متاءخر تر مانند رساله اول و دوم به تيمو تاوس ، رساله به تيطس و رساله هاى پطرس به تشكيل جامعه و زندگى مسيحى در اين جهان اهتمام ورزيده اند.

با آنكه اكثريت مسيحيان با گذشت زمان دانستند كه بازگشت مسيح نزديك نيست ، اقليتى از آنان بر اين عقيده باقى ماندند كه وى به زودى مى آيد. ايشان مطالب كتاب مكاشفه يوحنا پيرامون جنگ بين خير و شر را تفسير لفظى مى كردند و به اين علت در انتظار بازگشت نزديك عيسى به سر مى بردند تا وى بيايد و حكومتى هزار ساله ايجاد كند، حكومتى كه به روز داورى پايان خواهد يافت . از ديرباز گروههاى كوچكى به نام ادونتيست و هزاره گرا در مسيحيت پيدا شدند كه تمام كوشش خود را در راه آمادگى براى آمدن عيسى در آخر الزمان مصروف مى دارند.

بارى ، مسيحيت بر اساس انديشه انتظار موعود پديد آمد و پس از رفتن حضرت عيسى مسيح (عليه‌السلام )، پيوسته مسيحيان در سوز و گداز و شوق بازگشت دوباره وى روزگار گذرانده اند. شور و هيجان اميد به ظهور آن حضرت هنگام نزديك شدن سال ١٠٠٠ و ٢٠٠٠ ميلادى ميان مسيحيان اوج گرفت .

مسيحيت از آغاز تاكنون دينى شديدا تبليغى بوده است . مبلغان اين آيين به سراسر جهان رفته و كاميابيهايى به دست آورده اند. آنان در آموختن زبانهاى مختلف و ترجمه كتاب مقدس و تهيه جزوات تبليغى رنگارنگ بسيار كوشا هستند. دولتهاى غربى نيز از اين فعاليتهاى تبليغى حمايت كرده اند.

## ٩ - عرب قبل از اسلام

. ديانت اعراب عصر جاهليت

اعراب دو گونه بودند: قحطانى و عدنانى . اعراب قحطانى قومى سامى و قديم بودند كه در جزيره العرب و بويژه جنوب آن مى زيستند. اعراب عدنانى نسب خود را به عدنان از نسل حضرت اسماعيل (عليه‌السلام ) مى رساندند. معروفترين و نيرومندترين قبيله عرب كه قبل و بعد از اسلام رهبرى داشت ، قريش بود كه از اعراب عدنانى به شمار مى رفت . رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خلفاى او و بسيارى از بزرگان صدر اسلام از اين قبيله بودند.(٥٧)

اعراب پيش از اسلام ، قومى صحرانشين و بى سواد بودند و اسلام آن دوره بى فرهنگى را دوره جاهليت ناميد. به همين سبب ، تاريخ مدونى از اعراب جاهلى در دست نيست و آنچه يافت مى شود، منقولاتى شفاهى است كه پس از ظهور تمدن اسلامى به نگارش در آمده است و دانشمندان عصر ما در پذيرفتن بيشتر آن مطالب ترديد دارند. طه حسين دانشمند بزرگ مصر در قرن اخير به كمك پژوهشگران غربى بسيارى از منقولات مربوط به اعراب جاهلى را نقد كرد و آثارى در اين باره پديد آورد. دانشمندى نيز به نام دكتر جواد على دائره المعارف بزرگى را به زبان عربى در ده جلد نوشته است كه همه جوانب تاريخ و فرهنگ اعراب جاهلى را در بر مى گيرد. نام اين اثر ارزشمند المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام است .

معروفترين ديانت اعراب جاهليت بت پرستى بود و اين مرام حتى ميان عدنانيان رواج داشت . برخى از آنان نيز به يهوديت و مسيحيت گراييده بودند.

## . خدايان اعراب

اعراب مانند ساير بت پرستان خدايان فراوانى در اشكال مختلف داشتند. برخى از اين خدايان به شكل انسان و حيوان و احيانا تركيبى از اين دو يا سنگهاى خاصى با شكل طبيعى بودند. بعضى از خدايان بومى و بعضى برگرفته از اقوام ديگر بودند. معمولا تاريخ نگاران شخصى به نام عمر و بن لحى را بنيانگذار بت پرستى در عربستان مى شناسد و معتقدند كه وى در سفر شام جمعى را ديد كه بت مى پرستند. هنگامى كه از خاصيت آن سؤ ال كرد، پاسخ دادند اين بت ما را يارى مى كند و بارندگيهاى اين سرزمين به سبب اوست . اين شخص به داشتن بت علاقه پيدا كرد و هبل را از آنان دريافت كرد و به مكه آورد. هبل معروفترين بت ساكنان مكه بود. دانشمندان عصر ما براى اين داستان ارزشى قائل نيستند و براى بت پرستى آغازى نمى شناسند. از ديدگاه آنان بت پرستى تكامل يافته طبيعت پرستى است . با اين وصف ، بت پرستان حجاز، مانند ساير بت پرستان ، بتهاى وارداتى نيز داشته اند و نمونه اى از آن ، ذوالشرى (duschara) بود كه آن را از نبطيان اردن اقتباس كرده بودند.

اعراب در مواردى مفاهيم را به شكل بت مجسم مى كردند و آن را مى پرستيدند، مانند منات كه خداى قضا و قدر بود.

خدايانى نيز به شكل حيوانات بودند مانند نسر كه به شكل كركس بود و اين خدايان ، اصلى توتمى داشتند.

- ايمان به الله

به طورى كه از آيات قرآن مجيد به دست مى آيد، اعراب جاهلى الله را آفريدگار جهان مى دانستند و بت را شريك او قرار مى دادند. هنگام عبادت و سوگند خوردن و ساير موارد نام الله و نام بتان هر دو مورد استفاده قرار مى گرفت ؛ مثلا در آغاز كارها مى گفتند: ((باسمك اللهم )) ولى هنگام عبادت و حاجت خواستن به سراغ بتان مى رفتند. اختلاف آنان با پيامبر عالى قدر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين بود كه آن حضرت از پرستش بتان و نياز خواهى از آنان نهى مى كرد و شرك را باطل مى دانست .

## - ارواح آزار دهنده

از لوازم زندگى در بيابانها و دشتهاى بيكران توجه و اهتمام به برخى موجودات نامرئى است . عربهاى بيابانى نيز به ارواح آزار دهنده بسيار اهميت مى دادند و زندگى خود را به گونه اى تنظيم مى كردند كه از شرارت آنها محفوظ و از خدمات آنها برخوردار شوند. اين مساءله در قرآن مجيد (جن :٦) آمده است . آنان معتقد بودند كه جنيان به اشكال مختلف در مى آيند و گونه هايى از آن به انسان زيان مى رسانند. مراجعه به جن گيران و انجام مراسمى براى دلجويى از آن موجودات پيوسته رواج داشته است . غولان گونه اى از جنيان بودند كه در بيابانها مى زيستند و احيانا با مسافران همراه مى شدند و در موقع مناسب آنان را مى كشتند. عفريت خطرناكترين نوع جنيان بود. يكى از اهداف دين اسلام اين بود كه به مردم بفهماند اين موجودات براى بشر سود و زيانى ندارند.

## - صابيان

به نظر مى رسد كه صابيان در آغاز آيين مشخصى نداشتند و اين نام بر آيينهاى گوناگونى اطلاق مى شد. جالب توجه است كه مشركان عرب در عصر حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن حضرت و پيروان وى را ((صابى )) مى ناميدند و گاهى براى اظهار اسلام مى گفتند: ((صباءنا)) يعنى ((صابى شديم .))

صابيان دو گروهند: گروهى كه صبّه و صابئة البطائح ، ماندايى ، مغتسله و ناصورى نيز خوانده مى شوند، پيرو يك آيين باستانى بوده اند كه تحولاتى يافته و گونه هايى از آن در خاورميانه ظهور كرده است و بازماندگان اين آيين در خوزستان و جنوب عراق يافت مى شوند.

گروهى ديگر از صابيان كه به علت كمك به نشر علوم در جهان اسلام شهرت يافته اند، صابيان حران هستند كه در آغاز قرن سوم هجرى نام ((صابى )) را براى خود برگزيدند و به آن مشهور شدند. ابن النديم در مقاله نهم كتاب الفهرست مى نويسد: ماءمون خليفه عباسى هنگام عبور از حران اين جماعت را ديد و از آنان پرسيد: ((چه دينى داريد؟)) آنان نتوانستند پاسخ درستى بدهند. ماءمون گفت : ((اگر اهل كتاب هستيد، بايد تعيين كنيد از كدام طايفه اهل كتابيد و اگر اهل كتاب نيستيد، بايد موضع خود را مشخص كنيد.)) مقرر شد آنان تا بازگشت ماءمون از سفر پاسخ خود را آماده كنند. در اين ميان ، گروهى از ايشان مسيحى و گروهى ديگر مسلمان شدند و گروهى نيز نام ((صابئين )) را كه در قرآن مجيد آمده است ، برگزيدند و بدين شيوه خود را در پناه دولت اسلامى قرار دادند.

##  - عقايد و آراى صابيان

صابيان قديم براى هر يك از سيارات هفتگانه معبدى داشتند و گفته مى شود خانه كعبه را معبد سياره زحل قرار داده بودند. آنان به پرستش ماه نيز اهميت مى دادند. صابيان خود را پيرو حضرت يحيى (عليه‌السلام ) مى شمارند، ولى رهبانيت را حرام مى دانند. معابد ايشان هميشه كنار رود جارى بنا مى شود و تنها روحانيون آنان حق ورود به معابد را دارند. يكى از آداب بسيار مقدس ايشان تعميد است كه از يحياى تعميد دهنده به يادگار مانده است .

صابيان براى كفاره شدن گناهان خود، تعميدهاى مكررى انجام مى دهند.

كتابنامه

١. برنجى ، سليم ، قوم از ياد رفته ، تهران : انتشارات حكمت ، ١٣٦٧.

٢. حكمت ، على اصغر، تاريخ اديان ، تهران : انتشارات ابن سينا، ١٣٤٥.

٣. زرين كوب ، عبدالحسين ، در قلمرو وجدان ، تهران : انتشارات سروش ، ١٣٧٥.

٤. مصطفوى ، على اصغر، اسطوره قربانى ، تهران : انتشارات بامداد، ١٣٦٩.

٥. ناس ، جان بى .، تاريخ جامع اديان ، ترجمه على اصغر حكمت ، تهران : انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى ، ١٣٧٠.

٦. نورى ، يحيى ، اسلام و عقايد و آراء بشرى ، تهران : مجمع مطالعات و تحقيقات اسلامى ، ١٣٥٣.

۱۰

عنوان کتاب

١- الميزان ، ج ١٠، صص ٣٠١ - ٣٠٢.

٢- كلكى موعود آخر الزمان است كه براى اصلاح جهان ، شمشير به دست و سوار بر اسب سفيد، ظاهر خواهد شد.

٣- معبد سومنات بارها ويران شده و شالوده بناى كنونى آن در سال ١٩٥١ نهاده شده است .

٤- شاعرى از روى طنز، چارپايى را مخاطب قرار داده و اين رباعى را گفته است :

فهرست مطالب

[سخن ناشران 2](#_Toc22412566)

[پيشگفتار 4](#_Toc22412567)

[١ - كليات- تعريف دين ، مذهب ، ملت و شريعت 6](#_Toc22412568)

[- مراحل دين 10](#_Toc22412569)

[٢ اديان ابتدايى 15](#_Toc22412570)

[-٢. نياكان پرستى 18](#_Toc22412571)

[-٢- جادو 19](#_Toc22412572)

[- ٢- قربانى 20](#_Toc22412573)

[-٤- خدايان رومى 21](#_Toc22412574)

[-٤- مراسم دينى 21](#_Toc22412575)

[-١- اصول دين هندو 24](#_Toc22412576)

[-١- خدايان ودايى 24](#_Toc22412577)

[٤-١- كتابهاى مقدس 26](#_Toc22412578)

[-١- فرهنگ و تربيت ودايى 30](#_Toc22412579)

[-٣- اخلاقيات 33](#_Toc22412580)

[-٣- فرقه هاى بودايى 34](#_Toc22412581)

[-٣- كتب بودايى 36](#_Toc22412582)

[٤- آيين سيك 37](#_Toc22412583)

[-٤- سرگذشت نانك 38](#_Toc22412584)

[-٤- تعاليم 39](#_Toc22412585)

[-٤- آثار مذهبى 40](#_Toc22412586)

[-٤- تاريخچه سياسى سيكها 41](#_Toc22412587)

[٥ : چين و ژاپن 43](#_Toc22412588)

[- كنفوسيانيسم 43](#_Toc22412589)

[-١- سرگذشت كنفوسيوس 44](#_Toc22412590)

[-١- آثار 45](#_Toc22412591)

[-١- تعاليم 46](#_Toc22412592)

[-١- اصول اخلاقى 47](#_Toc22412593)

[- ١- مناسك 48](#_Toc22412594)

[- ١- پيروان و رقيبان 49](#_Toc22412595)

[٦ - ١- دين رسمى 50](#_Toc22412596)

[- تائوئيسم 51](#_Toc22412597)

[- ٢- لائوتسه و فلسفه تائوته چينگ 52](#_Toc22412598)

[- ٢- دين رسمى 54](#_Toc22412599)

[-شينتو 55](#_Toc22412600)

[- ٣- سابقه اجتماعى 56](#_Toc22412601)

[-٣- كتابهاى شينتو 57](#_Toc22412602)

[-٣- ريوبو 58](#_Toc22412603)

[-٣- دين رسمى 59](#_Toc22412604)

[٦ : ايران باستان 61](#_Toc22412605)

[- آيين مغان 61](#_Toc22412606)

[- مهرپرستى 62](#_Toc22412607)

[- ٢- مبادى ، رسوم و عبادات 63](#_Toc22412608)

[- دين زردشت 64](#_Toc22412609)

[- ٣- سرگذشت زردشت 65](#_Toc22412610)

[-٣- تعاليم زردشت 67](#_Toc22412611)

[-٣- اوستا 68](#_Toc22412612)

[-٣- داستان خلقت و دو گانه پرستى 70](#_Toc22412613)

[- ٣- خدايان 71](#_Toc22412614)

[- ٣- آخر الزمان 73](#_Toc22412615)

[- ٣- بقاى روح 74](#_Toc22412616)

[- ٣- وضع كنونى 75](#_Toc22412617)

[- مانويت 76](#_Toc22412618)

[- ٤- سر گذشت مانى 77](#_Toc22412619)

[- ٤- منابع مانوى 78](#_Toc22412620)

[- ٤- تعاليم و مبانى 80](#_Toc22412621)

[- مزدك 81](#_Toc22412622)

[- ٥- سرگذشت مزدك 82](#_Toc22412623)

[-٥- قيام مزدك 83](#_Toc22412624)

[-٥. ديدگاهها 84](#_Toc22412625)

[٧ : يهوديت 86](#_Toc22412626)

[- عبرانيان 86](#_Toc22412627)

[- حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) 87](#_Toc22412628)

[- اسماعيل (عليه‌السلام ) و اسحاق (عليه‌السلام ) 90](#_Toc22412629)

[- اسرائيل 92](#_Toc22412630)

[- دين مردم صحرانشين 94](#_Toc22412631)

[- تحول افكار در اقوام بنى اسرائيل 95](#_Toc22412632)

[- حضرت موسى (عليه‌السلام ) 96](#_Toc22412633)

[- تاءسيس يهوديت 98](#_Toc22412634)

[- الواح و ده فرمان 101](#_Toc22412635)

[١٠- گوساله پرستى 102](#_Toc22412636)

[١١- تورات با تاريخ يهود 104](#_Toc22412637)

[١٢- عهد عتيق 106](#_Toc22412638)

[-١٢- بخش تاريخى عهد عتيق 108](#_Toc22412639)

[-١٢- حكمت ، مناجات و شعر 110](#_Toc22412640)

[-١٢- پيشگوييهاى انبيا 111](#_Toc22412641)

[-١٢- اپوكريفاى عهد عتيق 112](#_Toc22412642)

[١٣- عقايد و احكام مذهبى 113](#_Toc22412643)

[- ١٣- خدا در يهوديت 114](#_Toc22412644)

[١٤- ظهور انبيا 116](#_Toc22412645)

[١٥- حكومت بنى اسرائيل 117](#_Toc22412646)

[١٦- اسارت بابل 120](#_Toc22412647)

[١٧- تجديد معبد 122](#_Toc22412648)

[١٨- پيدايش كنيسه 123](#_Toc22412649)

[١٩- تاءثير عقايد مزديسنى و فرهنگ پارسى 124](#_Toc22412650)

[٢٠- اعياد يهود 126](#_Toc22412651)

[٢١- فرقه هاى يهودى 129](#_Toc22412652)

[-٢١-فريسيان 130](#_Toc22412653)

[- ٢١- صدوقيان 132](#_Toc22412654)

[-٢١- سامريان 133](#_Toc22412655)

[- ٢١- اسنيان 134](#_Toc22412656)

[-٢١- قانويان 136](#_Toc22412657)

[- ٢١- قارئون 137](#_Toc22412658)

[- ٢١- دونمه 138](#_Toc22412659)

[٢٢- انتظار ظهور مسيحا 140](#_Toc22412660)

[٢٣-غلبه روميان و انقراض يهود 144](#_Toc22412661)

[٢٤- ويرانى اورشليم و آوارگى يهود 145](#_Toc22412662)

[٢٥- تلمود 146](#_Toc22412663)

[٢٦- قبالا 152](#_Toc22412664)

[٢٧- يهوديت در اروپا 153](#_Toc22412665)

[٢٨- يهوديت در عصر جديد 154](#_Toc22412666)

[٢٩- پيدايش صهيونيسم و تاءسيس دولت اسرائيل 155](#_Toc22412667)

[٨ : مسيحيت 158](#_Toc22412668)

[- پيشگويى ظهور عيسى (عليه‌السلام ) 159](#_Toc22412669)

[- سرگذشت عيسى (عليه‌السلام ) 160](#_Toc22412670)

[- قيام عيسى (عليه‌السلام ) 165](#_Toc22412671)

[- عيساى انقلابى 167](#_Toc22412672)

[-٦- نفوذ در تشكيلات دشمن 168](#_Toc22412673)

[-٦- تعميد در خون 170](#_Toc22412674)

[-٦- صليب شهادت 171](#_Toc22412675)

[-٦- شمشير به جاى سلامت 173](#_Toc22412676)

[-٦- دعوت به دفاع مسلحانه 174](#_Toc22412677)

[-٦- تحقير پادشاه 175](#_Toc22412678)

[-٦- خدا و قيصر 177](#_Toc22412679)

[-٦- ستيز با دين به دنيا فروشان 178](#_Toc22412680)

[-٦- نمايش قدرت 179](#_Toc22412681)

[١٠-٦- تكميل تورات 180](#_Toc22412682)

[- پايه گذارى كليسا 188](#_Toc22412683)

[- كتاب مقدس 191](#_Toc22412684)

[- ٩- اناجيل 193](#_Toc22412685)

[-٩- اعمال رسولان 194](#_Toc22412686)

[-٩- نامه هاى رسولان 195](#_Toc22412687)

[-٩- مكاشفه 197](#_Toc22412688)

[١٠- اعتبار كتاب مقدس 198](#_Toc22412689)

[-١٠- ديدگاه كليسا 198](#_Toc22412690)

[-١٠- ديدگاه دانشمندان بى طرف 205](#_Toc22412691)

[-١٠- ديدگاه مسلمانان 206](#_Toc22412692)

[١١- قرآن مجيد و مساءله تحريف 209](#_Toc22412693)

[١٢- اعتقادات 213](#_Toc22412694)

[-١٢- ريشه ها 215](#_Toc22412695)

[-١٢- خدا، خداوند و پسر خدا 221](#_Toc22412696)

[- ١٢. فدا 228](#_Toc22412697)

[١٣ - هفت آيين مقدس 230](#_Toc22412698)

[- ١٣ - تعميد 231](#_Toc22412699)

[آشنايى با اديان بزرگ 233](#_Toc22412700)

[- ١٣. تاييد (يا تثبيت ايمان ) 234](#_Toc22412701)

[- ١٣. ازدواج مسيحى 235](#_Toc22412702)

[- ١٣. دست گذارى ، يا درجات مقدس روحانيت 236](#_Toc22412703)

[- ١٣. اعتراف 237](#_Toc22412704)

[- ١٣. تدهين (ماليدن روغن مقدس به بيماران ) 238](#_Toc22412705)

[- ١٣. عشاى ربانى 239](#_Toc22412706)

[١٤. علل انتشار مسيحيت 241](#_Toc22412707)

[١٥. بروز اختلافات كلامى 242](#_Toc22412708)

[١٦. مسيحيت در روم 243](#_Toc22412709)

[١٧. جدايى در كليسا 246](#_Toc22412710)

[١٨. امپراطورى مقدس 248](#_Toc22412711)

[١٩. رهبانيت 251](#_Toc22412712)

[٢٠ اصلاح مذهبى 254](#_Toc22412713)

[- ٢٠. شورشهاى قديمتر 255](#_Toc22412714)

[- ٢٠. مارتين لوتر 256](#_Toc22412715)

[- ٢٠. مصلحان ديگر 258](#_Toc22412716)

[- ٢٠. اصلاح در انگلستان 259](#_Toc22412717)

[- ٢٠. اصلاح متقابل 260](#_Toc22412718)

[- ٢٠. واكنش كليساى ارتدوكس 261](#_Toc22412719)

[٢١ - فرقه هاى مسيحى 264](#_Toc22412720)

[- ٢١. كليساى كاتوليك 265](#_Toc22412721)

[- ٢١. كليساى ارتدوكس 266](#_Toc22412722)

[- ٢١. كليساهاى پروتستان 267](#_Toc22412723)

[٢٢. دين مسيح در عصر حاضر 268](#_Toc22412724)

[٩ - عرب قبل از اسلام 270](#_Toc22412725)

[. خدايان اعراب 271](#_Toc22412726)

[- ارواح آزار دهنده 273](#_Toc22412727)

[- صابيان 274](#_Toc22412728)

[- عقايد و آراى صابيان 275](#_Toc22412729)

[فهرست مطالب 277](#_Toc22412730)